

ژوندون

شماره ۴۸-۵

Ketabton.com



در حاشیه حوادث و ناگواری که بر برادران پشتون و بلوچ ماطی هفته گذشته آغاز شده است.

درامای قتل شیرپاو

سر مقاله یکشنبه ۲۷ دلو روزنامه‌انیس:

عوامی ملی در سرتاسر پاکستان یکی از یکنواختی‌ها و یکنواختی‌ها در سیاست پاکستان پیدا شده است. زیرا حوادثی که از بدو تشکیل پاکستان تاکنون و خصوصاً بعد از به اقتدار رسیدن حزب مردم در آن کشور رخ داده همه شکل دراماتیک داشته است. بزرگترین مثال آن به قدرت رسیدن بوتو در پاکستان در سال ۱۹۷۳ است.

وقتی سه ماه قبل خیر میل در شماره ۲۲ اکتوبر از اظهارات قیوم راجع با اقداماتی که برای مقابله با کسانیکه متهم با نفجار بسم میشوند مطالبی نشر کرد همچنان حکو مت پاکستان لایحه رانافذ ساخت و صلاحیت تحدید فعالیت احزاب مخالف را حاصل کرد. عبدالولی خان اظهار داشت که در برابر کتاب سفید حکومت پاکستان راجع بوقایع بلوچستان کتاب سرخی را نشر خواهد کرد و حقایق خونین را افشاء خواهد نمود. انتظار میرفت که پاکستان در صدد بدست آوردن بهانه برآید. این بهانه باید بقریبانی یکنفر پشتون جو ان میسر میشد. این قربانی حیات محمد شیرپاو بود که روز بروز در حزب مردم نفوذ میکرد!

بلی با قربانی یک پشتون باید حزب عوامی ملی منحل و زعمای و لی‌سدران پشتون بمحبس فرستاده شده و باهست و بود پشتون بازی میشد!

بالاخره این واقعه در پوهنتون پشاور در دیپارتمنت تاریخ صورت گرفت.

شیرپاو بدعوت عبدالحمید آمر دیپارتمنت تاریخ آنجا رفت و قربانی شد ولی عبدالحمید

که وضع صحی وی خوب معرفی شده بود نیز از شفاخانه ملکی به شفاخانه عسکری برده شد و به تر تیب مر مو زی از میان رفت. تا اسرار پوشیده درامای قتل شیرپاو مستور بماند و این کاری است که متنفذین پاکستان در آن سابقه دارند.

لیاقت علی خان و داکتر خان صاحب را نیز به همین ترتیب با قاتلین شان از بین برده بودند ستم و جبریکه امروز بر پشتون و بلوچ و زعمای و لی‌سدران شان بنام قتل شیرپاو روا داشته میشود دنباله درامه خونینی است که پاکستان آواره صحنه آورده است.

باید حکومت پاکستان متوجه باشد که توسل به دسایس و حیله بی‌چسورت نمیتواند نهضت های ملی را از بین ببرد و بر حقایق پرده افکنده و پایان دسایس و حیله برای پاکستان مثل همیشه جبران ناپذیر خواهد بود.

قتل دراماتیک حیات محمد خان شیرپاو وزیر داخله پشتونستان محکوم بنظر هر مشاهد وارد درامور پاکستان آغاز درامای تازه در صحنه سیاست پاکستان پیدا شده است.

زیرا حوادثی که از بدو تشکیل پاکستان تاکنون و خصوصاً بعد از به اقتدار رسیدن حزب مردم در آن کشور رخ داده همه شکل دراماتیک داشته است.

بزرگترین مثال آن به قدرت رسیدن بوتو در پاکستان در سال ۱۹۷۳ است.

همه کسی بخاطر دارد که بعد از انتخابات ۱۹۷۰ و موفقیت شیخ مجیب در گرفتن اکثریت مطلق چوکی های پارلمان پاکستان و وقایع ناگواری در بنگله دیش رخ داد که منجر به قتل و قتال و حوادث خونین گردید. مجیب به صورت دراماتیک به پاکستان غربی انتقال داده شد و محبوس گردید. بالاخره بعد از شکست مطلق نظامی پاکستان، یحیی خان بصورت دراماتیک از بین رفت و بوتو بصورت دراماتیک به پاکستان آمد و زمام امور آن کشور را بدست گرفت و مجبور شد که مجیب را از حبس رها کند و به بنگله دیش بفرستد.

آیا این واقعه مقبومی غیر از این داشت که با از دست رفتن یک جزء عمده پاکستان (بنگله دیش) بوتو به قدرت برسد و حزب مردم زمام امور پاکستان را در دست بگیرد؟

بازی های بوتو بعد از گرفتن زمام امور پاکستان با احزاب مخالف منجمله عوامی ملی که در پشتونستان و بلوچستان اکثریت مطلق داشت هر کدام آن نمودار حیله و دسایس عمیقی است که این دراماتورورزیده پاکستان در مقابل احزاب سیاسی و خصوصاً برادران پشتون و بلوچ ماعملی کرده است.

وعده تفویض قدرت در پشتونستان و بلوچستان به حزب اکثریت یعنی حزب عوامی ملی، به تعویق انداختن این وعده برای مدتی بمنظور بهره برداری های مختلف، سپس عملی کردن این وعده و بعد توسل به تحریکات ضد حکومت های مذکور به منظور بدنام ساختن حکومت های عوامی ملی و بالاخره از بین بردن این حکومتات که دارای اکثریت مطلق در پشتونستان و بلوچستان بودند و حبس رجال بر سر کار حزب عوامی ملی و قتل و کشتار زعمای و رجال پشتون و بلوچ و منجمله قتل خان عبدالصمد خان اچکزی همه دسایس و حیله‌ای است که زمامداران بر سر کار پاکستان به منظور کوبیدن نیروهای ملی و از بین بردن نهضت های ملی طرح و تطبیق کرده اند.

تراژیدی قتل شیرپاو بحیث یک پشتون و آنرا بهانه ساختن برای درهم کوبیدن نهضت





آناجرمن ازخوانندگان پشساز (پاپ) پولند است که در فستیوال های زیادی در اروپا شرکت کرده است. پیروزی که این خواننده در فستیوال بنایات درسال های ۱۹۶۳-۶۴ به دست آورد در فستیوال آستیند (۱۹۶۵) که وی جایزه سوم را بدست آورد یکباردیگرتانید گردید.

آواز صاف و کشش داروی که شکل اصلی و رنگ طبیعی دارد علاقمندان او را در سراسر اروپا باو مجذوب گردانیده چنانکه در امریکا (کانادا و ایالات متحده) نیز این محبوبیت را برای او کمایی کرده است. او در امریکا بایک گروه از ستاره های مختلف پولند در بهار ۱۹۶۶ بر صحنه ظاهر شد.

اشترک آناجرمن در فستیوال (کلید طلایی) در بریتسلا و اوسان ریمو (در ۶۷) او را بیشتر محبوب گردانیده و توجه موسیقیدانان بزرگ و برجسته را بسوی او جلب کرد.

عکس صفحه دوم پشتی:

انباء برف در کوچه های شهر ما با احیای خاطره برفباری های دهها سال قبل از بهار شاداب و سال خرم و پربرکت گینده مژده میدهد.

عکس صفحه سوم پشتی:

بک جنگی در ولایات شمال کشور تفریح مورد علاقه مردم ماست مردم اکثر نقاط کشور بک را بیشتر برای آواز و بغاظر گرم ساختن ایام تعطیل با بک جنگی پرورش و نگهداری می نمایند.

• • •

یادگار های هنر قرن هفتم میلادی



زنجیر غرور و سر بلندی مردم گذشته و حال و نسل های آینده و بر نیرومندی و موثریت شعایر عالی اخلاقی و فضایل معنوی و رشادت فطری مردم ما بیشتر بهعراج میرسد که (اکنون) با وجود آمدن امکانات نوین کلبه قوای دولتی بدست مردم و استقرار حاکمیت ملی در وجود جمهوری جوان، مرقی، مبارز و دیموگراتیک افغانستان عدو شکن متمرکز گردیده است. (اکنون افغانستان نوین و موارث عظیم ملی مازیر لوی شکوهمند و اوجگیر جمهوریست پاسپانی و یادکاری پیروز مردانقلابی موسس نخستین نظام مردمی در کشور، رهبری میشود.

با فهم ندای رهبر انقلاب و واقعیت زمانه است که برای ایفای وظایف عظیم ملی درین مرحله خطیر و حساس تاریخی، تمام نیروهای ملی و مرقی، وطنپرستان و افشارعاشق و جانباز وطن، بادرر مناعت و غروریکه هر صبح و مسا از طبیعت مغرور و آزاده کشور ما ببا تلقین میشود، درسی که همواره در میدانها درفش فتح و ظفر را ببا سپرده است، همه در یک جبهه وسیع، تحت لوی با مهابت جمهوری رشد و بیدار خویش بر رمز اتحاد معرفت یافته برای افغانستان نوین و مقتدر، مرقی و رهبر آزادی و آزادی دوشرق زمین با شجاعت و اطمینان به آینده، با قوت قلب و معنی، با سرود انقلاب و به توکل خالق بینای پیروز مشدانه به پیش میرویم در حیات بین المللی بعیت یک غصو سلیم خانواده بشری با شعاردیستن در صلح و تقویه علایق دوستانه با اساس احترام متقابل و مناشیریکه ملل جهان شرافتمندانه به آن احترام میگذارند جهت پاسداری صلح در جهان و تامین منافع مردم جهان، وظیفه خود

رانجیانه ایفا میکنیم و بعکم احترام به عدالت و پرستش وطن و آزادی، از حقوق مردم و ملل محروم دنیا خصوصاً حقوق مردمیکه با آنان در یک منطقه به سر می بریم و اخص تر آنانیکه با افغانستان و مردم آن همبستگی و یکپارچگی تاریخی و وجوه مشترک عرق، نژاد گیش و مشابهاات ثقافتی و کلتوری فراوان و هم رنگ دارند، بعیت مبارز دلیر و آزموده فداکاری می نمائیم تا اصل عدالت را در جهان خللی نیاند تا بنیاد اجحاف و حق تلفی هاز صحنه گیتی محو و نابود گردد، تا آهنگ انکشاف و ترقی، اخوت و مودت، مساوات و برادری ها بلند آوازه باشد و تا در تحقق اهداف عالی جهانی شخصیت و نقش افغانستان صلحدوست و حق پرست موثر و موثرتر تبارز نماید ...

سپیک ژوندون

ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت ملی و استقلال ملی تشکیل میدهد. افغانستان باحو صله و خونسردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه مسئله ملی پشتونستان معدانه سعی خواهد کرد «از بیانات رئیس دولت»

پنجشنبه اول حوت ۱۳۵۳-۹ صفر ۱۳۹۵-۲۰ فروری ۱۹۷۵

در سایه لوی اوجگیر جمهوریت

کشور ما همانطوریکه از لحاظ تاریخ کهن و سرزمین مدنیت های درخشان و بلند پایه که از دهها هزار سال قبل در صناعات مختلف وطن مامصل بهم پرورش یافته و در زندگانی سایر ملل انعکاس موثر آن مایه انتباه و رستگاری آنها گردیده است شهرت دارد، همانطور بعیت یک ملت آزاد، شپیم و پاسپان مقتدر نوامیس ملی و شرف و افتخار انسانی خویش کشور ما همانطوریکه از لحاظ تاریخ کهن و سرزمین مدنیت های درخشان و بلند پایه که از دهها هزار سال قبل در صناعات مختلف وطن مامصل بهم پرورش یافته و در زندگانی سایر ملل انعکاس موثر آن مایه انتباه و رستگاری آنها گردیده است شهرت دارد، همانطور بعیت یک ملت آزاد، شپیم و پاسپان مقتدر نوامیس ملی و شرف و افتخار انسانی خویش

رمز ترقی

بابه کریم بایست دو تایش میان شاخ و برگ گلپای گلخا نه اش گمشده بود من که گل خواه سابقه دار او هستم و سالی یکی دوبار به تماشای گلپایش میروم ، آروز نزدیک غروب که شوق دیدار گلپا و ذوق صحبت باصفا و ساده اش باز ب سرم زده بود از زاویه گلخانه صدایش کردم ... از کار دست گرفت و خمیده خمیده از لای گلپا قد بلند کرد و قفسی چشمش بمن افتاد ، با جمله همیشگی خودش « صفا آوردین که یادماگدین » استقبال کرد ... لحظه ای از گلپایش گفت و لحظه ای از گرفتاری تازه اش قصه کرد ... وقتی فهمیدم درین پیرانه سر ذوقش گل کرده و بفکر درمان بی سوادى افتاده تعجب دست داد و گفتم :

توهم عجب مرد خدا هستی ، سوادیکه امروز فراگیری نمرش راجه وقت ... باقی مطلب را فهمید و امان نداد جمله ام به آخر برسد ، گفت :

من هر سالی در قوریه نهالان تازه می نشانم ، از گلپایم جنس های بهتر پرورش میدهم ، هر بهاری درختان زیادی را رنگ رنگ پیوند می زنم ، این جانفشانی ها ، تنها باین امید نیست که عمر فرصت دهد تا کام خودم از حاصل آنها شیرین شود ز یسرا میدانم باین سن و سالی که دارم زمانه توشه سفر آخرتم را آماده کرده است مگر زیادی عمر دلیل نزدیکی مرگ نیست بلکه مرگ در نویدی و فارغیال بودن از اندیشه ها بیست که فرصت خدمت بدیگران را از ما میگیرد من همانطوریکه گل و نهال تربیه میکنم

تا فردا باز ماندگان و دیگران از عطر و بوی و نمر آن بهره گیرند همانطور دنبال نوشت و خوان میروم تا تجارب خود را برای آنان میراث بگذارم ... جاذبه گفتار و هاله و قاریکه چهره نورانی او را کریمانه تر جلوه میداد افسونم کرده بود و همانطور از او می شنیدم ... تو فکر میکنی اینهمه مردمیکه دل کوهها را سوراخ میکنند ، اعماق زمین را می یابند با امید آنکه به معدن و کانی برسند و یا آنانیکه دست و بازوی شان در تلاش نو آوری ها ست همه در فکر آن هستند که برای خود آب و نانی فراوان دست و پا کنند ؟ یا آنکه در فکر فردا و فردا های دیگر هستند ؟

...

نگاههای لبریز از صفا و نور ملایم مهتاب بر شیر دروازه که چون دیوسپید افسون سرما شده ، سنگین و بیمناک جلوه میکرد می لغزید ، دوستی آمده بود تا نوشته اش را بعشوان (رمز ترقی) بخواند ... چند سطر خواند ، در راه طولانی امل سر رشته از کفش رفته بود و هرچه در خیال آراسته بود مشحون از بدیهاتی بود که در هر فکری و در هر اندیشه ای می چرخد و مانند خو شنو یسان دیگر که مشکلی را نا مشوده دا من تمنا را رهامی کنند نوشته دوستیم نیز از همان تار و بود بافت خورده تار و بودی که در دوک و تنسته آن معنی و مقصد فدای حرف و کلام رنگین و خط و خال انشاء و تقریر می شود .

دیدم توان مژاف شنیدن را ندارم گفتم ... نگارش عا لیست مگر رمز

ترقی واقعی لحظاتی قبل از یک صحبت بی پیرایه بابیه کریم گل پیرا در ذهن من نیک نقش بسته ، این که تو نوشته ای مانند طرح زیبا نیست که طر ا ح فراموش کرده باشند و آن برای بنادر وازه بگذارد ... و قتی فهمید غیر از آب و رنگ کلمات نوشته اش هنری ندارد خشمش آمد و با پر خاش گفت ... مگر مغز بابیه کریم روستا نشین بهتر از من درد آشنای زندگی کشور و مر دم است ؟

گفتم : آری ! نقص کار چیز فهمان همین جاست که وقتی در قصور و تلاپی افکار خود فراشدند غیر از ذروه عابه

زیر نظر نمی اندازند چه بسی گلپای حکمتی که در همین حفره عابو یا ترو رساتر جوانه می زند ... بابیه کریم رمز ترقی را در خدمت بدیگران یافته ،

دراز خود گلشن و بفکر دیگران بودن معنی کرده است او توانسته فکرش را بهتر پرورش دهد و بغم دیگران باشد از همین جهت است هر نهالی را

که پیوند می زند و به آبیاری و رامشگری هر گلی که می پردازد نیت و مرادش اینست که نمری بدیگران برساند و در

پیرانه سر یادگاری از خود به آیندگان بگذارد ، او همراه با آرزومندی های زندگی نو و نظام نو فکرش را نوساخته و عوض کرده است و این مایه اصلی هر تحولی و اساس نمر بار هر رزمیست که ترقی را بدنبال خود می کشاند ... تو هم اگر خواسته باشی بابیه کریم

خودشو !

در

هفته‌ایک

گذشت

حقوق حقه مردمان پښتون و بلوچ

بادسایس و حرکات جابرانه از بین نمی‌رود

نظر به اوضاع بحرانی و تشدد آمیز یک‌ه در پشتو نستان جریان دارد و سبب اندیشه و نگرانی عمیق مردم افغانستان گردیده است دولت جمهوری افغانستان اعلامیه ذیل را روز ه شنبه به‌نشر سپرد:

دولت جمهوری افغانستان با آنکه از یکطرف هرگونه قتل و تشدد را تبیح نموده و می‌نماید از جانب دیگر حرکات جابرانه غیر عادلانه و غیر دیمو کراتیک حکومت پاکستان را در برابر مردمان پښتون و بلوچ خاصه وضع خشن و ناعاقبت اندیشانه اخیر آن حکومت را در پشتونستان نیز شدیداً تبیح می‌نماید و مسئول هرگونه عواقب وخیم آن تنها و تنها حکومت پاکستان را می‌داند و تصریح می‌نماید که زمام داران پاکستان باید کاملاً ملتفت باشند که نه تنها حقوق حقه مردمان پښتون و بلوچ با اینگونه دسایس و ساخته کاری ها و حرکات جابرانه و تشدد آمیز از بین رفته نمی‌تواند تبصره لندن تایمز

روز نامه تایمز لندن ضمن تبصره بر بحرانات اخیر که در پاکستان حکمفرما گردیده می‌نویسد که در ماه های آینده بحرانات شدید تر و پیچیده تری در پاکستان رخ خواهد داد.

تایمز لندن با اشاره به انحلال حزب عوامی ملی و توقیف رهبران آن گفته است که چنانچه معلوم شود حکومت پاکستان از پالیسی آنتی جوئی با مخالفین عمده سیاسی خود باین امید صرف نظر کرده است که اقدامات شدید علیه احزاب مخالف و لیدران آن منجر به آرامش سیاسی در پشتونستان و بلوچستان گردد . دامن زدن اختلافات و کشیدگی یقیناً در ماه های آینده نتیجه برعکس آنچه بوتو تصور میکند خواهد بود و بحرانات شدت خواهد یافت .

قرار اطلاع واصله از کراچی پناغلی میرگل خان نصیر وزیر داخله سابقه بلوچستان و عضو حزب منحل شده عوامی ملی از طرف یک محکمه پاکستان به یازده سال حبس محکوم شده است . اتهام وارده علیه وی این بود که در سال ۱۹۷۳ زندانیان یکی از محاسن پاکستان را به اغتشاش تحریک کرده است .

خبر علاوه میکند که از آن تاریخ تا امروز اتهامی که بر اساس آن پناغلی میرگل خان نصیر به زندان انداخته شده بود معلوم نگردیده است . «ب»

بلکه این حرکات حس نفرت مردم را روز بروز عمیق تر نموده ، قدرت و تصمیم مقاومت و مجادله ملی ایشان را بیشتر و نیرو مندتر خواهد ساخت . چنانچه بارها اعلام گردیده باز هم اعلام نمی‌تواند .

مظاهر ات تصنعی در پاکستان

طوری که نمایندگان رویت و بی بی سی از اسلام آباد اطلاع داده اند و رادیو پاکستان نیز آنرا تایید کرده است به سلسله مظاهرات تصنعی که از چند روز باینطرف اعمال حزب مردم و حکومت پاکستان در شهر های مختلف آن کشور براه انداخته اند ۲۶ دلو در حدود دوسه نفر در نزدیکی سفارت گبرای جمهوریت افغانستان در اسلام آباد اجتماع نموده پس از دادن شعارهای ضد افغانستان ، تصاویر بزرگ پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان و میرمن اندراگانندی صدر اعظم هند را آتش زدند . اشخاص مذکور سعی کردند یادداشتی مبنی بر اعتراض علیه پشتیبانی افغانستان از حزب عوامی ملی و رهبران آنرا به سفارت گبرای افغانی تسلیم دهند . اما شارژدافیر سفارت افغانستان از پذیرفتن یادداشت امتناع کرد .

نطاق ضمنا افزود که این مظاهرات فرمایشی به هیچ صورت نمی‌تواند در موقف افغانستان مبنی بر پشتیبانی از حقوق حقه برادران پښتون و بلوچ شان خللی وارد کند .

دستگیری علما و دانشمندان پښتون روزنامه انگلیسی خیبر میل منطقه پشاور اطلاع داده است که پناغلی عبدالعلی خان رئیس پوهنتون پشاور بعنوان اعتراض علیه انحلال حزب عوامی ملی و توقیف رهبران آن از عهده خود استعفا داده است . این روزنامه همچنان نگاشته است که حکومت پاکستان یکمده پروفیسوران و آمرین اداری پښتون این پوهنتون را که در آن جمله داکتر نذیر رئیس پوهنخی ریاضیات که قبلاً کنترولر پوهنتون پشاور بود ، پناغلی پریشان ختک رئیس شعبه پښتو ، پناغلی اعظم خان آمر عمومی اداری و پناغلی فقیر محمد خان معاون رئیس پوهنتون شامل می باشند دستگیر کرده است .

باتوقیف این شخصیت ها که هیچکدام عضویت حزب عوامی ملی را ندارند حکومت پاکستان نشان داده است که علاوه بر سیاستمداران و جوانان و محصلین پښتون فیصله کرده است که علما و پیر و فیسوران پښتون را نیز کاملاً از صحنه خارج سازد .

بحران پاکستان از نظر دیلی میل

بنگله دیش در سال ۱۹۷۱ نیز به تعقیب انحلال عوامی لیگ گرفتاری شیخ مجیب الرحمن و توقیف رهبران آن صورت گرفته بود .

گفتار بوتو بعد از انحلال حزب عوامی ملی مبنی بر اینکه باید پاکستان بر ای همیشه نجات داده شود شباهت زیادی به گفتار وی بعد از آغاز عملیات نظامی پاکستان در بنگله دیش دارد که ادعا کرده بود پاکستان بالاخره نجات داده شد .

روزنامه دیلی میل اضافه کرده است که برخلاف ادعای بوتو صدراعظم پاکستان که مدعی شده است منظور از انحلال حزب عوامی ملی تقویت تمامیت ارضی پاکستان است ، خان عبدالولیخان همیشه گفته بود که هرگونه مساعی برای از بین بردن حزب عوامی ملی تجزیه پاکستان را بار خواهد آورد نه اینکه موجودیت آنرا دوام بدهد .

رادیو پاکستان صبح روز ۲۸ دلو اعلام کرده که حکومت محلی در ایالت شمال غر بی (پشتونستان) منحل گردیده و تمام صلاحیت ها و وظایف آنرا حکومت فیدرالی مستقیماً بدست گرفته است . به گورنر آن ایالت هدایت داده شد تا از طرف دولت مرکزی زمام امور را بدست بگیرد .

صدراعظم و وزیرای حکومت ایالتی سر از روز ۲۸ دلو از اجرای وظایف و صلاحیت های حکومتی منصرف می‌باشند .

دیلی میل می‌نویسد:

روزنامه دیلی میل لندن نگاشته است که تصمیم حکومت پاکستان در مورد انحلال حزب عوامی ملی و توقیف رهبران آن خطر تجزیه مزید پاکستان را بار آورده است . روزنامه یاد آوری می‌کند که جدا پس

تجویز اعطای دو کتورای افتخاری پوهنتون آکسفورد برای بوتو فسخ گردید .

اتهامات بی اساس و عاری از حقیقت پاکستان جدا رد شد .

نطاق وزارت امور خارجه در جواب یک سوال خبرنگار باختر آژانس در مورد مصاحبه اخیر ژوآلفقارعلی بوتو صدر اعظم پاکستان با تلویزیون بی بی سی امریکا می‌گوید که طی آن ادعا کرده است افغانستان در دهشت افگنی در پاکستان دست دارد گفت همانطور یک بار ها گفته ایم یکبار دیگر این اتهامات بی اساس و عاری از حقیقت را جدا رد می‌نماییم .

پناغلی بوتو نمی‌تواند مسئولیت آشفتنی و خرابی اوضاع پاکستان را که ناشی از اعمال جابرانه حکومت او و خرابکاری و فتنه انگیزی همکاران و عمال حزبی می باشد به عهده دیگران بیا ندازد .

نطاق در اخیر افزود که از گفتار ها و حرکات حیرت انگیز و بی ربط پناغلی بوتو مخصوصاً راجع به افغانستان این نتیجه بدست می آید که متأسفانه پناغلی بوتو کنترول اعصاب خود را از دست داده است .

یادگارهای هنر قرن هفتم میلادی

آثاریکه از هندوستان کشف گردیده ، مرحله آخر هنر بودایی را نشان میدهد .
شهری دوسیرشیراه هند تا آسیای مرکزی.

باز هم سخن بر سر آثار تاریخی است و گفتگوی یادگار تمدن های کهن و فراموش شده. قبل ازینکه مانند همیشه سری به موزیم بزنیم و در گوشه یی ایستاده ، با آنچه از پس پرده سده های دور ، بجایمانده ، به زندگی آنانیکه سالهای دراز قبل از امروز ، درین سر زمین می زیسته اند بنگریم ، می خواهم مطلب کوتاهی را ، با خوانندگان ژوندون مطرح کنم .

هدف از نشر این گزارش ها ، آشنایی مردم با فرهنگ و کلتور گذشته است ، ارگان های نشرانی در پهلوی تقدیم مطالب دلچسپ و ذوقی و وقایع روز ، همیشه يك اصل دیگر را نیز از نظر دور ندارند و آن هم ، نشر مطالبی آموزنده و سنگین است .

در گذشته پیرامون بقایای سده ها و قرن های دور ، کمتر مطلبی بر پهنای مطبوعات کشور



دراویل قرن هفتم میلادی ساختن مجسمه های گلی و نگارنگ در هندوستان رواج داشت .

به نشر رسیده است و از جانبی افغانستان با عمر طولانی و کهن خود ، شاهد تمدن های عظیمی بوده که هر يك دلچسپ و خواندنی است . منظور ما از نشر این سلسله گزارش ها ، آشنایی بیشتر با گوشه های باستانی ، روشنی انداختن بر زوایای دور و تمدن های قدیم و بالاخره تقدیم معلوماتی بر آنچه که آنرا آثار عتیقه و قدیمی می خوانند ، می باشند .

از گوشه های پنهان و گیتی سالانه هزاران سیاح و جهانگرد وقتی قدم به کشور ما میگذارد ، به خرابه ها و نقاط باستانی رفته و از بقایای زمانه های قدیم عکس هایر میدارند و ساعت ها به تماشا می پردازند ، از جانبی آثار موزیم کابل و قسما موزیم های ولایات امروز ، از نگاه ارزش علمی و هنری ، در حلقه های ذی علاقه آسیا شهرت به سزایی کسب کرده است ... ما آرزو داریم تا درین راه کماکان به پیش رویم و خوانندگان این مجله ، وقتی سخن از آثار باستانی و تمدن های قدیم تاریخ میشود ، دیگر

نیازی به رهنماداشته باشند ... از آن عده یی که مراد نوشتن این سلسله تشویق کرده اند ، منت گزارم ... عمارت موجوده موزیم خود شکوهی خاص دارد و سبک معماری و ساختمان آن تماشایی است ، باز هم لحظه یی برده لیز های سرد آن قدم میزنم و بالاخره در اتاقی که پر از مجسمه ها و آثار تاریخی از (هندوستان) است می ایستم ... قسمت بیشتر آثار این اتاق موزیم ، از صومعه هندوستان در دوره باریک سیاه گرد ، گزارده شده است .

صومعه هندوستان در دوره باریک سیاه گرد در تریه کنار دریای غوربند واقع شده است . باستانشناسان فرانسوی در سال ۱۹۳۷ - درین منطقه به حفاریات پرداختند و در ختم این حفاریات و مطالعات معلوم شد که صومعه هندوستان ، آخرین خاطره های هنر بودایی در افغانستان را تمثیل میکند .



نقاشی میناتوری آن دوره از زیبایی و هنر خاصی برخوردار بود.



در آثار این محل ملاحظه و تفرات های هندی به حد افراط مشاهده شده است .

نقاشی دیواری صومعه بودایی نیز از جمله آثار دیگر آن است . مجسمه بودا در حالت نشسته از گل های رنگارنگ ، مجسمه (دیوتا) و تصویری که مادر (جیوتیکارا) رادر پهلوی یک پرده شعله ور خوابیده نشان می دهد ، از نمونه های دیگر این اتاق تماشایی موزیم به شمار میرود . تصویر شیخه و زنش که از تاقچه صومعه کشف شده ، با سر بودیس که از گل های رنگارنگ

گفته که هندوستان در راهی که از افغانستان گذشته هند راه آسیای مرکزی وصل نموده ، حیثیت یک محل ارتباطی رداشته است . در اتاق هندوستان موزیم کابل ، آثاری از این گوشه کشور ما گرد آورده شده است . در یکی از ازمای های این اتاق مجسمه بودا در حالت نشسته و متمایل به عقب دیده میشود ، که از گل ساخته شده و رنگ آمیزی گردیده است .

در قسمتی از تشریه علمی موزیم کابل پیرامون سبک هنری آثار این منطقه مطالبی نوشته شده و مجسمه های گلی منقوش هندوستان را مخلوطی از (گوتای) هندی و آسیای مرکزی خوانده است .

این مجسمه ها که متعلق به قرن هفتم میلادی است و مجسمه ها و نقاشی های صومعه هندوستان ، یک مرحله تاریک صنعت و هنر هنرا ، نیز روشنتر میسازد .

از مشخصات خاص سبک های هنری این آثار قرار کارت ها و تشریه های علمی موزیم ، آمیزش دقیق موتورات و نفوذ مکاتب مختلف هنری است ، که قبل از عبور جانب آسیای مرکزی و چین ، در افغانستان نمو و نشات کرده است .

تاریخ آثار مکتشفه هندوستان ، از روی سکه یی که از آنجا بدست آمده تعیین گردیده و به احتمال قوی مربوط به اوایل قرن هفتم میلادی می باشد .

نظریه مطالعات علمی ، آثار هندوستان در آن زمان در انکشاف هنر هند نیز تاثیر داشته است ، مرحله انتقال هنر بودایی (گیتای اجناتا) را بدوره اخیر هنر بودایی نشان میدهد ، که از آن زمان به بعد روبه زوال رفته است .

محققین عقیده دارند که در سبک هنری هندوستان ، افراط در نزاکت و ملاحظه به شیوه خاصی به ملاحظه میرسد .

نفوذ هنر هند و ایران و قسمی هنر غرب اعم از یونانی و رومی در بعضی آثار هندوستان مشاهده میشود .

از طرفی با مقایسه تصویر دیواری (زنی که سرین خود را به یکطرف کشیده) با تصویر مشابهی از اجناتا ، رابطه هنری اجناتا با هندوستان بخوبی معلوم میشود و به اساس آن می توان

افغانستان در حافظه تاریخ

گرفت تا در تکثیر نفوس مخلوق و سر سبزی رها یشگاه شان کوشش کند . مردم را احتیاج بر هاند و با بهترین راهی نگا هبان و حا می شان آنگاه هر مزد در مقابل این تعهدات به او یک عصای طلایی و یک گاو آهن طلایی داد ، تا یکی نشان دود مانش باشد و با دیگری مردم را به کشت و زراعت و غرس در ختان تشویق کند .

دوره یمای یک دوره آرامشی عمو می بود . نه گرمی زیاد و جود داشت ، نه سردی همه مردم برادر وار ، مستریح و آرام میزیستند ، دشمنی و ضرر رسانی به یکدیگر نداشتند و با کشت و کار و زراعت و آبیاری و درخت شانی و تربیه حیوانات و

پیدا را میتوان از روی نوشته های اوستا نخستین پادشاه آریایی خواند و یوا نگانا اولین کسیست که عصاره نبات هو ما را کشیده است و در اثر این اقدام نیک یمای قشنگ در خانه او تولد یافت و سردار اقوام شد . و از همه کسانی که آفتاب را دیده اند مشهور تر گردید و به پادشاه رسید یمای پادشاه نسبت به زمان ظهور زرتشت خیلی ها پیشتر گذشته است .

فردوسی ، شاهی جمشید را چنین میستاید :

هر مزد با یا ما هدایت داد تا در آرامی و رفاه رعیت و آبادی خاک کوشش کند . یمای این عهده را به کمال خوشی قبول کرده به گردن

با «جام جم» گوش همه آشنا ست و این دو کلمه در اشعار دری و پستو از روزگار باستان بدینسو جای خوشی برای خود باز کرده است . چون این جام به جمشید یا یمای درخشان بنیان گذار دودمان پارا داتا ، پیش دادیان بلخ یا اولین حکمروای بزرگ آریایی ها تعلق داشت ، این شناخت ما را به سوی گذشته های پر شکوه میبرد و برای بنای آینده ، استواری و پایداری میدهد .

آیا تصور نمیکردید که جام جم جامی جهان نما بود ؟

و آیا جمشید را یا مای بزرگ تصور میکردید ؟

به هر حال ، بیایید یا ما نخستین شخصیت بزرگ آریایی را بشناسیم .

نه سحر است و نه جادو

باور کنید یا نه اختیار باشما!

در یکی از دهکده های هند، بنام (الاولی) مارگری بزرگی وجود داشت که در یکی از بتکده های آنجا در دور (شیوا) حلقه میزد، بدون آنکه آزادی به کسی برساند.

روانه هزاران هندوی در تاسف پشه از سراسر کشور هند بر ای ابراز اخلاص به آن دهکده روی می آوردند.

ازین همه فریاد می زند که شب گذشته مار را به خواب دیدم، مرادستور داد تا جسدش را بعد از مرگ ز سر سنگ بنا به خاک سپرد و اطمینان داد که بعد از به سر رسیدن بنای معبد باز ظهور خواهد کرد.

همان بود که با تشریفات کامل مذهبی و با خواندن سرود ها به حضور مردم زیاد مار را در زیر سنگ بنا به خاک می سپارند و بعد بارو حی آرام و عشقی آتشین به کار ساختمان همت می گمارند و در اواخر سال ۱۹۶۳ کار به پایان می رسد. در سوم همان سال وقتی که مردم در تپه برگزاری جشن (سو برامایاناستی) بودند مارگری بزرگی به شباهت کبری اولی را در معبد مشاهده میکنند که بادی آن غریو مردم بالامی شود ولی مار نابینا می گردد.

روز دیگر باز کبری پیدا می شود و به داخل بتکده رفته دور شیوا حلقه می زند که مردم با سرو صدای زیادی با وجد و هیجان مذهبی از هر طرف فرامی آیند. مارگری هر روز در ساعت معینی با طلوع آفتاب معبد را ترک می گوید، به بیشه کنار معبد می رود، مدتی وقت خودش در آنجا می گذراند، سپس در آب رفته بدنه را می شوید، شامی کند و به معبد برگشته دور گردو مجسمه می گردد و سرانجام به دور شیوا چنبر می زند.

آناتیکه از دور و نزدیک به زعم خود برای دیدن و گسب نفع می آیند به رسم مذهبی مجسمه شیوا را با آب می شویند. هر چند آب فراوانی بالای مار نیز می ریزد اما مارگری هیچ عکس العمل از خود نشان نمی دهد، بلکه از آن لذت می برد. هر چند

بقیه در صفحه ۱۰

با این مفهوم مطالب جالبی در گذشته های نزدیک در یکی از روزنامه های برتیرا ز شهر بمبئی بجا پ رسید و خبرنگاری به آنسو شتافت و راه آن دهکده را گرفت. وی دیدنی های خود را نوشت و چون از معان پسندیده یی به مردم جهان پهنور، به باشندگان دور دست ها، مالک بیگانه از این عقیده ها، انتشار داد. وی می گوید که: در (الاولی) مار کبری بزرگی را دیدم که آرام بود و حتی بچه های کوچک می توانستند بدون ترس آنرا لمس کنند.

مردان بزرگ، از روی احترام سرمار را با مواد مخصوص پودر مانند می اندودند و مراسم مخصوص مذهبی بجا می آوردند و چنین به نظر می رسید که مار کبری از انجام آن مراسم مذهبی لذت می برد. مارگریایکه در آن بتکده مشاهده می شود تجسمی از مار کبری دیگری است که در سال ۱۹۶۱ یعنی چند روز قبل از مراسم مذهبی (شری سو برامایاناستی) خود را به مردم نشان داد و حکایت آن چنین است:

زارعین برای اولین مرتبه این خزنه را در بیشه یی نزدیک بتکده دیدند. گرچه زنده بود ولی برای مدت یک روز و یک شب بدون حرکت در نقطه معینی خوابیده بود. مردم بادی مارگری از فاصله های دور چون آنرا بی آزار یافتند به آن نزدیک شد و حتی آنرا لمس کردند. پس آنرا لمس همچنان نهرش را بلند کرد و نه عکس العملی از خود نشان داد و کسانیکه دانستی های مار را به خود می دانستند نتیجه گرفتند که این مار بدون سر نیست. سپس ظرفی از شیر پیشش می گذارند مگر مار آنرا نمی خورد و این وضع زار عین را ناراحت می سازد.

و آنگاه که تمام زارعین در وضع گسج کننده یی قرار گرفته بودند زاهدی به نام (کنه الاروا) که یکی از فدائیان (سو برامایان) بود به جلو مار می رود و بارچه سپید بزرگی را پیش

خروسان و مرگ

جنگ مرغ (کلنگی) از دیر زما نیست که مصروفیت کم داشتند و از جانب دیگر سیورن قیل بازی ها علاقه می گرفتند، مگر امروز مرغ دارد.

مرغیازان مشهور را زیاده تر گاه ها و وقتی مرغی میدان دیده می شد ارزش پیدا غالب بر میامد بلند میرفت بعضا قیمت یک بیشتر از آن هم می رسید مرغیازان تمرینات تطبیق می کردند آب و دانه مقوی برایش تهیه سم آلوده می ساختند و بهین قیل کار های امروز نیز یکمده مرغیازان به پرورش مرغ نیز با وجود مخالفت های شدید حمایه حیوانات، امریکا، هند، مکزیکو، تایلند، جمهوری

دشمال فرانسه و در پادوکاله اسپ دوانی و شرط بندی براسپ اکنون رقیب سر سختی پیدا کرده است: این رقیب مرغ جنگی و خروس است که خود میراث زمان اسپانویها بشمار می رود. در اینجا هر اران نفر خروس هایشان

را برای مبارزه با همدیگر تربیه می کنند و این خروسان تا پای مرگ با همدیگر می جنگند. مردم ازین مبارزه لذت میبرند و بدان عشق میورزند. متنوع کردن این بازی در ۱۹۶۳ چنان عکس العملی را موجب شد که جنرال دوگول فقید مجبور گردید دوباره آنرا مجاز سازد. هنگامیکه احساسات گرم و آتشینی دامنگیر



ترجمه: ع - و

ن جنگی ک آنها

در افغانستان رواج دارد در سابق چون مردم های امروزی عمومیت نیافته بود همیشه باین جنگی به ندرت و در بعضی نقاط کشور رواج

پهلوانان بنام (مخصوصاً در کابل) تشکیل میداد میکرد و این ارزش به تدریج از هر میدانیکه مرغ کلنگی جنگی تا بیست هزار افغانی و حتی مختلفی را برای پخته ساختن نفس مرغ بر او و ترکیب میکردند بعضاً «پیخ» آنرا بیک نوع دیگر مرغ جنگی را آماده میکرد می ساختند. جنگی ذوق و علاقه فراوان دارند، در دنیای باز هم در برخی ممالک از قبیل عراق، انگلستان اتحادی المان و ترکیه مسابقات مرغ جنگی دایر بقیه در صفحه ۶۳



باشتیاق و هیجان شرط بندی می شود



خرو سهای جنگی را برای بیکار درمیدان با این صندوق ها نقل میدهد

لطفا ورق بزنید



انسان میشود چرا نباید آنرا ابراز کرد ؟ در عصر ما وجود این نوع احساسات گرم و آتشین امر نادریست . زیرا دیگر دامنه احساسات برچیده شده است انسان روحیه حسابگرانه خشک و جامدی پیدا کرده است . اما چگونه در سال ۱۹۷۵ مسئله بی که احساسات را برمی انگیزد می توان بی اعتنا بود. این مسئله تماشای مسابقات جالب و زیبای مرغ جنگی است که در شمال فرانسه عمومیت دارد .

درین مناطق هموار که بامناظر زیبایش و فابریکه های سیاه رنگ ذغالش و خانه های خستی سرخ رنگش و باغچه های زیبا و دختران

هستید . طوریکه در مقررات فدراسیون مرغیازان شمال فرانسه گفته میشود حرف و زبان مرد قابل احترام است .

اکنون ممکنست شما خود مرغ باز باشید و یا ازطرف يك مرغ بازنمایندگی کنید. در صورتیکه حرف شما ضمانت اجرایی نداشته باشد . مورد مواخذه قرار خواهید گرفت مطابق ماده ۱۴ مقررات فدراسیون فوق الذکر نخست شما تشهیر خواهید شد و آنگاه بتدریج از مسابقات محروم شده سرانجام حق اشتراك از شما بطور مطلق سلب می گردد .

بهر حال دوتفریکه بروی رینگ قرار گرفته اند دوی بروی هم پیش میروند و چند سخی باهم مبادله می کنند سپس یکقدم به عقب میروند و آنگاه مرغهارا باهم مقابله می نمایند . بدینگونه مراسم پایان میرسد. این دوتفر از رینگ پایان میشوند و دروازه سیمی رینگ بسته میشود. مرغها با غرور و نخوت بسوی همدیگر نگاه می کنند. حمله و هجوم مرغها با غرور و خود پستندی شروع میشود دوتفر قاضی و یک حکم و داوری بازی را تحت مراقبت میگیرند. غریو و صدا ها در سالون می پیچد . مرغها بروی همدیگر می پرند بانول و شتل بر یکدیگر ضرباتی حواله می کنند. می گویند با خنجر می ۵۲ متری که در پاهای آنها بسته شده حریف را از میدان بیرون کنند. جنگ و مبارزه دوام می کند .

خروس ها عموماً به سه گروه تقسیم میشوند: کوچک متوسط و بزرگ که وزن آنها هشت تا ده کیلو و یا بیشتر از آن میرسد . تفاوت یکصد گرام مانع برجستگی اوصاف مرغ در برابر

قشنگ و طنازشی که به انسان بیر تعارف می کنند و ده هازیبایی غیر قابل وصف دیگرش احساسات و عواطفی در انسان ایجاد می شود که نمیتوان آنرا تقسیم و توزیع کرد .

اکنون گذشته از آنچه که گفته شد دو یاسه صد انسان خرسند و خوشحال را در نظر بگیرید که بردندانه های جویبار کنار هم در اتاقی عقب کافی هانشسته اند این دندانه ها بر دور يك رینگ چار یا پنج متر مربع که بر دورادور آن يك جالی آهنی نصب شده قرار گرفته است.

انسانهایی که بر این دندانه هادر کنار هم جای گرفته اند مثل آنکه بروی میز کازینو باشند گاهی بسویی وزمانی بسوی دیگر متمایل میشوند. این انسانها که علی الاکثر با چشمان آبی و چهره های گلابی میباشند چشم هارایک نقطه دوخته و بهمان جهت می نگرند . درین زمانست که دوتن بر بالای رینگ ظاهر میشوند.

آنها صندوقهایی را با خود دارند . يك نفر دو تخته بی را بر رسته بی که از سقف آویزان است می بندد. بر تخته طرف چپ نوشته شده است: کوشی و بر تخته طرف چپ نوشته شده است: رامبوکور .

مردان صندوقهای دست داشته رامبگشایند. آنگاه دوی مرغ خروس را از صندوقها خارج کرده نوازش می کنند. لعاب دهن کرده بمردم نشان میدهند صدا ها بلند میشود: کوشی ۴۰۰۰ -

۵۰۰۰ بلی کوشی ۱۰۰۰ - ۲۰۰۰ رامبو کور ۷۰۰۰ دیگر چیز قابل مقایسه نیست همه چیز ختم شده است . حرف حرف است . شرط بندی صورت گرفته است . این مسئله می رساند که شما مرد معتد و قابل احترام و صاحب اعتبار

بقیه صفحه ۸

نه سحر است و نه جادو

در کنار رودخانه بی وجود دارد که مورد پرستش مردم قرار می گیرد . زن هندو اگر نازا باشد و بخواهد که فرزندی داشته باشد (۱۰۸) بار دور مجسمه مار می گردد و برای بچه دار شدن دعا میکند . و اگر مطلب و ی حاصل شود. مجسمه تازه بی ازماردا در کنار دیگران می نشاند و وی مجسمه هاتاما به طرف طلوع آفتاب است.

بدین ترتیب بود یکی از اساطیر دلچسب و تصویری از جهان اندیشه و اعتقاد عجیب باشند گمان یکی از مناطق کشور پنهانور هند، مطالبی درباره مار گبری که سحر و طلسم شده و یا خود عامل افسون و جادوئیست که بر عده از مردم موثر می افتد و بدین زندگی منگی به سبب و تخنیک معاصر و عصر پرواز های کیهانی رخ دیگر زندگی قسمی از مردم دنیای پنهانور مارا رسم میکنند.

این خزنده آزا ری به کس نمیرساند اما اگر در حضورش کز نامناسبی انجام گیرد با آواز مخصوصی نارا حشیش را اعلام میدارد و خشم خود را اظهار می کند.

پرستش مارگیری در بسیاری از نقاط هند انجام می گیرد خصوصاً در (کرالا) که پرستش مار بایک سلسله مراسم همراه است بطوریکه در (کرالا) در خانه هر هندو جایگاه مخصوصی برای مارگیری وجود دارد که مار در کمال صفا و آرامش در آن زندگی میکند . هر روز غروب هنگام چراغی پیشاپیش آن روشن میکنند و در جلو آن می ایستند و گسائیکه به پای بدن و لباس خود اطمینان ندارند از نزدیک شدن به جایگاه پرهیز می کنند و آنرا بر بادی و تباهی جبران ناپذیر می پندارند.

در مدراس مجسمه های زیادی از مار



خروس فاتح هنوز هم حریف می یابد



شتل های خنجر مانند از فولاد



حریفش میباشد. جنگ از ۸ دقیقه بیشتر دوام نمی‌کند. بصورت عموم ممکنست یکی از حریفان طی يك دقیقه در اثر شتل شدید حریف از پای بیافتد و یا برای ابد بخوابد. هرگاه چنین شود خروسی که زنده میماند فاتح شمرده میشود. و اگر حریف مرگبار باشد بصورت سرعت مورد درمان قرار می‌گیرد. در صورتیکه زخم شدید و خطرناک نباشد با دقت و رسی می‌گردد دوباره داخل میدان می‌گردد. يك خروس بارز و پر جسته ه تا ۶ بار مبارزه می‌کند سپس دوران تقاعد او فرامی‌رسد و عنوان يك خروس شایسته و برجسته را پیدا می‌کند که پدر چوچه‌های کلنگی متعدد باشد اما خروس‌هایی که میدان را می‌بازند بالاخره از آنها خوراکی‌های لذیذی تهیه میشود. فراموش کردم که بگویم آن دوه‌رغ خروسی که قبلاً از آنها نام گرفتیم یعنی کوشی و رامبوکور خیلی زیبا مفرور و طناز بودند و مانند دوسوار کار پخته و خود پستند می‌خرامیدند. این دو

خروس لحظه بعد بچان هم می‌افتند و ضربات

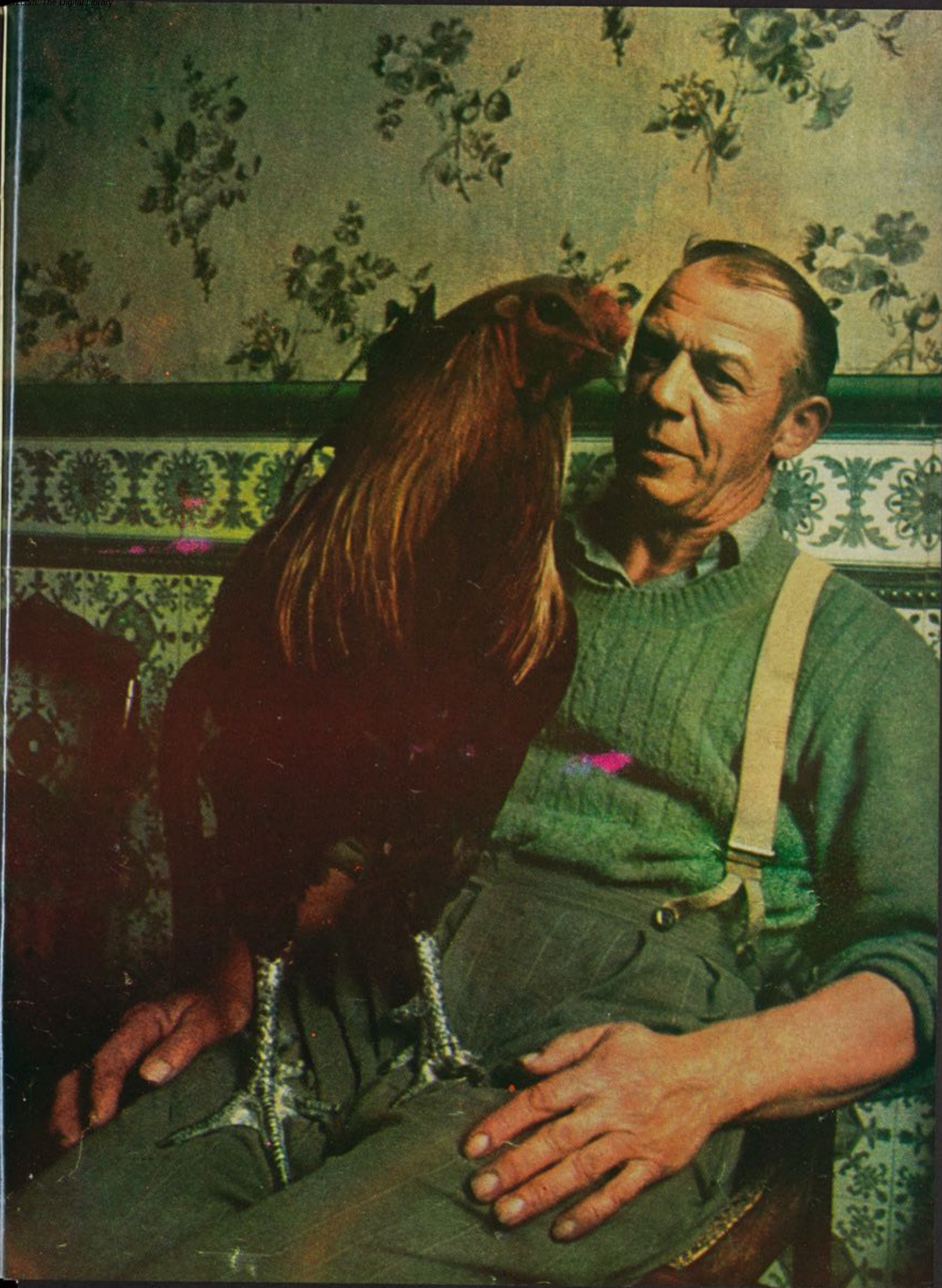
مرگباری بر همدیگر وارد می‌کنند. صداها و غریو‌های پی‌پی‌هم از مردم بلند میشود. سرانجام کوشی ضربه کشنده بی می‌زند. شتل کاری کوشی کارش را می‌کند رامبوکور از پای در می‌آید و نقش زمین میشود. کوشی آخرین ضربه را نیز بر هیکل بچان رامبوکور حواله می‌کند ولی او دیگر حرکتی ندارد. مردیکه کنارم نشسته است آهسته می‌گوید: تمام شد. دوباره سال زحمت متواتر و دقت و مراقبت بی پایان در دو دقیقه تمام شد.

جوره‌های دیگری یکی بی دیگر به میدان می‌آیند. مارتی نیک در مقابل ارنست، بیولتز در برابر متالولیرز در مقابل کالور این خروس‌ها هر کدام نام صاحبش نام دهکده‌اش و یا نام کور پر اسون و صنف و حرفه صاحبش را داراست.

در فلان‌درکه همه شادان و خوشحالند نسبت

بهرغ خروس علاقه‌مندی زیادی وجود دارد. زانویه تمامه اوت ۷۰۰ مسابقه هرغ جنگی درینجا بیشتر از یکصد هزار نفر به پرورش هرغ خروس مشغولند. در شمال دریادو کاله مردم گرم و احساساتی و شادان منطقه به خروس عشق دارند. درینجا بیش از دوهزار نفر هر کدام از ده تا یکصد هرغ را دارایی باشند. از ماه بدست می‌آید. زانویه تمامه اوت ۷۰۰ مسابقه هرغ جنگی صورت می‌گیرد که در طی آن ۵۰۰۰۰ هرغ خروس یا همدیگر مبارزه می‌کنند. این مسابقات بخاطر پول نیست زیرا صرف تربیه يك هرغ بیشتر از پولی است که در نتیجه شرط بر آن بدست می‌آید.





ARNA STAGE

تئاتر «ارنا»

يك پدیده جدید
در
تئاتر امریکا

نوشته: ساندرا کالینیک

قابل توجه بدست آورده يك تياتر معمولی نیست بلکه یکی از شگفت انگیز ترین مراکز درام در امریکا است که درباره آن در جرایدها مطالب بسیار نوشته شده است*

این تياتر در سال ۱۹۵۰ هنگامیکه شهر نیویورک مرکز قلب تياتر امریکا بود تاسیس گردید. در آن زمان باستانی چند شرکت که

در ساعات هفت بعد از ظهر مردم بشهر می‌آمد تياتر «ارنا» در واشنگتن می‌شود. اینها تماشاگران جوان باوفا و دایمی این تياتر هستند و اطمینان دارند که هرگز از تياتر هر چه باشد خنده‌آور یا نیمه انگیزه هیجان انگیز و یا آرام، بسیار جالب و سرگرم کننده خواهد بود. این تياتر که برای تحریک عواطف و احساسات تماشاگران شهرتی



ایرتوادر قیاسر «اون» شامل نمایشات متعدد
از جمله نمایشات ذیل بوده است :
«امید بزرگ سفید» - «اشترکت جیمزآرل
جونز و جین الکساندر» - «علامتی روی پنجره
سیدنی بروکساین» - «رقص بزرگ باشرکت
یورگالیند فورس» - «کودکان ماه» - «مرومان» -
شبهات مادر با شرکت ویدگالیند فورس

در اصل در تیویورک تاسیس شدند و در شهر های بزرگ دیگر به موفقیت تجاری نایل آمدند. تیاتر در آمریکا بطور کلی در دست گروهی آماتور بود.

تعداد تیاتر های کوچک که برای نو آوری میکوشیدند و ضمناً از نمایشنامه های قدیمی نیز استفاده میکردند و ناگامیهای مالی را بنفع هنر تیاتر تحمل مینمودند، کم بود.

در چنین وضعی تیاتر ارنا را بعرضه وجود گذاشت و به عنوان پیشگامی در این زمینه شناخته شد.

آرزوی چنین تیاتری براتر کوششهای زن جوان و فعال بنام زلدا فیچاندلر به واقعیت گرائید. خانم فیچاندلر که در رشته تیاتر درجه دکترا داشت و دارای اراده ای محکم بود با همکاری گروهی کوچک از مردم متجملسه همسرش، یک پولیس یک وکیل دعاوی، یک جواهر فروش و یک استاد پوهنتون در صدد برآمدند در ظرف ده روز میلیی معادل ۱۵۰۰۰ دلار جمع آوری کنند تا یک سینما قدیمی را در محله مزدحم واشنگتن خریداری کنند.

گرونی مزبور در حال موفق شد این پول را فراهم کند و در نتیجه تیاتر «ارنا» بوجود آمد.

صحنه این تیاتر همانطور که از اسمش پیداست در مرکز سالتن قرار دارد و یک رابطه مستقیمی بین اجرا کنندگان و تماشاچیان ایجاد میکند. به همین جهت تیاتر «ارنا» بعنوان جدید ترین فورم تیاتر معروف شد. و حال آنکه این یک فکر قدیمی است و به قبایل باستانی افریقا بر میگردد.

شکار حیوان این قبایل پس از یک شکار موفقیت آمیز پوست حیوانی را که شکار شده بود به تن کرده و جویان سکار را برای مردم قبيله که حلقه دار دور آنها نشسته اند نمایش میدادند. این تیاتر مدور که یک وسیله حیوانی از نظر ارتباطات بود اصل تیاتر را پایه گذاری کرد.

تیاتر «ارنا» در ابتدای تاسیس مشکلاتی داشت و انتقاد هائی از آن شد از جمله یکی از منتقدان در باره آن نوشت: داخل تیاتر بسیار گرم است، وسائل تصفیه هوای آن ناقص و جوگی عایش ناراحت کننده، روشنایی آن ضعیف و خلاصه چیزی ندارد که تماشاگران را خوش آید. لیکن مردم واشنگتن یک تیاتر میخواستند و صرف نظر از آنچه منتقدان درباره نواقصی و ناراحتی های آن میگفتند مردم با رفتن به تیاتر و تعطیل کمکهای مالی از آن پشتیبانی کردند. این تیاتر سبیل یک آگاهی فرهنگی در حال رشد بود و سعی میکرد آنچه تازه ترین و بهترین دهر دراماتیک آمریکا است منعکس سازد.

میرمن فیچاندلر تهیه کننده پروگرام های نمایش این تیاتر را می سازد و این را که سایرین رفتند نمی بیند. آرزوی درامه نویس ها و

نمایشنامه های تازه قمار می زند. و اینکه درامه نویسها آمیدی ندارند که درامه های شان در انجمن نیویارک بدرشته شود که چیزی شبیه معجزه است چنانچس خود را در تیاتر ارنا آزمایش میکنند. خانم فیچاندلر خودش شخصاً تمام درامه ها را میخواند بدون توجه باینکه یک درام اولین یا پنجاهمین درامه یک نویسنده باشد و نویسنده آن گمان یا مشهور باشد. او شخصاً یاد دهنی فراوان تمام جوانب کار را مورد بررسی قرار میدهد. دقت او بعدیست که بکار تعریف نمایشی را متوقف کرد چون متوجه شد که زین صحنه را بلا درنگ عوضی دنگ کرده اند.

درام هائی که این تیاتر عرضه میدارد شامل تمام انواع تیاتر مانند موزیکال، تراژدی، کمدی، طنز و کلاسیک میباشد. تمام نمایشها با موفقیت همراه نیست ولی خانم فیچاندلر میگوید:

ما باید این احساس را داشته باشیم که یک قدرت واقعی هنر در ما وجود دارد و تنها تکنیک، بازار یابی و کمپرس نیست که ما را در کار خود بیروز میکند.

تمام درامه ها برای مدت معین مثلاً ۱۶ هفته در روی صحنه اجرا میشود. تکت ها اغلب بطور انفرادی فروخته میشوند و لیسیتی بخت ۶۰۰۰ نفر مشتریان دائمی هستند که تکت فعلی با تخفیف خریداری میکنند. این شیوه هم برای تماشاچیان و هم برای اجرا کنندگان رضایتبخش است.

تیاتر «ارنا» یک دسته ۱۵ نفری بازیگر دائمی دارد که در استخدام این تیاتر میباشد ولی بازیگرانی نیز بر حسب نیاز خود از خارج می گیرد.

باین ترتیب بازیگران دائمی فرصتی بدست می آورند تا با هنرمندان دیگر تماس حاصل کنند و به هنر مندان خارج اغلب نقش هائی داده میشود که در غیر این صورت هرگز چانس بازی کردن آنها بدست نمی آورند و هم تماشاچیان و هم هنرمندان بخاطر تنوع در کار اجراء دائما داضی بنظر میرسند.

تیاتر «ارنا» اولین تیاتری بود که هنرمندان سیاه پوست را بطور دائمی استخدام کرد.

با کمک یک اعتبار ۲۵۰۰۰۰ دلاری از بنیاد فواد، این تیاتر گروهی هنر مندان سیاه پوست را استخدام کرد تا در تمام پروگرام ها بازی کنند و نه فقط در درامه های مربوط به سیاهان.

خانم فیچاندلر در صدد برآمد تا سیاه دوست واشنگتن را وارد کار تیاتر کند. بدین طریق هنر مندان سیاه شهری که اکثریت جمعیت آنها سیاهوستان تشکیل میدهند کار پیدا کردند بطوری که خانم فیچاندلر میگوید:

با استفاده از هنر مندان خلاصه قصه ما این است که دنیای خارج از تیاتر را به داخل تیاتر

میرمن فیچاندلر تهیه کننده پروگرام های نمایش این تیاتر را می سازد و این را که سایرین رفتند نمی بیند. آرزوی درامه نویس ها و

نمایشنامه های تازه قمار می زند. و اینکه درامه نویسها آمیدی ندارند که درامه های شان در انجمن نیویارک بدرشته شود که چیزی شبیه معجزه است چنانچس خود را در تیاتر ارنا آزمایش میکنند. خانم فیچاندلر خودش شخصاً تمام درامه ها را میخواند بدون توجه باینکه یک درام اولین یا پنجاهمین درامه یک نویسنده باشد و نویسنده آن گمان یا مشهور باشد. او شخصاً یاد دهنی فراوان تمام جوانب کار را مورد بررسی قرار میدهد. دقت او بعدیست که بکار تعریف نمایشی را متوقف کرد چون متوجه شد که زین صحنه را بلا درنگ عوضی دنگ کرده اند.

درام هائی که این تیاتر عرضه میدارد شامل تمام انواع تیاتر مانند موزیکال، تراژدی، کمدی، طنز و کلاسیک میباشد. تمام نمایشها با موفقیت همراه نیست ولی خانم فیچاندلر میگوید:

ما باید این احساس را داشته باشیم که یک قدرت واقعی هنر در ما وجود دارد و تنها تکنیک، بازار یابی و کمپرس نیست که ما را در کار خود بیروز میکند.

تمام درامه ها برای مدت معین مثلاً ۱۶ هفته در روی صحنه اجرا میشود. تکت ها اغلب بطور انفرادی فروخته میشوند و لیسیتی بخت ۶۰۰۰ نفر مشتریان دائمی هستند که تکت فعلی با تخفیف خریداری میکنند. این شیوه هم برای تماشاچیان و هم برای اجرا کنندگان رضایتبخش است.

تیاتر «ارنا» یک دسته ۱۵ نفری بازیگر دائمی دارد که در استخدام این تیاتر میباشد ولی بازیگرانی نیز بر حسب نیاز خود از خارج می گیرد.

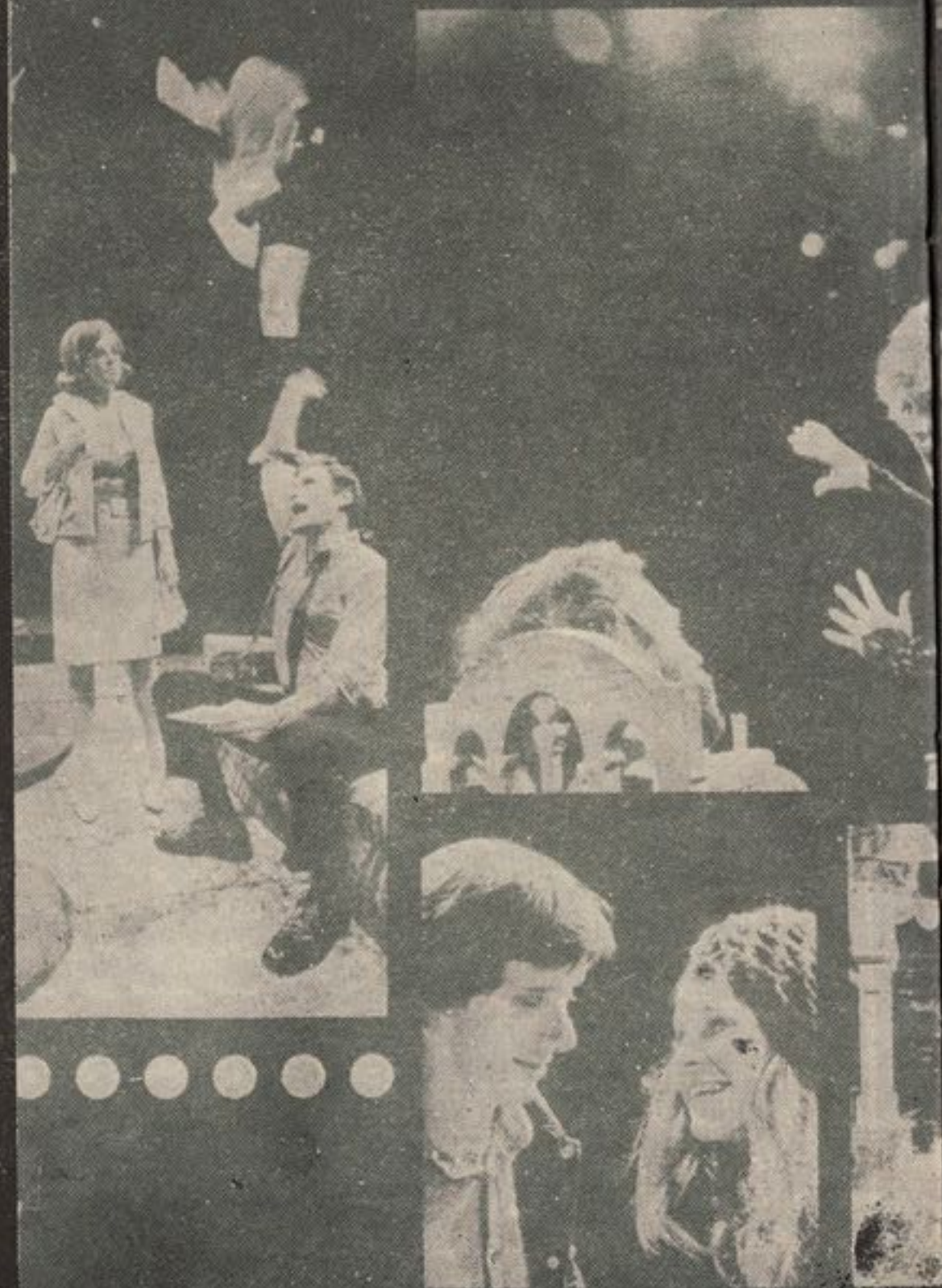
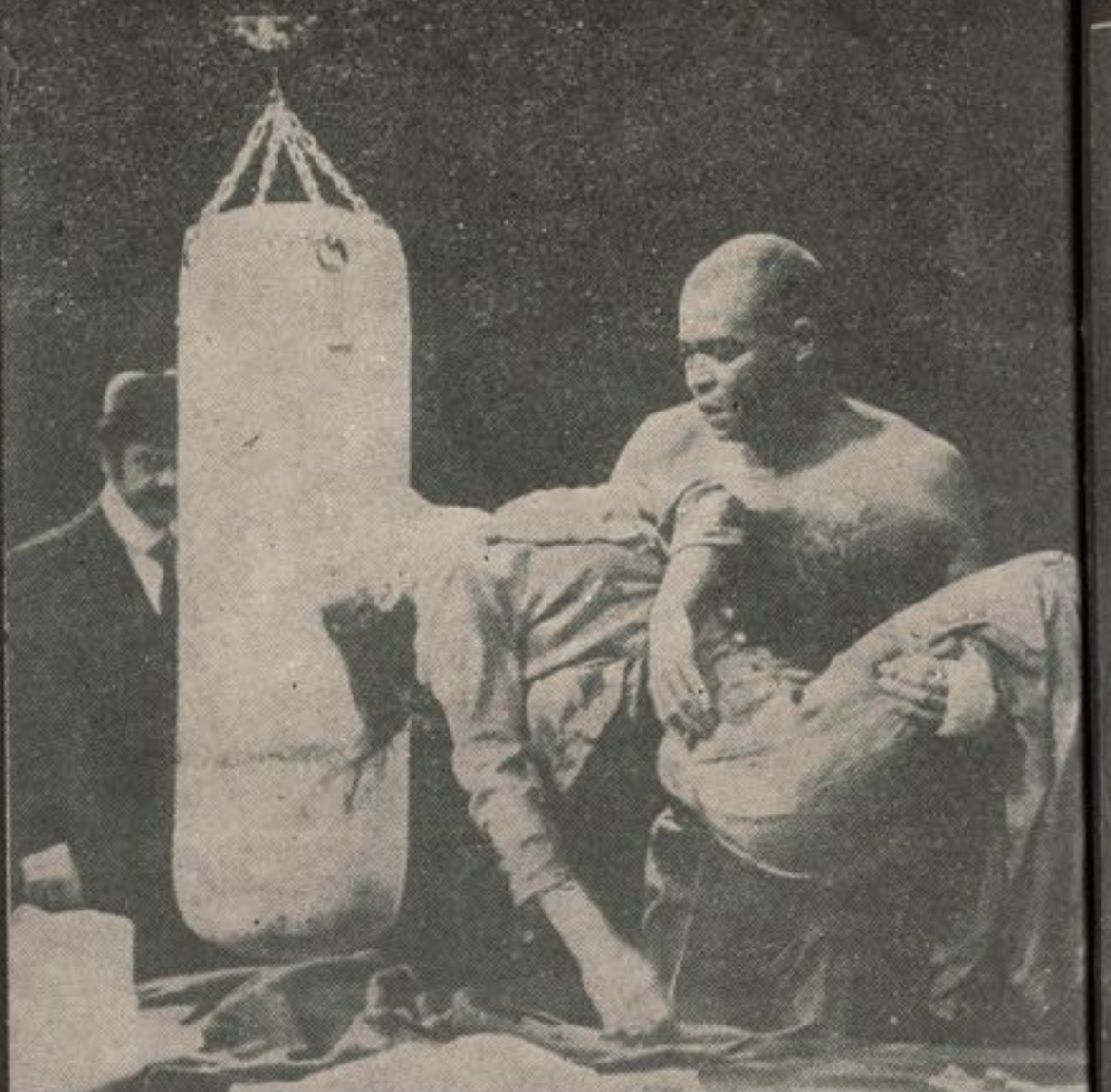
باین ترتیب بازیگران دائمی فرصتی بدست می آورند تا با هنرمندان دیگر تماس حاصل کنند و به هنر مندان خارج اغلب نقش هائی داده میشود که در غیر این صورت هرگز چانس بازی کردن آنها بدست نمی آورند و هم تماشاچیان و هم هنرمندان بخاطر تنوع در کار اجراء دائما داضی بنظر میرسند.

تیاتر «ارنا» اولین تیاتری بود که هنرمندان سیاه پوست را بطور دائمی استخدام کرد.

با کمک یک اعتبار ۲۵۰۰۰۰ دلاری از بنیاد فواد، این تیاتر گروهی هنر مندان سیاه پوست را استخدام کرد تا در تمام پروگرام ها بازی کنند و نه فقط در درامه های مربوط به سیاهان.

خانم فیچاندلر در صدد برآمد تا سیاه دوست واشنگتن را وارد کار تیاتر کند. بدین طریق هنر مندان سیاه شهری که اکثریت جمعیت آنها سیاهوستان تشکیل میدهند کار پیدا کردند بطوری که خانم فیچاندلر میگوید:

با استفاده از هنر مندان خلاصه قصه ما این است که دنیای خارج از تیاتر را به داخل تیاتر





جنایت

درانتهای راه اوسواری را که آهنگ شادی را می سرود تشخیص داد. لپا بزودی درلا کرد که سوار کسی جز (نينا) نمیشد، نينا که سبب بدبختی خواهر معصومش گردیده است. جوان خیزی برداشت و خود را در کنار سرلایان بته های انبوه پنهان کرد. حس انتقام جوئی و آتشی که در دل لپا زبانه کشیده بود موضوع محکمه را از دماغش بیرون کرد. خون در گهایش بجوش آمد. موقعیکه نينا نزدیک شد لپا خود را سر راهش انداخت جلو اسپش را گرفت و دیوانه وار چیغ زد :

— پائین شو !

نينا بشدت ترسیده بود رنگ از روی سرخ و زبانش پریدومات و میبوت بالای اسپ مانده بود. چنین بنظر می رسید که لپا را دوست نشناخته است لپا با صدای لرزان تکرار کرد :

— پائین شو !

نينا بدون چون و چرا خود را بایک خیز به زمین رسانید، گمان برد که هجوم کننده قصد پولش را دارد، يك کیسه دراز چرمی را از جیبش بیرون آورده پیش پای وی انداخت . کیسه با سنگینی بزمین افتاد و صدای شرنگ شرنگ سکه ها بلند شد و تسمه آن چون دم خزنده ای بروی زمین دراز ماند .

لپا خم شد، تسمه کیسه را گرفته چنان ضربه محکمی با آن بر فرق نینای بیت زده وارد ساخت که فور انقش بر زمین نمود و آنگاه با چوب سختی که در دست داشت بارانی از ضربات پیهم بر سر قربانی خویش فرود آورد اوچنان

ما و وطن مان

استفاده شود مند نماید تا بر هدف خویش که عبارت از خدمت بوطن و جامعه اش باشد نایل آید. جوانان این امر را نباید از نظر دور دارند که جامعه شان انتظار دارد تا جوانان رو شن فکر، فهمیده و وطن پرست هر چه زود تر جامعه خود را به کاروان پیشرفتة جهان متهمند برسانند و موانع که سد راه شان قرار گیرد مجال آنرا ندهند که سکتگی در سرعت پیشرفت شان بروز کند و سبب عقب ماندگی گردد .

برای اینکه آرزو و آرمانهای ملی را برآورده ساخته و هم وظیفه خود را انجام داده باشیم تحقق اینکسار مستلزم آنست که دست اتحاد با هم داده و در راه ترقی و تعالی کشور عزیز خود متحداً به پیش رویم، تا انکشاف و پیشرفت کشور را سرعت بیشتر بخشیم ، که در اثر این اتحاد در تحت شعار های نظام جمهوری و

محکم و سریع میزد که گویا مار خطرناکی را میکشد . سرو صورت نینایک کلو له خمیر خون آلود مبدل شده بود. خونی که از بدن نينا فوران میکرد لباسهای لپا را رنگین مینمود ولی اوکه از می انتقام مست گشته بود متوجه آن نمیشد فقط میزد و میزد و میزد ..

عکس جالب



زنان افغان در طول تاریخ با مرد شریک وفادار و فداکار و در زندگی او حتی از خودش موثر تر بوده اند و پیش از آنکه زنان در سایر صفحات گیتی در امور اجتماعی سهم بگیرند در خدمت اجتماع بوده اند.

ورزشی

بسم خویش به این سیورت های برداریم و تیم های نیز از ورزش های مختلف بوجود خواهیم آورد .

درباره عایدات مالی کلب فقط از حق العضویت ورزشکاران که حداقل آن (۳۰) افغانی باشد یاد آور میشود و مسابقات تیم هارادر ورزشگاه هانیز یکی از منابع مالی بحساب می آورد . یار محمد (وفا) که بقول آمر کلب در تنظیم و ترتیب امور رول مهم و حتی عمده را دارا میباشد ضمن صحبت مختصر پیشنهاد می نماید که موسسات نشراتی باید یک مجله ای برای ورزشکاران داشته و موجودیت مجله را برای تشویق جوانان و سیورت مهم وارزنده تلقی می نماید .

عزیز الله عزیز ترین تیم بکستک کلب نیز از آمادگی کلاس های ششگانه کلب برای مسابقه ای که عنقریب از طرف ریاست المپیک دایر میگردد یادآوری می نماید .

آقای محمد آصف آمر کلب با زهم رشته صحبت را گرفته و در جواب سوالی پروگرام سیورتی روز های جمعه را دیو افغانستان را منکشف تر توقع کرد .

همچنان در نظراست کتابخانه ای جهت استفاده ورزشکاران کلب دایر گردد که تادر پهلوی اطلاعات رادیویی و نشراتی ورزشکاران به مطالعه نیز به پردازند .

در اخیر آمر کلب در حالیکه با امیدواری اطراف خود را نگاه میکند میگوید : خوشبختانه که روزنه امیدی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در کشور مابوجود آمد تادر پرتوان در همه ساحه های زندگی ترقی و پیشرفت حکمفرما گردد و سیورت و فعالیت های بدنی که در رشد استعداد انسان ها با اهمیت است نیز در پهلوی دیگر شئون اجتماعی به مدارج عالیتر برسد .

بعد از اتفاق هم از شعبات کلب دیدن نمودیم و در بخشی ، بالای میز ها دو تخته شطرنج و پنج تخته گرمبول و چهار میز پنگ پاتک که به ترتیب و سلیقه خاص قرار داده شده بود جلب نظر نمود و در جانب شرقی کلب کانتین مربوطه نیز دیده میشد .

به این ترتیب کلب پامیر راه امید تامین شرایط مساعد در زمینه ورزش و وضع زندگی ورزشکاران و ایجاد اتعا دیه ها و کلب های سیورتی ترک نمودیم .

اریستوفانیس

در حدود ۴۴۵-۳۸۰ قبل المیلاد
هنگامیکه در عصر دیونیسوس^۱ در تئاتر شهر آتن یک درام کومیدی اثر اریستوفانیس تمثیل میشد آواز قهقهه تماشاچیان که از صحنه سرگشاده تئاتر آتن بر میخاست از مسافت بعدی بگوش می رسید.

لطفه ها و بذله گویی های پر معنی او که در خلال آنها، چهره های واقعی مردم و حوادث زمان شان به نیکو و جیبی تمثیل و بیان میشد در واقع عبارت از متن هجوتامه های شاعر بود که بکمال صراحت بیان گردیده بود.

به حماقت و سادگی مردم زمان به نزاع گروهی، بوجود فلسفی، مدعی زیستن، بسوء اخلاق و به تبعیض بدیده غرور و غم امتنا میگریست و بر هر یک که مولود طرز تفکر مردم نابخرد بود لبخند استهزا آمیزی میزد و آرزویش آنهمه را بیش از یک، لبخند، نمیدانست.

اریستوفانیس در قبال نگارش اشعار و درام های کومیدی خود بارها دستمزد های خوبی در یافت نموده و آن شی مورد علاقه اش عبارت از یک شیشه نوشابه شیرین بوده است.

قطعات مشهور او، ابرها، زنبور، ها، مرغ ها، بقه ها، در واقع یک مخلوط طرز بیان او با هومر می باشد که بکمال قدرت بیان نگاشته و استعداد خویش را بروز داده است این قطعات مرکب از عجو نامه ها، سخنانی ها لطفه ها و اشعار غنایی اوست که متصف به صفات ظرافت و نفاست بیان بوده و بختگی زبان پرمایه یونانی را برایمان تعریف میکند.

ارسطو در یکی از مرتبه هائیکه در مرگ او نوشت متذکر شد که او حتی در منزل و حجره کار خود پیوسته قدرت معنوی و طرز بیان ملیح اریستوفانیس را بحیث راهنمای خود در نظر داشته است.

از سوانح حیات او بسیار اندک معلومات داریم ولی آنچه مسلم است اینست که شخصیت بزرگ ادبی اریستوفانیس ۱- دیوایسوس که در لاتین به آن یگچوس خطاب می شود اسم رب النوع شعر و ادب و حاصلخیزی و تیاتر است و پسر رب النوع ژویس می باشد.

«مترجم»

فانیس در خلال آثار و نوشته های او قرار میگیرد.

از جریان يك دعوی مراغه وی کلیون همراه با او دایر بر اینکه اریستوفانیس او را تحقیر کرده است چنین بر می آید که پدر این شاعر بحیث يك مهاجر به آتن عزیمت کرده و در آن شهر متوطن شده است.

اریستوفانیس در تمام نبشته های خود به انکشاف تدریجی کشور مالوف خود علاقه نشان داده چنین انکشاف و توسعه را که در کمال آرامش صورت گیرد ضامن حفظ صلح و باعث تأمین امنیت میداند.

در جامعه سیاسی خویش بحیث يك نفر سیاست مدار منسوب بحزب اریستوکرات فعالیت میکرد مطالعه آثار کومیدی او برای خوانندگان اعصار جدید توأم با يك سلسله مشکلات است چه فهم کلی دقایق آثار او مستلزم

مونالیزا

در حدود ۱۵۰۰ میلادی

هنگامیکه سوال معروفترین آثار نقاشی جهان مطرح میشود همیشه نام سه تابلوی معروف جمال و زیبایی بی نظیر و عالی زنان پرچهره بهمان میاید: «وینوس» اثر میلو «سرنو فریتیت» و تصویر معانی و سحر آمیزی بانوی بنام «مونالیزا» اثر لیو ناردو وینچی، که از چهار صد سال با بنظر طرف جامعه انسانی را بخود مجذوب نموده است.

حقیقت اینست که اسم و نسب مونالیزا مانند «تیسیم» سحر آمیزش تاکنون در برده استعار باقی مانده و این راز سر بهر راهیچس نتوانسته است بگشاید آیا او، طوریکه بر خسی میگوید، همسر جوان دیل گروگوندو-تاجر معروف فلورانس است؟ و یا زن فلیپا تای سافوین می باشد؟ یا خاله فرانزاول فرانسوی یا ایزا بلادوا یسته یا «مارلا گراف» ما نتوا ویا دوستش زیبای کونستانزای فرانکا ویا می باشد؟

هیچکس نمیتواند با قاطعیت دقیق حکم نماید و او را بخوبی بشناسد اما روز ۱۰ اکتوبر ۱۵۱۷ کار دینال لوسی دی ارگون بهر ارمی متشی خود انتونیو «استاد داوینچی را در قصر کلوس در نزد یکی امبو ملاقات نمود. انتونیو

راجع بحریان این ملاقات گفت که: «استاد صورتگر به گاردینال تصویر یک بانوی سرشناس فلورانس را نشان داد که با تر خواهش گوید بانود ویدچی نقاشی شده بود»

از آنجا که گوید لیا نود درست در سال ۱۵۱۲ از تبعید به فلورانس بازگشت نمود بناعا شاید نتوانسته است نقاشی چنین تصویر تاریخی مونالیزا را با استاد داوینچی فرمایش دهد و قبول این امر هم خالی از اشکال نیست.

از جانب دیگر باید این مونالیزای مورد بحث ما در سال ۱۵۰۰ عرص وجود کرده باشد زیرا در چنین زمانی بود که رافائل يك رسم را از روی این تصویر تکمیل نمود.

زیگموند فروید - روانکا و شهیر اتریشی، حدس زده است که نقاشی استاد در این «تیسیم مونالیزا» خاطره ای را نقش نموده است که در ایام کودکی از سیمای مادر در مغیله اش باقی مانده است. این توجیه علمی در وقتی صورت گرفت که محقق معروف آثار هنری ویلهلم وادینگر از يك «تیسیم ارخائیک» سخن میگفت و هنر ار خائسیم «۱» را میتوان بکثرت در آثار هنری «کلاسیک پیشین» یونان مشاهده نمود.

رویه پرفته علی رغم این تلاشهای علمی در جهت روشن ساختن ماهیت «تیسیم مونالیزا» باز هم معمای این گوشه سحر آمیز تصویر این بانو که در موزه لورفرانسه قرار دارد ناگشوده باقی مانده. چنین معلوم میشود که ما هرگز نتوانیم به کته این واقعیت وارد شویم.

۱- ارخائسیم: سبک هنری باستانی یونانی است که مبتنی بر اصول گویائی و تجسم آثار هنری و نقشه پادرسورتگری



داشتن اطلاع کافی و اساسی از رموز و تناسب طرز بیان لطفه ها و بذله گویی های عصر او میباشد و این البته حقیقتی است که در مورد سایر ساحت های ادبی و هنری نیز صدق میکند زیرا سبک بیان آثار ادبی و هنری هر عصر نظر به خصوصیت زمان طرز تفکر مردم و اهداف شخصی گوینده بنیان گذاری میشود.



زبان شعر

شعر

راست گفتی بخدا
«شعر بازیچه من نیست»
بهر سرگرمی اشخاص نگویند بخت و ذلیل
شعر سرمایه تزویر بود
یا که آینه روی هوس است
چه غلط می بینند
شعر اسباب هوس ها و تظاهر نبود
شعر يك آینه است
شعر آینه دل های به خون آغشته است
شعر آینه بی گرد و غبار نیست که هیچ
ن تواند هرگز
ز حقیقت انکار

...

شعر امروز بیانگر باشد :
حال بیخاره آن کارگری
که از بهر لب نان
صبح ناشام عرق میریزد ،
حال آن بیوه زنی زار و حزین
که بجز آه جگر سوز نهان

نیست چیزی به بساط
شعر گوئی دلی حساست
که در آن
از شکنجی که از بندار محیط
بوی آورده اثر
قصه ها می گوید
همچو دریای خروشان
پرزوچ است و شکنج
و در آن
نامی از خفتن و آسودن نیست
لیلا صراحت (روشنی)

بقلم زها

پدیده عشق

چند قطره اشک ملول روی گونه های افسرده اش روان شد
پرسیدم چرا آنقدر غمگینی ؟
گفت: درد عشق تلخ است و شیرین یکسان! تو هم باین درد آشنایی بودی تا نمی پرسیدی
چرا آنقدر غمگینم
دانه های اشکش را در جام خیال ریختم بیکبار جهان در تقلم زیبا شد فرشته ها از
آسمان بر من ریختند جیره دلبران را در سینه ام نشاندند و از دلباختگان افسانه ها بگوشتم
فرو خواندند تا جائیکه هرچه زشتی بود از من فرار کرد ، خیالم بر گرفت و بی پروا در جمع
عشقان نشستم ...
بهر صورتیکه نگاه میکردم چون خنده صبح دل انگیز بود و بهر دلی که میرفتم در صفای
عشق تابناک می زد لغزیدم و بدامن عشق پناه بردم باین خیال که عشق پدیده زیبا است
و عاشق شیفته آن ، دلباخته شدم
فریفته باین هنر ، من هم در بازار جمال کردم از گلزار جهان گل بی برگ و باری را
پسندیدم از آب چشم سیراب و از گرمی محبت داغش کردم فغان که هنوز هم ارواح خبیث در نقاب
صورت های زیبا می دند و از اینهمه چهره های دلربا برای دیده زیبا پرست دام می
سازند .
عاشقی که تشنه روح زیبا باشد باید بهر گز خود بگیرد آن صورت زیبا که شب
های مرا با حسرت و آه به سپیده سپرد و از اشک من بگلزار جمالش آب زد هر روز بجای
امید تازه نیش تازه تری بر قلب بیمارم فرو نشاند
يك وقت که آلام و مشقات بر من هجوم آورد خواستم از عاشقی بگریزم ، بآن یار داغ دیده
که روزگار موجه های از غم بر سر و صورتش بخشیده پیوستم ، دیدم هنوز از زخم عشق
سینه اش داغ است و چون شبگرد هراسانیکه در میان منزل طولانی را افتان و خیزان پیموده
باشد در سپیده پیری تازه بمنزل رسیده ، گفتم :-
ای یار عزیز ! يك قطره اشک تو مراد در میان زندگی آواره ساخت هر قدر بدرود یوار
این منزل سیر کردم جز سراب نبود اکنون آمده ام تادینا را برای اهل آن بگذارم و خود باداغها
تیکه از وفا گرفته ام بدیاری روم که اشکم را قدر دد مرادمانی باشد گفت :
تو خطا کردی در جهانیکه هر طرفش گلزار و بهر گلزاری هزاران گل ارسته و زیباست
عشق را به گل بی برگ و نوازی فروختی ...
دریغ انگلی که برخاری سایه نیفتاده و سایه برگ بر او نلغزیده باشد جز فریب
ظاهر کیفی ندارد این دام بر ساده دلان خطرناک می پیچد من که نقد جوانیم را بیای گلس
نثار کرده ام اکنون در پیروانه سرعیش آنرا از سر گرفته ام نگاه کن یار عزیزم در کنار من
است
دیدم سوز و درد عشقش از شعر ساخته و با هنر عاشقی میکند من هم از او آموختم و
نوشتیم منکر عشق اگر نشوم از فتنه آن بیزارم
م ، کریم شیون

رندانه بگیر از من

بیمان شکم بر خیز بیمانه بگیر از من
در شمع جمال او در سوز و گداز هستم
ای هم نفسم درسی پروانه بگیر از من
بگذار روم زین شهر آواره شوم در دهر
از بند رهایم کن زولانه بگیر از من
ای مرگ سراغم گیر کم ناز فروش امشب
این در گران غم مستانه بگیر از من
ناصر تو مده بندم طفلانه سخن پس کن
انداز جوانی را بپرا نه بگیر از من
سبزینه رخ زود آ ، می مرگ امان دارد
مستانه بده جانی سرندانه بگیر از من

مترجم شگوله

جینالولو بریجیدا



آنروز چارم جولای سال ۱۹۲۷ بود، مردی که پیشه فرنیچرسازی داشت در حالیکه از بی خوابی مزه هایش سنگینی میکرد و پشت هم خمیازه می کشید در د هلیز شفاخانه زایشگاه هراسان و آشفته حال از اینسوبه آنسو میرفت و باهر باریکه درب اتاق ولادی باز میشد بانگرانی خاصی متوجه نرس قابله میشد تاخیری به او بدهد این حالت بار هاتکرار شد مگر نزدیک های ظهر بود که طفلی در آغوش قابله نمودار گردید ... او را به خوابگاه نوزادان بردند ... روزی بعد طفل جینا نام یافت . جینا یکه کس نمیدانست دنیای سینما را تسخیر کند ...

جینا در چهارم جو لای ۱۹۲۷ درسو سینکوی
- آیا غذای هندی خوردی ؟
- بلی غذای هندی را خوش دارم مخصوصا
همراهی مرج تند
جینا بوسیله دایرکتر فلم های ایتالوی
- درباره مرد های مایه فکر میکنی؟
- چشم های گیرایی دارند امیدوار هستم
تا وقتی از هند میروم مجرد باقی بمانم
حقایقی در باره جینا
بقیه در صفحه ۴۴

جینالولو بریجیدا ستاره طنز سینمای ایتالیا

اخیرا فستیوال بین المللی فلم در دهلی
نوبر گزار گردید .
- فکر میکنم فلم های هند شاعرانه هستند
و چرا بسار طولانی هستند

جینا لولو بریجید که در این فستیوال شرکت داشت از جمله ستارگانی بود که بیش از دیگران نظر ربائی میکرد . او از آغاز کارش بعیت اکتریس درظرا ۲۵ سال (۷۲-۱۹۴۷) در پنجاو پنج فل شرکت نموده اولین رول عمده ایراکه اجر کرده در فلم (میس ایتالی) بود و آخرینش (شاه، ملکه و غلام)

جینا لولو بریجید دریک کنفرانس مطبوعات که بطرز جالبی سخن میگفت شوخی میکرد چشمک میزد و خلاصه دلربائی میکرد . سوالات خبرنگاران را چنین پاسخ داد :
- میخواهی دریک فلم هندی بازی کنی؟
او بلی چرا نی .

چقدر پول خواهی خواست .
- پول هیچگاه برای من ارزش نداشته هر ماه رول خوبی بمن تفویض گردد باکممال خوشی حاضرم کار کنم .

- آیا خوش داری در فلمی نظیر آخرین تانگو در پاریس بازی کنی .

(فلم آخرین تانگو درپاریس از نظرس سسک قابل توجه بود)

- نی ، البته نی .

ولی مارلون براندو در فلم آخرین تانگو درپاریس بازی کرد .

شاید آقای مارلن براندو چیز بیشتری نسبت بمن داشته باشد .

- در باره فلم های هندی چه فکر میکنی؟



جینا لولو بریجیدا در بین ستارگان هندی

اینک بعد از سی سال طولانی گشت و گذار در سرزمینهای دور افتاده و بیگانه (لیا) دوباره راه قریه‌اش را در پیش گرفته بود. پاهایش برهنه بود، لباسی بتنش داشت که فکر میشد در اثر فشار قوی او پاره میشود. یک کلاه پوریایی کهنه موهای پریشانش را پوشانده بود. او که بیست و نه سال عمرش تازه سپری میشد نسبت به سن اصلی قیافه‌اش به مراتب پیر تر بنظر میرسید. وی دستهای خود را مانند دو بال بالای چوبی که سرشانه اش بود قرار داده بود و آهسته آهسته در کنار دریای ایسکر گام برمیداشت و از زیر قدمهای سنگینش گرد و خاک داغی بلند میشد.

راهی که از میان تپه های سبز و جنگل انبوه می‌گذشت بهار پیچ و تاب خورده ی میماند. آفتاب سوزان ماه جولای از آسمان نیلگون اشعه داغش را بر زمین می پاشید. در یامثل اینکه در میان کوهای تفتیده نفسش تنگ شده باشد عجله نموده تا در دستهای وسیع و شاداب استراحت کند.

لیا با این مناظر آشنایی خوبی داشت، اما حالا از میان آنها چون بیگانه ای عبور میکرد و حتی شرشرد را بگوشش نمی‌رسید. دریایی که در سابق او پدرش در کنار آن گوسفندان اهل قریه را می چرانند.

او با قدمهای سنگین به طرف تپه ای که پشت سران دهکده اش قرار داشت روان بود و به مادرش که تازه فوت کرده بود، بیدارش و به خواهر کوچکش که اکنون بایست جوان شده و بسن ازدواج رسیده باشد، فکر میکرد لیا آهی کشید و با خود گفت:

خدا... نتوانستم تخته ای بران نشان بیارم... روزگارم بیپوده گذشت. خوب چه میتوان کرد؟... به محض آنکه بدیده رسیدیم بکار زراعت مشغول میشوم. بیاری خداوند همه چیز درست خواهد شد. همینکه قرضهای پدرم پرداخته شود غمی دیگری ندارم...

مرد جوان در خیالهایش غرق شد (چطوریک خاتک نوبابانجهی سرسبز آباد خواهد گرد، چگونه مقبولترین ماهر و روستا را برای خود خواهد آورد و برای او و پدرش فستقترین لباسها را خواهد خرید، چطور هر یکشنبه به مجرد اینکه صدای زنگ کلیسا در فضا طنین انداخت با عروسیش سوی آن خواهد شتافت و در آنجا در برابر تمثال مقدس که خودش برای کلیسا اهدا کرده باشد شمع روشن خواهد کرد و تمام مردم ده بحال اورشک خواهد برد. توکل بخدا همه این آرزو ها برآورده خواهد شد...)

لیا بهرکاری دست زده بود، جادو کشی کرده بود، نوکر بود، در راه آهن کار کرده، مدتی هم از جمله افراد پولیس بود اما با این هم نتوانسته بود پول جمع آوری کند. تنها چیزی که بدست آورده بود تجربیاتی بود که در طول سفر اندوخته بود زیرا روزگار بهترین معلم انسان است و احوال بخوبی درک می‌کرد که چگونه زندگی خویش را روستا مان دهد.

نزدیک یک چشمه ای جنگلی لیا زیر سایه درختی دراز کشید. از خلال شاخهای درختان آسمان پاک آبی رنگ هویدا بود. اشعه آفتاب بابرگهای درخت بلوط مستی میکرد و این مناظر زیبا بیش از پیش به خیال بافی های لیا می‌غزود و وی را بیاد دوران کودکی اش می‌انداخت دورانی که دلش شکار عشق نیکولینا خورد سال شده بود...

ناگهان از تپه زار صدای شکستن چوب خشک و سرفه شدید بگوشش رسید، مردی کوچک اندام که تفتگی سرشانه داشت و ۵۰ ساله مینمود به چشمه نزدیک شد لباسش نشان میداد

سپیده صبح تابه غروب آفتاب حفاظت جنگل است. در طول این مدت در سراسر جنگل گردش میکنم می‌اندیشم آن قدر می‌اندیشم که سرم درد میگیرد.

پیرمرد سر سفیدش را بر زیر انداخت و صدای گریه مانندش بسرفه سختی مبدل شد. لیا بچهره پدرش دقیق شد. رقت عجیبی در دلش خانه کرد. می‌خواست جمله تسلی دهنده ای بیاید و او را امیدوار سازد اما کلمه بزبانش راه نمی‌یافت. مرد دهقان دوام داد:

این اون فرم لعنتی جگرم را میسایند و خفه ام میکنند... کاش در مزرع خویش میبودم.

تمام مشکلات فایق خواهیم آمد. از ناله کردن و اندیشیدن چه سود؟ ما باید مقاومت کنیم. - آه پسر جان چطور میتوانی بادست خالی مقاومت کنی و کاری را انجام میدهی؟ قلبه ام در حویلی بیکار افتاده گرمها آنرا مانند جگر من می‌خورند...

- بهر صورت... لازم نیست این قدر مایوس باشی تو فرزند هاداری من، ایوکه. به اعتماد کن! حالا که من آمده ام دیگر از چه می‌ترسی؟

لیا تلاش می‌ورزید تا با گپهای امید بخش خود دل رنج دیده پدر را تسکین دهد اما پیرمرد

نویسنده: الین پلین

ترجمه: ندیا ککو ندیا لکوف

جنایت

همچنان چشم بزمین دوخته بود و سرش را بلند نمیکرد گویی کلمات پسرش بگوش او نمیرسید. پسانتر مثل اینکه حالت خماری برایش دست داده باشد صدا زد:

- گفتی ایوکه؟... کاشکه میدانستی تاجه حدی او مارا مفتضح ساخت پسر و جنت زده

جنگلیان این جملات را بااه سوزناک ادا کرد لرزش آوازش غم و اندوه عمیق درونی او را آشکار میساخت.

- فکرش را من پدر کار فضا است و تو نصیری نداری، بمن نگاه کن بین صحیح و سالم هستم راه حلی پیدا میکنم بزودی بر

خواب طفل به پشت یاروی شکم؟



یک اکثریت اطفال از همان روز تولد به بعد به روی شکم خوابیده و چنان به نظر می‌رسد که از این نوع خوابیدن احساس استراحت می‌نمایند البته در مورد اطفالی که تکلیف زوده پیدا نمایند قسما صدق می‌کند چا فشار روی شکم تا اندازه ای دردهای را که از ناحیه گازات معده با شد تخفیف میدهند.

هستند یکعده اطفالی که در بدو امر اعتنائی به این موضوع نکرده تر جیح میدهند به پشت خواب



نمایند، که این نوع خوابیدن یعنی به پشت دو نقص دارد.

۱- هرگاه استفراغ (قی) نماید این احتمال بمیان می‌آید که راه گلولی طفل را بسته کرده سبب خفه شدنش گردد.

۲- طفل تمایل پیدا می‌نماید تا عرض تما شای داخل اطاق بیک سمت متوجه باشد معمولا حصه وسط اطاق که این وضع سبب پهن شدن عقب سرش میشود. گرچه بد ماغ طفل کدام نقص وارد نمی‌سازد ولی تدریجاً این پهن شدن یکطرف سر درست می‌شود که ممکن است

که جنگلیان است. او سلام کرد.

- روز بغیر - و باز سرفه شدیدی بدنش را تکان داد. لیا از جایش بلند شد.

- باباجان خود هستی؟ جنگلیان باز حمت توانست بر خود مسلط گردد:

- پسرم تو برگشتی؟... خدایا. موجی از محبت و رقت که از سالها در دل این مرد پاک طینت دهاتی انباشته شده بود بشور آمد. همچانی که وجودش فرا گرفته بود صدای او را خفه کرد. لیا شرمند مثل اینکه مرکب گناهی شده باشد جرات آن نداشت که به چشمان پدرش نگاه کند باگاهی که دردش بود بازی میکرد و نمیدانست چگونه سختی به زبان بیاورد.

پدرش در حالیکه کلاه خود را از سرش می برداشت مقابل او بر زمین لمید، آهی کشیده گفت:

- خوب پسرم پس آمدی؟... خوب کردی اما... اما موقع مساعدی را برای آمدن انتخاب نکردی.

لیا در حالیکه که گاهی را میجوید پرسید:

- چرا پدر؟ - آه چرا؟ تراگو خود را از دست دادیم، زمین را چطور قلبه کنیم؟

یک گاو مامرد جفتش را هم تقریباً مفت بخان روستا دادم تا اندکی از قرض ما کم کند...

- پس خودت از این سبب جنگلیان شدی؟ - ها... چه میتوانستم بکنم؟ حالا آن مرغ ملک قریه هم شده است مرا فریب داد و اکنون برای او کار میکنم. اجرت ما هانه سی لوه است اما صرف ده لوه برایم میدهد، بیست لوه دیگر را بخاطر طلب خود وضع میکند. وظیفه ام از



بیدارش نظر افکند. ناگهان رنگ از چهره اش
برید چشمهایش از حدقه برآمده بودند بی صبرانه
پرسید :

- چه شده است ؟

چنگلبان که بسوی او نگاه نمیگردد آهسته
گفت :

- خجالت میکشم برایت بگویم. از دوبرو
شدن بامردم شرم دارم . میدانی خوا هورت
حامله داراست بدون اینکه شوهر کرده باشد.
چنین بدبختیها نصیب ماگردیده است .
لیا چون فتری ازجا پرید دندانهایش را
برهم فشار داده فریاد زد :

- دانستم مرتکب این کار را می شناسم .
فرزند آن مرگ که زندگی ما را تباه کرده
است . من سخنی در این باب شنیده بودم .
- باوجودیکه زن دار است آبروی ما را بر زمین
ریخت .

پیرمرد بالحن اندوهباری ادامه داد: من آدم
ضعیف هستم قدرت مجادله را با ایشان ندارم...
آه پسرم تو بخانه نرو در دهکده مورد استیضای
مردم قرار خواهی گرفت و آنگاه دست بکار
خطر ناکی خواهی زد. صلاح در این است که به
شهر برگردی و بدل خواه خود زندگی کنی ماهم
در اینجا بخداوند متصل خواهیم شد ...
لیا داد زد :

- کیفر پدر ... کیفر این مردم باید بکیفر
خود برسند . از این کار چشم پوشدند خطا

دو سال را در بر گیرد .

هر گاه شما از ابتدا توجه ننمائید
ممکن است موفق شوید طفل خود
را عادت دهید تا سر خود را حین
که در بستر خود باشد بهر دو طرف
دور بدهد و این کار به ترتیبی شده
می تواند هر دفعه ای که طفل را در
بسترش میخواهید بایستد سرش را به

طرفی قرار دهید که در نوبت قبل
پایش قرار داشت باین وسیله يك
قسمتی از اطاق که طفل به تماشای
آن علاقه پیدا نماید پیدا خواهند شد
و طفل سر خود را گاهی بیک طرف
و گاهی به طرف دیگر دور خواهد
داد که شك نیست در ظرف چند
هفته محدود يك طفل به آن مرحله میرسد
که نزد شما فیصله کند و ترجیح
دهد که روی شکم بخوابد یا به
پشت ، بهر صورت بهتر است از
همان اول وهله کوشش شود تا
طفل عادت داده شود بروی شکم
خواب نماید البته بعدتر اگر خواسته
باشد ممکن است عادت خود را تغییر
دهد.

است اگر يك زره حقیقت هم در این دنیا باقی
مانده باشد .

باید این ظالم بجزایش برسد. در صورتیکه
تو از این کار اجتناب کنی من خودم بهر قیمت
که شده اقدام خواهم کرد ، لیا با مشت های
سنگین بر سینه ای برهنه و پشاورش کوبیده
ادامه داد :

- من سرم را در گرو این این کار میگذارم
و او را بمعکم میکشام ...

- برای چنین مردمی محکم خطرناک نیست
پسرم اگر هزار د لیل بیاوری باز هم بیگناه
نابت خواهد شد... صبح متوجه شدم که برای
رفتن بشهر آمادگی میگرفت حالا میروم سر
راهش می نشینم و با او حرف میزنم خدا کند
دلش بحال ما بسوزد و برای جلوگیری از رسوائی
ما اقدامی نکند ... می خواهم ایوکه را بروستای
پیرمرد اندکی تأمل کرد بعد دستش را تکان

دور دستی ببرد چون من تحمل این تنگ را
ندارم .

پیرمرد تفنگش را برداشت و آماده رفتن شد.
لیا اندکی فکر کرد و بیدارش که می خواست
برود نگاهی انداخته گفت :

- نی پدر جان تو حالا خانه برو و آنجا آرام
باش . من اولاً بشهر میروم تا بایکی از وکلا
مدافع مشوره کنم و بعداً چاره کار را میسنجیم.
چنگلبان آه آتشین از جگر برآورد :

سأدر دام افتاده ایم پسرم هر چه بیشتر
تکان میخوریم به همان اندازه حال ما وخیمتر
میشود ... من چطور میتوانم بغاطر چنین کاری
با بمعکم بگذارم خیلی شرم آور است ...
- پدر حرف مرا بشنو خودت بقریه برگرد
و دوبرو بعد ما در همینجا ملاقات خواهیم کرد .
پیرمرد اندکی تأمل کرد بعد دستش را تکان

پیرمرد اندکی تأمل کرد بعد دستش را تکان

داده بایست خمیده و بدن فرسوده از میان
بته زار انبوه راهی دهکده شد. سرفه های
شدید اندام رنجورش را می لرزاند و سینه اش
را می شکافت .

لیا لحظات طولانی در قفاش می نگریست
پس از خود را بزمین افکند زار زار نالید .
وقتی که بلند شد آفتاب بوسط آسمان رسیده
داغتر بروی زمین میتابید. طبیعت بی حرکت
بود حتی پرندگان خوش آهنگ خاموشی اختیار
کرده بودند . تنها صدای شر شر یکنواخت
دریا که از دور بگوش میرسید سکوت را میشکست.
لیا اشکهایش را پاک کرد و از راهی که آمده بود
آهنگ برگشتن نمود همین که از جنگل
خارج شد راهی مار پیچ و غبار آلود که
از میان تپه هامیگذشت پیش روی قرار داشت.

بقیه در صفحه ۱۸

قسمت دوم

مردهاره

قول است

درویشی بسیار خفیه فرق چندانی با تاریکی نداشت کاغذ پران پنج پارچه اش را دید که از میخچه آویزان است . با صدای کمی بلند گفت:

(ای درک جیلانی شمالاره تودانی) .

هنوز لحظه ای نگذشته بود که به ناگاه، باد پشت دروازه آمد . در زد و درختها به آواز خوانی شروع کردند. شیراز جاپرید. بالاینکه هوا بسیار سرد بود ارسی را باز کرد و سینه تنگش را از بادیکه گریبان درختها گرفته بود پر کرد .

شب عید بود. نانوانی هازود تر از شبهای دیگر دست بکار شده بودند . بوی تند بوته های سوخته در هوا پیچیده بود و شیران بورا تنفس گردوبه ، به ، گفت. از دو تاره کاغذ پرانش گرفت و آنرا با ملایمت، در اختیار بادیکه پله های ارسی رامی جنباند گذاشت و شور شورش داد .

آنوقت مثل اینکه درگوش کاغذ پران نجوا کند گفت : صبا عید است صبا طاهره لباس نو میپوشد ، صبا با دختر ها روی مچی میکنه ، و صبا از پدر و مادرش عیدی میگیره، و تو او کاغذ پران صبا چه میکنی آیا بر میزنی پرواز میکنی سرخانش میری یانی ؟ اگر میری خوب خوب اگر نمیری یاریت میکنم دوکتیت میکنم، چیرت میکنم ، دوت میتم. بعد کمی آرام شد. بسوی ستاره هالبخند زد و ستاره هابوسیش لبخند زدند .

باد غوغا برپا کرده بود، از خلال صدای باد صدای ملا بالاشد که (الله اکبر) می گفت:

شیر گفت : خدایا تو بزرگ هستی به حق بر بریرها به حق جاریار با صفا ، بحق امام اعظم و زیارتا که مره بهر اد برسانی .

شیر مثل اینکه کار مهمی کرده باشد به بستر رفت خواب خوشی زیر پلکها بش خانه کرد و او را تا سر حد بی خبری برد. صبح که بیدار شد، بادهم بیدار بود و با شدت کمتری لباسهای رنگه و سفید روی تناب بام را بازی گرفته بود. شیر از اهتزاز آنها سمت باد را تشخیص کرد و از ته دل ذوق زد .

شتابزده لباسهای گچی نوش را به تن کرد. دستهای پدر و مادرش را بوسید و (عید مبارک) گفت و بی سرو صدا با چرخه تار و گدی پرانش به بامبیتی برآمد. باد مانند از دهان نفس های طولانی و ممتد می کشید و کاغذ پران را تکان میداد. شیر تار را در حلقه دوتاره گره بست و یاهو پنج پارچه اش را در اختیار باد گذاشت. کاغذ پران به شدت چنگه خورد مانند مرغ کلنگی به جلو چید و هوارابه سوی بلندی ها پاره کرد. که از خانه های روبرو نیز گدی برانهای خورد و کلانی قیل شده بودند ، پنج پارچه شیر مثل (فر فرک) بسوی آنها تار برد و چون باز تیز چنگالی فراز همه قرار گرفت و چند تار را در چند دقیقه درو کرد. کوچکیا همینکه پسی بردند باکی حریف اند کاغذ پرانهای باقیمانده را پائین کردند و میدان را خالی نمودند . شیر تارش را که چون دم تیغ بران و تیز بود با سر انگشتش نوازش کرد و چشمش را به گدی پران مست و چابکش که چون گبوتر ملاقی می جمید دوخت و از دور نقش (عید مبارک) چشمش را خیره کرد و گاری اصلی را بیدادش داد .

آنوقت آهنگ یار کرد و قلاج، قلاج تار داد . کاغذ پران چون موج بیتابی لوت های مستانه و دیوانه زد و یک نفس خود را بر سر بام معشوقه رساند اما فضلوه که از گوشه بامش شاهد آسوبگریهای گدی شیر بود و می فهمید که حریف

چه میجوید غفلتا بجانش قیل کرد و شیر را در بهترین لحظه های شوق و شادی پریشان ساخت .

شیر همینکه گدی فضلوه را دید کمی رنگش پرید اما دست از پا خطا نکرد و قیل از اینکه فضلوه کاغذ پرانش را خوب هوا کند از همان بالا گدیش را مثل شاهین غوطه داد و تار فضلوه را چون پنیر خام دو نیم کرد و با خود گفت : سزای قروت او گرم .

طاهره از دنیا بی خبر بعد از سر مه چشمها و جوتی موها، لباس قناریش را به بر کرد و با نظر های خریداری برابر آئینه قد نما جلوه فروخت تا صورت چون برگ گلش را در نگاه دیگران بسنجد. آئینه پاسخ مساعدش داد و برویش لبخند زد .

طاهره از خوشحالی چرخ زد و مقابل ارسی آمد. آئینه شفاف آسمان نیز برویش خندید و آفتاب کاکل زری بر سر و صورتش گرد طلا باشد . طاهره به بازی با جعد زلفانش مشغول شد و سرودی راز مژه کرد. درین میان گبوتر سفیدی از هوا گذشت و چشمان طاهره دنبالش راه کشید. گبوتر از نظر غایب شد ولی عوضش کاغذ پرانی در هوا باقی ماند که برویش (عید مبارک) جلب نظر میکرد. طاهره اول بی تفاوت و بعد با تفاوت نوشته را خواند با تبسم شگفت انگیزی بر لبهایش دود از کاغذ پران خوشش آمد و بدون منظور و مدعا گفت : (عید خودت مبارک) .

ولی کاغذ پران دست بردار نبود ، مرتب پائین و بالا می رفت و بر سر بامها سایه می افکند طاهره کنجکاو شد و از اتاق به بام برآمد و از دور شیر را بر سر بامبیتی تشخیص کرد و دلش به ضربان افتاد. شیر هم طاهره را دید و سراپا هیجان و ارتعاش شد. سر رشته از دستش در رفت و کاغذ پران چرخ زنان در حویلی سقوط کرد. از قضا برادر خورد طاهره (فرید) به جنگش آورد و دوان دوان غنیمت باد آورده را پیش پدرش که گرفتار قربانی گوسفند بود و صدازد: بابا جان ، بابا جان آزاتی گرفتیم میرزا محمد محسن که در آن لحظه نمی خواست سکوت عاطفیش اخلال شود به سرعت گارد را در گلولی گوسفند کشید و بعد از لمحه ای، با خشونت خطاب به پسرش گفت :

- جوان مرگ شوی چه گرفتی ؟

پسرک دق ماند. تری تری پدرش را نگاه کرد و به آرامی گفت :

- آزاتی گرفتم !

محسن خان گفت :

- بدگدی - پیش بیا .

فرید هراسان و شمرده نزدیک شد و کاغذ پران را در دستهای خون آلود پدرش گذاشت . طاهره از بام متوجه پدر و نگران کاغذ پران بود. لکه های خون در لحظه های کوتاهی که محسن خان مشغول خواندن عبارت بود کاغذ پران را رنگین کرد. محسن خان مثل اینکه بوی دسیسه و خیانتی به مشامش رسیده باشد

اینسو و آنسو دید و چشمش به طاهره بر لب بام افتاد و بی تأمل گدی پران را با دستهای بر مو و بر زده اش پاره کرد و گفت :

حرام زاده مه کتیت کار دارم .

طاهره از لب بام دور شد و قیل زد و فرید گریان و شکوه کنان خود را بدامن مادرش انداخت و داد زد :

- مادر جان بابیم آزاتیمه پاره کن آزاتیمه !

و مادرش سرگودکش را در قفل فشرد و گفت :

- آستابچیم که نشنود بابت حق داره .

فرید چرا، چرا گفت و آنروز عید برای طاهره و برای مادر و برادرش در چرا، چرا گذشت .

ولی طعم شور کباب قربانی محسن خان را دو چندان عاصی و خون آشام کرد و از بام و تا شام مانند بر بریری غرید و گفتار کرد .

از آنپس محسن خان دروازه بام را بر روی دخترش قفل کرد و طاهره برای ماه هازندانی چهار دیوار حویلی ماند .

اواخر پائیز آنسال محسن خان بدون پسران اهل خانه در گذرد و خانه نو خرید و کوچ و بارش را از آنجا منتقل کرد. اما شیر غافل و بی خبر همچنان کاغذ پرانهایش را بر سر خانه محسن خان تار میداد و دردم راه هر مانع و مزاحمی را درو میکرد. اما روزی همینکه از کوچه گذشت بناگاه چشمش به قفل بزرگی افتاد که از یسانی زخمی و آزرده دروازه محسن خان آویزان بود .

از دیدن دروازه بسته و خانه کسری در جایش خشک شد و دقایقی مات و مبهوت به دریچه کور امیدهایش خیره ماند و آه سوزانی از جگر کشید. دیگر دنیایش خراب شده بود. چه میتواند بکنند و طاهره را چگونه میتواند بیابد؟ گذرهای بشمار شهر ، کوچه بندبها، جاده های دراز و کوتاه، بیروبار مردم، نشانه های بی نشان و پشت سر همه طاهره ناپیدار غبار آه که عاشقی چه بلای بدوچه درد بیدرمانیست . آدم جز سوختن و ساختن چاره بی ندارد .

برای شیر سراسر دنیا را طاهره پر کرده بود. خیال طاهره ، خنده ها، وقصه هایش و گپهای معنی دارش که میگفت: (تو زیاد تر از من سودایی میشی، خوراکت کم و رنگت زرد میشه و خواج چشمهایت می پره) .

شیر با خود گفت که : اگر تمام دنیا به کوچه بگيره اگر دروازه های زمین و آسمان بسته شوه ، اگر هفت گوه و هفت دریا پیش پایم پیداشوه باز ام پشتش میرم عرو، مرو بیدایش می کنم دل سنگ بابیشه نرم میکنم اگر نرم شد خوب، خوب اگر نشد و ابجانش .

کسیکه عاشق است از جهان نترسد که عشق از گنده و زندان نترسد دل عاشق مثال مرگ گشته که مرگ از می چوین نترسد از آن پس از نیش الفت و ناماز شام، در بدر و خلا بسر اینسو و آنسو میرفت و از هر کسی نشان طاهره رامی جست ..

روی دور انداخته از مراد کراچی کش سر چهارراه که کالای محسن خان رابخانه نوش برده بود سراغ خاله و دختر خاله را گرفت. بانسانی مراد اندکی گره از کار گشوده شد و شیر راه براه و کوچه و کوچه خانه محسن خان را پیدا کرد.

روز های اول کشیک هایش بغیر گذشت تا اینکه روزی مزدور زن قدیمی محسن خان هنگام بردن خمیر به نانوائی متوجه کله کشکهای شیر شد و خبر را داخل خانه برد.

سه برادر پهلوان طاهره بدون اعتنا به داد و بیداد مادرشان به سرعت بسوی کوچه دویدند و شیر را سرچار سوق گیر کردند. بزرگترین شان محمود طعنه آمیز چغ زد:

- اوموش اینچه چه میکنی؟

شیر بی آنکه خودش را بیازد جواب داد:

- بچه خاله مه شیر هستم شیر، مره نمی شناسی؟

نادر، دومین برادر طاهره که مکتب رو هم بود گفت:

- کاغذبران فروشی و گفتن فروشه کسی نمی شناسه توده کل کوچه هاشبور هستی.

شیر از هتاکای اوبجوش آمد و صدازد:

- خی کاکلی صبر کوتابینی که نان چنه فتر است.

آنگاه جنگ سختی شروع شد اولها شیر مثل شیر می جنگید و دهان و دندان بچه های خاله و ابرخون گردولی پسانتر نفسش سوخت و از آنها مشت و لگد پشمار خورد و کله کاپوش یکی شد.

آنوقت خلاصگیر پیدا شد و جنگ مغلوبه

پایان یافت کوچکترین برادر طاهره واسع که دلش یخ شده بود باپوزخند گفت: حالی دست آزاد برو عرض گو.

شیر گفت:

- مه بچی عرض نیستم. آش مرد ها دیر بخته میشه!

شیر درحالی که دورویشش را بچه های کوچه گرفته بودند لباسهای پاره پاره اش را تانک داد و سرودماغ کفیده اش را زیرنل عمومی گرفت تا خونریزش بند شود دلش تازه گردید. همان روز با دستمالی پرازنقل و شیرینی راهی هر گاه (خلیفه یاسین) شد و در شمار شاگردانش درآمد.

پس از سالی ماهیچه های بازوانش مثل توب هفت پوسته پندیده و سینه اش چون سپر سیمینی سخت شد. در روز های کسرت و نرمش بجای خود خلیفه «یاسین» آنها با صد چال و فن دیگری پشت شیر را ببالا نمی آورد. شیر سرسرها شده بود و آوازه اش کل هر گاه هارا پر کرده بود.

نزدیکهای جشن روزیکه تمام پهلوانان درجهن حضوری باهمدیگر جوړه میشدند. شیر سر (پهلوان محمود) قوی ترین برادر طاهره صدا زد اوهم پذیرفت و قرار شد که دیگر روز اول جشن باهم گشتی بگیرند. تا آنروز شیرقراری نداشت محمود پهلوان پرزور و شیر مستی بود و هیچ بعد نبوده که شیر را لنگ خالک نکند و مسخره خلقت نسازد. شیر تا آنروز در زیارتها دعا کرد، و شب آخر تا سحرگاه پلک روی پلک نگذاشت و به ساعت مصاف اندیشید.

سرانجام لحظه موعود فرا رسید (شیر) و

(محمود) شاخ بشاخ شدند دستهای محمود دراز تر بود تا شیر بغود جنبید چاش بدست حریف افتاد و سربه تالاق بگردن خورد مردم کف زدند و برخی از هیجان صلوات کشیدند. رنگ غیرت شیر به تور آمد خودش را جمع و جور کرد و از آخرین کاریکه خلیفه یاسین یادش داده بود کار گرفت و (پهلوان محمود) از همان زیرچنان چت کرد که روز روشن بر سرش تار گردید و ستاره هادم چشمش بل بل زدند. شیر محمود را صمیمانه از جا بلند کرد و پیش را بوسید و بی سروصدا از میان مردم پر هلهله و ستاینده برآمد.

محمود که هرگز چنین انتظاری نداشت بر استعداد بچه خاله اش حیرت کرد و مثل مرد ها شام آنروز بخانه خاله از یادرفته اش آمد و بعد از آشتی گفت:

- شیر جان راستی که توشیر بود مه خطاکدیم گذشته ره صلوات ازین پس ماوتو بیاد قرانی هستیم.

شیر از شنیدن این حرف تکانی خورد ولی برویش نیامد. باهم بغل گشتی کردند و قول برادری دادند. به وساطت محمود شیر با محسن خان و اهل و عیالش آشتی کرد و در شسته سابقه دوباره استوار گشت. طاهره درین میان خوشحال بود که باز شیر از دام رسته را بدام الگنده است. از این روز به روز رنگش سرخی می آورد و شادابتر میشد ولی شیر روز بروز زرد تر و نحیف تر میشد چه میان دوستنگ آرد بود. سنگ عشق و سنگ برادی. طاهره خواهر محمود بود و محمود برادر قرانی شیر. طاهره یا محمود؟ برادری یا عشق؟ با خود

است؟

نویسی هنر است و شاعری هم هنر. کارد کلمه شعر و خواندن قصه نیز نمیتواند از هنر بر کنار بماند، با این مقدمه می خواهم ببرسم شما که هم دکلماتور هستید و هم قصه خوان این دوشکل القاء را هنرمی پندارید، اما خیر واز نظر شما کدام یک مشکل تراز دیگری است؟

- باتعمیری که شما از هنر نمودید به همان

شان عقیده دارم که شما دارید، یعنی هم دکلمه را هنر میگویم و هم قصه خوانی را، و این دومی را مشکل تراز دکلمه شعر، چهره کار دکلمه ریتم و آهنگ خود شعر بسیار. ترکمک میکند در انتقال تاثرات حسی و باز دمی و گرفت آن، در حالیکه در قصه ایمن ریتم و آهنگ خاص وجود ندارد و یا کمتر وجود دارد و این قصه خوان است که باید تمام خصوصیات عاطفی آدمهای قصه را با خواندن خود در ذهن شتونده بشناسد و شتونده خود را در تاثرات این آدمها شریک سازد و آنها را در همان مقطع زمانی که قصه در آن آغاز مییابد و انجام می پذیرد متوقف سازد، البته این گفته را بدان معنی نگیرید که من قصه خوانی هنر منم و یادم کلماتوری و رزیده که در کار من عیب فراوان است و بیش از

اندازه.

آقای دکتر عثمان اجازه بدهید از جانب ژوندون از شما تشکر نمایم که حاضر شدید در این بحث شرکت کنید و حرف هایتان را با مادر میان گذارید. من هم از ژوندون متشکرم



دکتور اکرم عثمان

قصه نویسی

بقیه از شماره گذشته

به عقیده من باید قصه نویسان به گنجینه بیکران ادبیات مردم توجه کنند و در گفتگو های شخصیت های قصه، ازین منبع استفاده برند، چه از جانیی مرحله از تکامل اندیشه و فکر مردم ثبت دفتر میشود و از جانب دیگر محتوی قصه ها غنی تر میگردد.

به گفت و شنود در پیرامون قصه های شما و آدمهای قصه های شما در همین جابسته می کنیم و میرویم به سراغ کار های دیگران. شما کار کدام یک از قصه نویسان ما را بیشتر تأیید میکنید و آنرا از دیدو چشم انداز خود و در چار چوب معیار ها و موازین بطی که از آن نام گرفتید منطبق تر میدانید و از نظر اجتماعی و فلسفی ارجح بیشتر میدانید؟

- راستش تا حال فرصت نیافته ام که تمام قصه های نویسنده گان معاصر را امروز کنم تا بتوانم بادیقی نقد گونه قضایاتی را استین در باره شان داشته باشم، با این حال در حد اطلاع و بر داشت ناقص، قصه هایی چند از اعظم رهنورد، اسدالله حبیب، سپولمی، داود فارانی، روستا باختری و میثاق را بیشتر می پسندم.

حوال میرویم به سراغ آخرین پرسش.

اگر قبول کنیم که هنر عبارت است از انتقال و القا یک سلسله تجارب حس از یکی بدیگری و از جمعی به جمعی قبول کنیم که اگر کلمه شعر و قصه خوانی بتواند کار این القاء را سریع و آسان سازد ناچار باید بپذیریم که اگر قصه

بعد از سه سال رکود فابریکه پشمینه بافی پلچرخی مجدداً فعال گردید

راپور: م. ارغنون

منبع افزود :
قبل از رکود فعالیت در این فابریکه، تقریباً به تعداد پنجاه نفر زن و مرد مشغول کار بودند که اکنون بعد از سه سال توقف فابریکه دوباره شروع به کار می نماید و آن عده کارگران که تا اخیر تدویر فابریکه اجرای وظیفه می کردند و در سال ۱۳۵۱ نسبت تعطیل شدن فابریکه مرخص شده بودند میتوانند دوباره و ظایف شانرا در فابریکه از سر بگیرند.

و اما اکنون موفق شدیم که ۱۷۰ نفر تازه کار را استخدام و تحت تربیه قرار بدهیم . البته در پروگرام کار سه ماه بعد ، ثلث دیگر و بعد از گذشت ۹ ماه در حدود پنجاه نفر استخدام خواهد گردید .

منبع گفت :
« پروگرام کار در فابریکه به اساس سابق طرح گردیده و روزانه هشت ساعت فابریکه فعال خواهد بود .

سرمایه فعلی فابریکه در حدود بیست میلیون افغانی از طرف دولت تخصیص

داده شده که همه امور آن مستقیماً زیر نظر ریاست صنایع مراقبت میگردد .

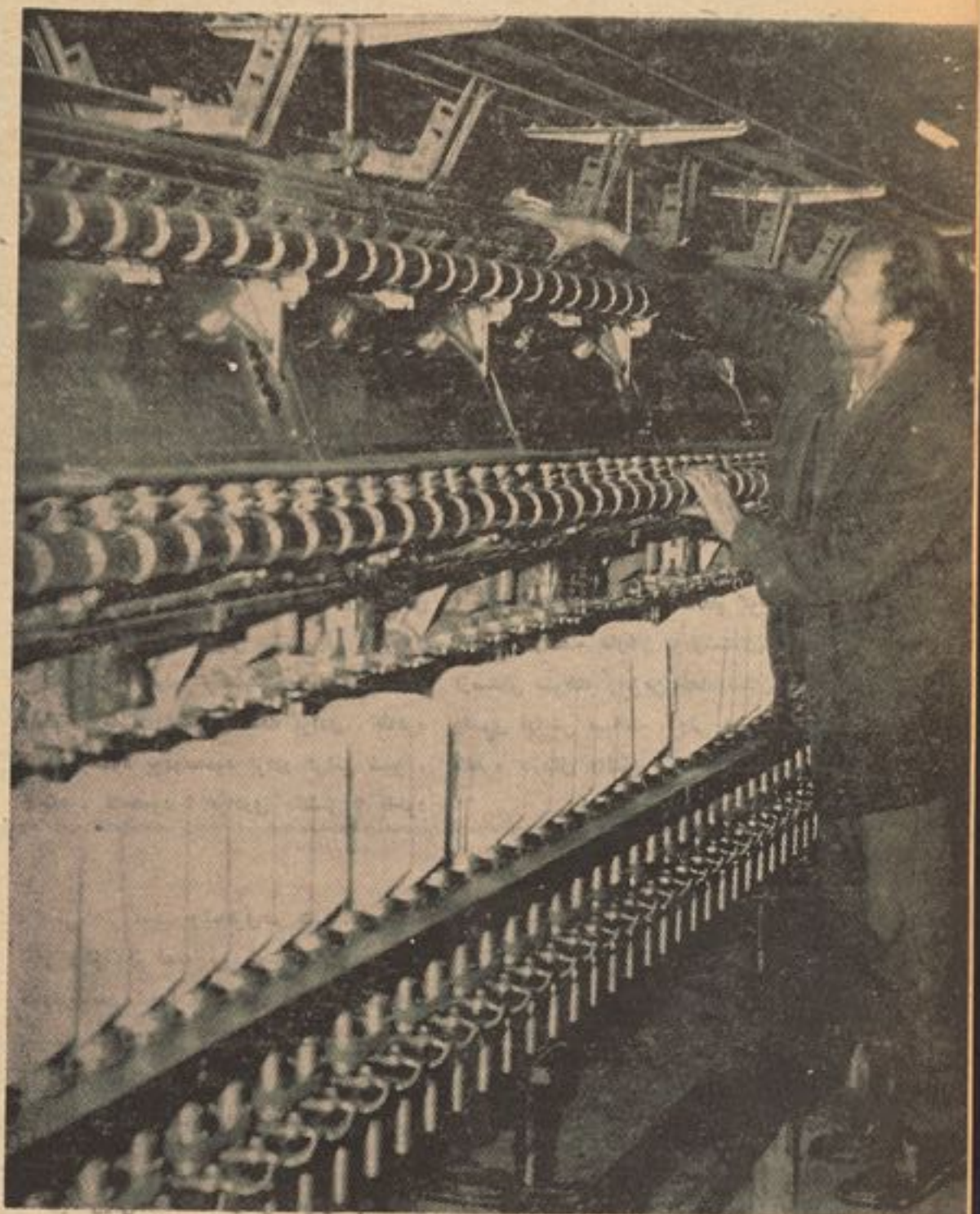
ریاست صنایع در پاسخ پرسشی که مواد خام به چه اساس خریداری میگردد گفت :

« به اساس تجویز دولت جمهوری فابریکه پشمینه بافی پلچرخی کابل که سه سال قبل متوقف شده بود مجدداً شروع بکار نموده و از این به بعد تحت نظر و اداره وزارت معادن و صنایع به فعالیت و تولیدات خود ادامه خواهد داد . »

این مطلب را یک منبع وزارت معادن و صنایع به خبرنگار ما گفت :

« این فابریکه که برای تولید مواد مورد ضرورت و غرض بهره برداری بیشتر از سامان تخنیک آن به سرمایه ۶۲۵ میلیون شروع به کار کرده بود، نظریه بعضی عوامل و رونما شدن نواقص ماشین و تخنیک در ماشین آلات ، خرابی و قناعت بخش نبودن وضع مالی و تکالیف نکردن پول مصرف و همچنان غیر منظم بودن تنظیم و اداره ، سه سال قبل از فعالیت افتاد و علت اصلی این عدم فعالیت خسارت بوسی بود که فابریکه در سال های اخیر متحمل گردید . »

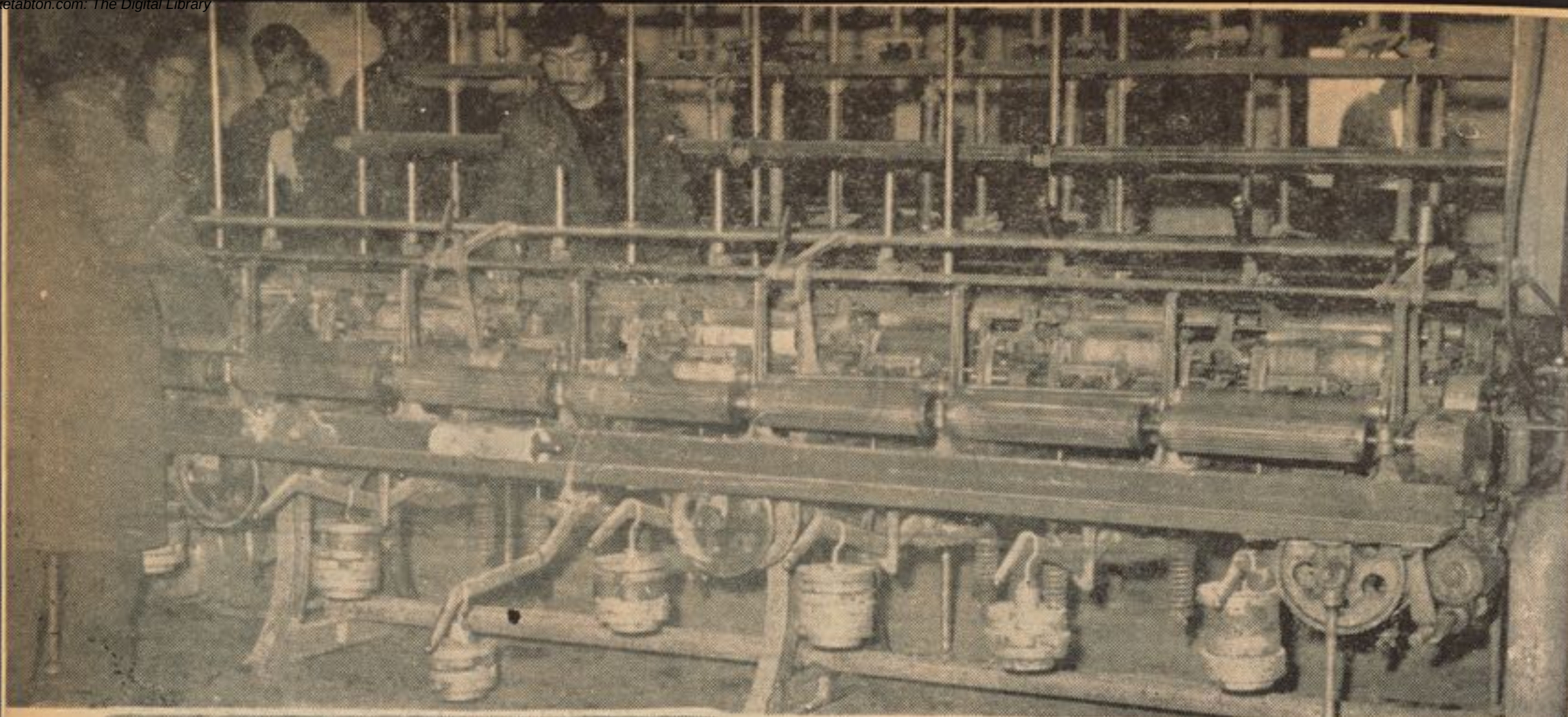
منبع گفت :
« با وجود بازار مونی ، تولید مواد به سویه بهتر و اقتصادی تر ، و هجوم مشتریانی انفرادی و موسسات تقریباً ۱۴۷ میلیون افغانی از سپهبداران خویش مقروض گردید . »



ماشین آلات بعد از سه سال رکود در حال فعالیت اند.



شعبه پشم بافی فابریکه فعال است



برای استفاده بهتر از ماشین آلات نواقص تخنیک باید رفع گردد .



مواد خام برای تولید جنس در این فابریکه به اساس قرار داد با اشخاص انفرادی صورت گرفته و پشم گوسفندی ، پشم بز ، و پشم شتری مواد خام آنرا تشکیل میدهد که قسمت زیاد آن از اهالی قندهار نسبت خوبی نوعیت پشم خریداری می گردد. اما در صورت لزوم و تغییر نوعیت جنسی در آینده امکان دارد که از مواد و پشم های خارجی استفاده به عمل بیاید .

منبع ادامه داد :

« برای استفاده خوبتر از ماشین آلات یک مدتی لازم است که در همه امور تخنیک و ماشینری فابریکه تجدید نظر صورت گیرد، و آن عده ماشین های که کهنه و فرسوده شده و غیر قابل استفاده است باید زیر تر میسم گرفته شده و برای سپو لت در کارها و پیشبرد امور در نظر است تا ماشین های جدیدی خریداری گردد . »

ریاست صنایع در جواب سوالیکه فابریکه فعلا دارای چند پایه ماشین بافت است چنین گفت :

« البته فابریکه دارای شعبات مختلف می باشد و فعلا شعبات صورت ، نخ بافی ، بافت

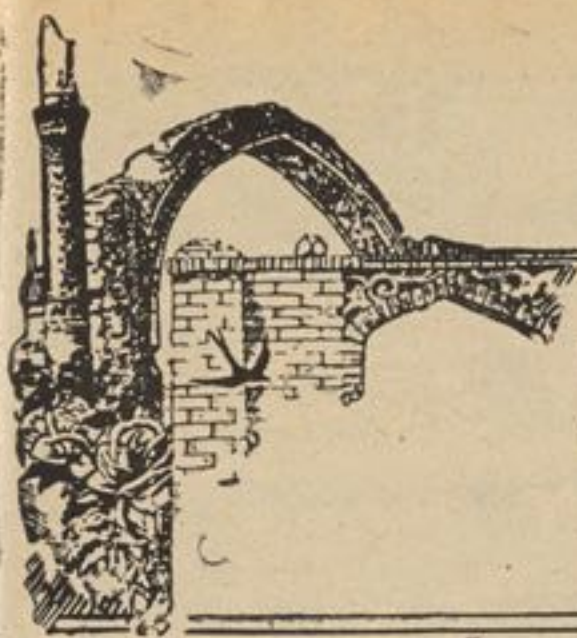
و رنگ آمیزی موجود می باشد ، در شعبه بافت پنجاه پایه ماشینی موجود است که فعلا از یک ثلث آن کار گرفته شده و باقی آن در آینده عیار خواهد گردید. و همچنان در شعبه نخ تابی یکصد و پنجاه دوله موجود است که فعلا از یک ثلث آن کار گرفته شده است . در پاسخ سوالیکه مواد تولید شده تاجه حد احتیاجات عامه را تکافو میکند گفت :

« البته تکه پشمی قسمت زیاد از ضرورت دوایر عسکری رافع خواهد کرد، و در پروگرام تولید کمیل برای فامیل ها و فالین های یای انداز با عرض ۷۰ سانتی به قیمت نا زلو متوسط مدنظر گرفته شده است . »

در آینده پلان های وسیعتر و گسترده تر برای جلوگیری از نواقص ماشینری و تولید مواد خوبتر که بتواند به صورت عموم احتیاجات مردم رافع بشمارد در نظر است که امید وارم به همین زودی ها پلان های دست داشته جامه عمل پوشند .

و همچنان در پروگرام ما تنظیم و سازمان ترانسپورتی نیز شامل است تا کارگران از لحاظ فاصله راه بمشکلات رفت و آمد مواجه

نشوند .



از آنسوی قرنها و سالها

بیننده و در سنگلاخ هدف با اراده ای آهنین گام نهاد و استعداد های گوناگون را به نحو درخشانی در خویش تن گرد آورد، تن درمیدهد و به وجود دوست معاصر ی چون وی مبادله (۱).

مانند همیشه صحبتی گرم و صمیمانه آغاز یافت. نوایی غالباً پیرامون فلسفه تصوف به بحث میپرداخت. جامی نه فقط در یمن رشته تبحر داشت، بلکه از نمایندگان بزرگ این فلسفه بشمار میرفت و زندگی خویش را با ایجابات آن هم آهنگ ساخته بود. صحبت فلسفی هر دو شاعر بر نکتی و شورانگیزی افسانه ها ادامه یافت.

نوایی جامی را دعوت نمود تا در باره زندگی افکار و سلوک شیخ های معروف تاریخ و افسانه های مربوط به آنان اثری بنویسد. جامی اظهار داشت که مدت است چنین آرزویی را در دل می پروراند و حالا ممکن است با الهام از نوایی و در سایه مساعدت وی چنین کتابی تالیف نمود.

نوایی شادمان شد و ترجمه آنرا از دری به ترکی همینکه اثر تکمیل شود، وعده داد. درباره کتاب خیلی به تفصیل سخن گفتند.

(۱) دوستی و علائق صمیمانه میان جامی و نوایی واقعا عجیب و بیمانند بوده است. نوایی در آغاز هر دفتر (خمس) خود مراتب این ارادت و صمیمیت را نسبت به جامی ابراز داشته و جامی نیز بارها طی اشعار و نامه های خویش از این پیوند یاد آوری کرده است. از جمله در قسمت اخیر (خودنامه اسکندری) خویش خطاب به نوایی چنین می گوید:

ز می طبع تو استاد سخن
ز مفتاح کلک کشاد سخن
سخن را که از رونق افتاده بود
بکنج حوان رخت پنهان بود
تو دادی دگر باره این آبروی
کشیدی بجوانگه گلت و گوی
صفا یا ب از نور رای تو شد
نوایی ز لطف تو ای تو شد

(عبدالرحمن جامی، هفت او رنگ، اورنگ هفت (خود نامه اسکندری) به تصحیح و مقدمه مدرس گیلانی، تهران ۱۳۳۷ صفحه ۱۰۱۲-۱۰۱۳) - مترجم.

خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولتی، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بفال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدویند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شیروادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیگنا)، شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و نوایی قدرت از کوفته را دوباره بدست می آورد و میرزایادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

علیشیر نوایی

نهاد.

این دو شاعر صرف نظر از تفاوت سن

فرزندان (دوگانه) تاریخ پرورده. نمای نیروی

معنوی بزرگی که در شخصیت هر دو وجود

داشت، هر دو آنها را با رشته دوستی

ناگسستی و خلل ناپذیر بهم پیوند میداد:

نوایی نسبت به جامی که در سن و سال پدر

اوست، بخاطر دریای دانش، شعر عالی

قلب بزرگ و پاکش، از همان دوران خرد

سالی اخلاص میورزد و چون استاد خود

گرامیش میدارد. جامی نیز به نوایی به نسبت

عین فضایلش علاقمند است و باین شاعر

«ذو اللسانین» که عصر ها مدعیان، زبان

راشور زاری پیش نمی پنداشتند، ولی او

توانسته بود در هسته وسیع و گسترده آن چمن

زار های شکفت انگیز ببیند و از گلپای تازه

آن خرمن - خرمن - گلدسته های پر فروغ

نوایی اظهار داشت:

بدلم مرا هر ساعت بسوی این مسکن

میکشاند، اما چه میتوان کرد که نجات از

مشکلات ممکن نیست.

سمادیر شمارا حتی خداوند می پند یرد،

چهره رسد به زرات خاکساری مانند ما خدمت

صادقانه ب مردم، خاصه انسان کامل است.

اینگونه زحمت و مشقت را اساسا فراموش

بایه شمرده.

نوایی آرزوی خود را از بی نظمی ها و حق-

تلفی ها می که در دستگاه روی میدهد،

باختصار بیان داشت جا می به آهنگی ملایم

گفت:

مانازم شگوفه های محبت شمارا نسبت

ب مردم می بینم. بعد از این نصیب مردم باد

تا از لعل فراوان آن بهره ور گردند. با ید

هرگونه مشکلات را با سلطان در میان

یافته بودند، فضای باغ و هوای مطبوع آنرا با صدای سحر آمیز خویش و جهد و نشاط بخشیدند... باز هم از سبوحای نفیس (یق-بق) باده در ساغر هار ریخت. شاعران شوخ طبع باده پیمای با خواندن ابیاتی دایر به باده و محفل انس، ساغر زدند... دانشمندان زنده دل زیباترین ابیات و رباعیات شاعران را در وصف دختر ازوباده ناب یکی از بی دیگر خواندند در باغ شعر خیام جاویدان دسته گلی که آنها نچیده باشند، باقی نماند.

نوبت به هزل و مطایبه رسید. نوایی نیز مانند سایر مهمانان از ته دل خندید. در برابر نکته های هزل آمیزی که بوی متوجه میگردد، فی البدیهه با سخنان تیشدار پاسخ میداد. خواه چه غیث الدین بامهارت شکفت انگیز خود هنر نمایی کرد. او بسان نوجوانی شوخ و بیباک برقص و پایکوبی پرداخت و انواع سرودها خواند و از برخی شخصیت های معروف هرات چنان ماهرانه تقلید نمود که حاضرین از شدت خنده روی شکم های خود دست گذاشتند.

او پیرمردی فروتن و بی پیرایه است. از مسخر (چمک) تادستار عادی و نگه درویشانه دارد. اظهار ساده و متواضع نیروی معنوی بزرگی بوضاحت احساس میگردد.

بارها چنین اتفاق افتاده که بر خیز باشند شہرت و آوازه جامی، او را شخص پرصوت و بدبده آراسته بالباسهای زرین تصوف کرده، امادر اولین برخورد با جامی حقیقی بامرد کهنسالی روبرو گردیده که کسوت درویشانه اش از قماش درشت ارزان قیمت دوخته شده است. بیننده در وهله اول او را از زمره خادمان جامی پنداشته، اما بعدا دچار تحیر گردیده و از خجالت سرخ شده است.

جامی، مهمان رابه نشستن بالای پوستی ملایم دعوت کرد. خودش در جای سابق میان توده های کتب نشست.

او آهسته دست خویش را بر ریش صاف کشی کرده گفت:

واقعا امروز دل مشتاق دیدار چنان با شان بود

فصل سیزدهم

نوازی به چنارهای جوان که در صحن حویلی مقابل دریچه قد کشیده بودند، نگاه کرد. نوازی شده بود. برای باز گشت اجازه خواست. جامی به طاق بالای سر خود دست دراز کرده کتاب قطوری را برداشت یکی از اوراق مفلوح کم عرض را از میان آن برداشته تبسم کنان گفت:

سامیر، شما از دریای دل خویش درگران بهایی بیرون کشیده اید که در میان مردم شهرتی فراوان یافته است. ما نیز کوشیدیم تا چیزی بهمان اسلوب بنویسیم. اینک ببینید شاید مقبول خاطر واقع گردد. ورق را به نوازی تقدیم کرد.

نوازی نظر خود را اول نوشته زیبای جامی دوآید. این جواب غزل مشهور نوازی بود که با مصراع ای گاش از جمال عالم آرا پیروده بر نمیداشتی آغاز می یافت و بعین وزن و قافیه توسط جامی سروده شده بود:

دیدمی دیدار آن دلفار ز عنا کاشکی
دیدم روشن کردمی از خاک آن پاکاشکی
نوازی غزل را با شور و شوق و آواز بلند خواند. به چشمان آرام، مطمئن و پر نور شاعر که از زیر ابروان پر پشت و رشیده اش نگاه میکرد، چشم دوخت و با فرو تنی اظهار داشت:

مردمورد اینکه غزل مامیان مردم ناصحودی
شیرت یافته، روایانی وجود دارد، اما این اثر بدیع که شما با دروگره الفاظ آن سرا پیوسته اید، بدون تردید شیرت جهانی خواهد یافت.

تبسمی صمیمانه پاکی از صفای قلب بر چشم و وجنت جامی دوید.

اجازه دهید ناسخه ای از روی آن بردارم نوازی ناخشان خود به جستجوی قلم ادوات پرداخت.

سزحمت نکشید جامی آهسته بآهسته خود اشاره کرد. این نسخه را فقط برای شما برداشته ام.

در صورت ارزش تحفه شما برای ما بی نهایت زیاد است.

نوازی ورق کاغذ را بدقت قات کرده در جیب گذاشت و با شاعر وداع نمود. جامی او را تادر وازه بیرونی مشایعت کرد.

پس از نماز خفتن در حدود چهل - پنجاه تن استاد از مشهور ترین معماران، بنایان، سنگتراشان و نقاشان هرات روی صفا (بنفشه باغ) گرد آمدند. هر چند اکثر آنان از تحصیل در سدر به معصوم بهره ور نبودند، اما با آنهم استادان عجیبی بودند که تجارب قرون گذشته را از خود کرده فکر و استعدادی خلاق داشتند. شاعر با استادان درباره بناهای بزرگی که قرار بود در کنار (النجیل) (۲) اعمار نماید مذاکره کرد.

(۲) شهر النجیل معروف هرات.

میکردند.

تنها کیف شهاب الدین که چهره ای کمرنگ و بی خون بسان تو شمع ها داشت، چاق بنظر میرسید. امیر نمیتوانست با هیچ یک از میهمانان هزل و مطایبه کند، از اینکه کمیدین معروف عبدالوسیع فرا خوانده نشده بوده شکایت باقیدارد.

بود مجلس شایستی تر تپ داد، گلپای باغ تازه شکفته، رنگ نقش و نگار کوشکها هنوز نخشکیده و در ختان کو چک هنوز قد بر نپراشته بودند... رخساره های بیک ها و عاملان یاده خوار که به میگساری پیسم مجدالدین دریاچه خوش آب و هوای خود که زمیشتن رانه درخواست از سلطان گرفته



دشاه محمود زیارمل ژباړه

طالع پيژندنه په اروپا کې

زيات پيروان لري

اتکل په کسی په درسته توبه وگاڼه داد تعجب خبره نه ده چه د انگلستان زیاتره سیا ستمدا ران شوی و .

دوهمی جهانی جگړې په وخت کې د انگلستان د جاسوسی سرویس ته خبر ورسید چه هتله دخپل هر لوی اقدام دسره رسولو او په نورو هیوادونو باندې د حملې کولو دمخه لو مړې دخپل مخصوص ستوری پیژندونکي چه (کارل ارنست کراف) نومېږي سره سلامشوره کوي چه که چیرته نوموړی شخص وخت اوساعت مناسب ولید نو هتله په حمله لاس پوري کوي .

د انټلجنس سرویس مامورینو لومړی د هتله دکارونو د پې اغزی کولو لپاره یومجا رستاني طالع پیژندونکي او مشهور فال بین چه (لونی دوویل) نومیده استخدام کړ چه دستور و حالات و خپری اود خپل کنترول لاندې پې ونیسي او په نتیجه کې هغه خبرې او معلومات چه د هتله نجومی پې هغه ته ورکوي ور څخه ځان خبر کړي اود دغی لاری څخه په هتله باندې بری ومومي .

مجارستاني طالع پیژندونکي دغه کار په بریالیتوب سره سرته ورساؤ اوبیا وروسته د انگلستان د جنگ وزارت هم یونامتو نجومی پیدا کړ چرچل دغه دغه پیشنهاد ومانه اودغه کاری غوره شوی .

د انگلستان د طالع پیژندونکو ټولنه ۸۰۰ غړي لري ۵۰۰ تنه په انگلستان او درې سوه تنه د هیواد نه دباندې په فعالیت بوخت دي نوموړی اتحادیې د دولت درسمی اجازه نامې په واسطه یو بشوونځی هم جوړ کړی دی چه په هغی کې د طالع پیژندنی او ستورو د حالاتو په برخه کې تدریس کیږي د هغی دوره دوه کاله ده او په دغودو کالو پاتی برخه په ۵۱ مخ کښی

خپې نو څخه چه پلاس یی راوړل هڅه په یی کوله چه د هغوی بواسطه د کړنې د محصولاتو اخستلو او مذهبی مراسمو د اجرا کولو لپاره مناسب وخت وټاکي بده نه ده چه پدی هم و پوهیږي چه جنتری او ساعت هم دهمدا رنگه فعالیتونو د سر ته رسولو په ترڅ کې په ابتدايی توگه منځ ته راغلل .

لږ وروسته بابلسی او مصری کاهنانو او نجوم پوهانو کوشش وکړ چه د طوفان دملخو دحملې، وچکالی، په جگړو کې دبرې او ناکامی او ځینی نور حیاتی مسایل د ستورو حرکت او موقعیت څخه درک کانسې اود نوموړو مسایلو اتکل وکړي او پدی تر تیب دعاتی او زیاترونو آفاتو مخنیوی وکړي .

درنسانس نه وروسته په اروپا کې د طالع پیژندنی بازار کړار کړار خپل اهمیت دلایسه ورکړو خلکو دغه عنعنه په خرافاتو کې وشمیرله د ۱۹۳۰ کال نه را پدی خوا په اروپا کې طالع پیژندنی بیرته رنگ او رونق پیدا کړ په ۱۹۳۲ کال کې د سنډی اکسپرس نامتو ورځپاڼی چه په انگلستان کې خپریږي خپل یو ستون یی د طالع پیژندنی لپاره خلاص کړ او یو زورفال کتونکی یی هم استخدام کړ تر څو چه زیاتره پیښی دستور و حرکت څخه معلومه کړي او په ورځپاڼه کې یی ولیکي دغی ورځپاڼی به تل ډول، ډول پیښی اتکل کولی او چا په ورته پاملرنه نه کوله ترڅو چه یوه انگلیسی لویه الو تکه چه د پې (۱۰۱) په نامه یادیدله راوغورځیده او ټول مسافرین یی مړه شول هغه وخت نوموړی طالع پیژندونکی د ورځپاڼی د تیرو کڼو په استناد وویل (ما دوه میاشتی او یولس ورځی دمخه دغه پیښه دستور و حرکت څخه اتکل کړی وه) .

څه وخت چه هغی ځانگړی شماری ته مراجعه وشوه ولیدل شو چه ادعا ئی واقعیت لري اود نوموړی پیښی



ځوان جادو گر چارلز دوون
چه د سیاسی حالاتو په ا تکل
مشهور دی



یو مشهور انگلیسی

جادوگر چه دخپلی ښځی سره یوځای یی یو ښوونځی جوړ کړیدی طالع پیژندنه دیو مسلک او علم په حیث څه نا څه درې زره کاله دمخه پیل شوه او داکار د لومړی ځل دپاره بابلیانو بواسطه منځ ته راغی بابلی کاهنان به په صاف او روښان اسمان کې داسمان په لور څیر شو او هڅه به یی کوله چه ددغو رڼو اسمانی اجرامو په برخه کې گټور معلومات لاس ته راوړي په هغه وخت کې طالع لیدنه د نجوم د علم سره تړلی وه او هغوی دهمغه محدودو



زمونږ حرفه ای فالبینان په دومره تفاوت چه ددوی کسب غولو تکی ده

قصه‌ای از غصه‌ها



دادویی اراده ام ساخت .

اطفال بی‌گناهی که هرشب به انتظار پدر دقیقه شماری میکردند . زنیکه برای راحت و آسایش اطفال و همسرش از هیچگونه خودگذری دریغ نداشت در پهلوی این هوس زود گذر شکنجه ام میداد هوسیکه آنی بود و احتمال فرونشستنش حتمی !

ولی آن زن عشوهرگر وحيله باز، باردیگر مرادگردباد هوس قرار داد و گودال عمیقیکه بانارهایش باطنازی هایش مغوف تر میشد برایم حفر کرد بالاخره ازبایاستادم و مجبور شدم زنم راطلاق بدهم .

وزنم که بزرگوارتر از او بود قناعت کرد و وقتی همسرم راطلاق دادم آن چنان شعفی درمن محسوس شد که گویی فرشته‌بی‌خوشبختی بال و پرش رابسوی من گشوده است . بسراغ زن جدید رفتم بهانه تراشیده و گفتم :
- تو اولاد داری من نمی توانم بافرزندان زندگی کنم ؟

ای وای ! که چه سرنوشت شوم و تلخی درعقب این نیرنگ درانتظارم بود .
چندین مرتبه دیگر بازبه سراغش رفتم او بازبهانه آورد گفت :

- ب فکر فرزندان باش و ازمن بگذر که از توسست اراده تر و هوس آلود تر کمتر دیده ام!

چندروز قبل خبرشدم که با مرد دیگری عروسی کرده است اکنون این منم که باید کفاره گناهان خود را ، خودبدهم و اکنون این منم که درتود پشیمانی و خوش باوری خود بسوزم و بسازم . و یک عمر در برابر زن با وفایکه مادرفرزندانم است احساس انفعال و شرمساری کنم

غصه ای من ... آری غصه من غم و اندوه من ازماجرای ، از عشق های آتشی که بالاخره به شکست و ناکامی منجر گردیده است رنگ و مایه ندارد ، غصه‌ای من خارج ازاین هاست ، تنهایی خودم است . من نمی خواهم که شما تعیین کننده و مگره کشای مشکلم باشید . فقط میخواهم که نشراین نامه تسلی برای درد من و پندآموز برای امثال من باشید . فقط همین . من ازولایت قندوز برایتان نامه میفرستم . چهار سال قبل عروسی کردم . و فعلا چشمانم نظاره گر خنده ها ، شادیها و هدیه های اطفالم می باشد . همه چیز به خود رنگ نشاط را گرفته است ، خانه و گاشانه ام لبریز ازخوشی و شوق پایان ناپذیر یست ولی در پشت این همه نشاط اندوهی بسان موربانه مرا میخورد و شکنجه ام می نماید .

بازن بیهو ای آشنا شدم ، درحالیکه خودم زن و چندطفل داشتم . این زن باعشوه گریهایش ، باطنازی هایش برایم دامی گسترده و مرا اسیر خویش ساخت . فکرزن و فرزند ، همه و همه چیز را در وجود من گشته بود . فقط میگفتم : او باشد و بس . او میگفت چند سال قبل عروسی کردم شوهرم درانترتصادم درگذشت و فعلا تنهایی . وقتی باو پیشنهاد ازدواج کردم خنده ای که مملو از نیرنگ های کشنده بود کرد ، جسورانه و بی باکانه جواب داد :
- تازنت راطلاق ندهی ، هرگز به آرزویت نمیرسی ؟
این سخن بسان مس مذاب مرا تاب

ثروندون و مردم



مردی که گذشت زمان برایش مفیدی ندارد و اصول سال برایش یک نواخت است.

انگستان هنرمند خلیفه امان

برای شما روز نامه جدید و مجله چاپ کرده است.

روزله های مطبعه و کتابا ایته است که سالها اروپا راء از ان تماشا میکنم ...

مردی که عشق را نمی شناسد در واپسین روز های عتاد سالگی نیرومند و باردار است.

در گذشته ها کتاب ها را با چاپ سنگی و بکام سیاهی و زردی نغم چاپ می کردند...



زنان ماعلیه خرافات و تقلید های بی مورد سال در معاد



دعایان ما برای معادله با افکات زرافتنی از معلومات بشر بر خوردار اند.



دول زنان مادر تولید صنایع دستی دو خود تاج و قابیل ستایش است.



اینان با هنر خود در اجتماع سزاوار احترام اند.



در چشماتش دنیای از امید مشاهده میشود.

گل احمد زهاب نوری



شامگاهان غروب
را از، روزنه های
بلند مطبعه تماشا
می کند

مردی، نیم قرن در هیاهوی دستگاه های طباعتی

فریاد پسرک روز نامه فروش بلند است، درهیا هوی چانه پسویش میروید، سکه های بدستش میخیزد و روز نامه بی می خریسد، ساعتی آن را ورق میزند، برای پوری راسی خوالید، از خبری آگاه می شوید و یاد دلا یلای مقاله بی بانکات تازه بی آشنایی شو ید ... روزی بعد، سرگرمی خانواده آن را، ورق زدن مجله بی تشکیل میدهد، یکی عکسی را تماشا میکند، دیگر چندی را حل میکند، آن دیگر شعر می خواند و پایایی خبرنگار، لحظه های ماجرای را تعقیب میکند ... و باز روزی دیگر، روزنامه ی دیگر و مجله بی تازه تر ... اما درین میان گروه زبانی تلاش میکنند، خبرنگار، بدنبال خبری میدود مترجم از زبان ده ها نشریه، مطلبی را ترجمه میکند، داستان نویسی داستانی را پوری کامل می ریزد و مدیر مجله، پادشاه نامه، آن ها را گردمی آورد، بررسی میکند و بعد تازه مرحله دیگری آغاز می شود، مرحله بی چاپ ... در محبونه چاپخانه ها، هیاهوی ما شین ها ی قباحتی بلند است، تک تک کیتولایسپه چون صدای یکنواخت ساعت گوش هارامی آزاد، کامل، هابه هرسو ریخته است و تک های روشن و نیمه روشن، سیاهی ها همه و همه دست بدست هم داده و معیضی خاص را بوجود آورده اند ...

درین میان مردان کار در کتابخانه دیند می شوند، آلبایک انگلستان شان از کتبی خاص دارد و خود شان از جی والا، داستان همین مردان است که حروف می ریزد، صفحه می بندد، تصحیح میکند و بدست ماشین های چاپ می سپارد ...

کارگران مطبعه، از دیگران جدا هستند، آن ها همه چیز را زندگی را، شاندهای هالی شان را و لصد های شان، فقط در چهار دیواری مطبعه میگذرانند، صبح ها آن وقتی انتخاباز گوشه آسمان سر می زند، این مردان، این

تلاش گران، قدم به کارگاه شان میگذارند و شامگاهان غروب را، از روزنه های بلند مطبعه تماشا می کنند ...

درین شماره خواستیم، تا زندگی نامه های این مردان و امثال آنان در دیگر سالها مشاغل را برای شما قصه کنیم و به گذشته ها برگردیم، پایایی زمان، پان ها کام برداریم در قصه های شان شریک شویم و در شاندهای های آن ها، خود را سپیم سازیم ...

خلیفه امان از همین قماش است، سر دی که گذشت زمان دیگر برایش مفیدی ندارد، تقدیر بهار را با شگوفه هایش و زمستان را با قندیل های یرف گذرانده، که فصول سال، برایش یکنواخت و همگون جلوه میکنند ...

به شعبه اش میروم، در حصار میز ها ی بلند حروفچینی، فضای نیمه روشن و کو چکی است، بعد بی سرگرم کار اند، یکی حروف میچند، دیگری صفحه می بندد و دیگری تصحیح میکند، در میان آن ها خلیفه امان ایستاده است، گوته قد، با اندامی لاغرگون و چهره ی استخوانی ... دست را می گیرم با او بگویم بی میروم، با لعلچ بسویم نگاه میکند، میگویم امان جان، دیا کمی بپزیم از زندگی، از امروز و دیروز و از سالهای عمرت وقتی نامش را خود ها ی از زبانم می شنود لبخندی می زند، همه او را به همین نام صدا میزنند، امان جان، نیم قرن است که در زیر سقف مطبعه، او را امان جان خوانده اند ...

دنیایی از امید می بینم، در شیار های چهره اش، که هر یک جای پای قافله زمان و آشنایان با هم بکنج می نشینیم، در چشمان خستناش میدهد، دانه های عرق بلبل میکند ...

می خندد، میگوید: - یا من چه کار داری؟ میگویم: - منی خواهم برایم قصه کنی؟ بقیه در صفحه ۳۹

گفتم که :

اکنون لوسی بزرگتر از آن باشد که به گدیخانه

احتیاج داشته باشد این فکر مرا بار دیگر بسوی کلبه ما کشاند سبب خیاطی را گرفتم و از بین آن چند تکه پاره برداشتم که شکل لئوکس را بدویم و قتیکه کار خلاص شد گدی شباهت زیاد به او داشت بعد گدی شکری را که او برایم داده بود برداشتم اکنون شکری مانند خشت سخت شده بود ولی پیراهن دراز با موی های پریشان مانند خودم بنظر می آمد. هر شب پیش از اینکه شمع را خاموش کنم گدی هارا می گرفتم و با آنها می دیدم و تصور می کردم که اگر آنها در گدیخانه می بودند چقدر زیبا معلوم می شدند .

يك روز يك شنبه بعد از ظهر بالای درختی بالا شدم تا نظری به قلعه گاللو مری بیندازم دنیس روی جاده کم بری که در برابر خانه کشیده شده بود با کمک عصا قدم می زد هنوز رنگ پریده بوده و دست هایش می لرزید همچنانکه او به سوی (جنگل سیاه م روان شد، ایزابل فودبس با برادرش مری که مانند خودش موی های سرخ رنگ داشت سوار معلوم شد. مری در پوهنتون ادنیورگ طب می خواند و می خواست دکتورشود. ایزابل آزادی بیشتری از آن داشت که برای يك دختر دوره ویکتوریا لازم بود. بسیاری مواقع بخارج می رفت و مردم راجع به او خیلی گپ هائی زدند. ولی هنگامیکه نزدیکشان می شدم سخن خود را قطع می کردند .

بعد از آنکه مری و ایزابل بدرون داخل شدند ، از درخت پایین آمده بسوی خانه روان شدم . صدای غمبوره کبوتران صحرایی آنچنان لطیف و زیبا بنظر می آمد مانند آهنگ روح پرور خود جنگل و من چنان غرق این زیبایی بودم تا اینکه متوجه لئوکس شدم که سوار بر اسب مانند رویایی بسوی جنگل می تاخت برگ درختان ، صدای سم اسب را آهسته می ساخت و این کار بیشتر به او شکل رویایی می بخشید ایستادم تا زمانیکه اواز نظرم ناپدید شد. این مانند خدا حافظی بود. مانند

شبی که مادرم پیش از غیب شدن بسویسم نگاه نمود اینکه چرا فکر می کردم که من زیبا یکی از گرانته هارا برای مدت طولانی نخواهم دید برایم بی معنی معلوم می شد . ؟

ولی این بوقوع پیوست . پس از بازگشت کنار دروازه بدون توقع ام گمرین ایستاده بود و پاکی از پدرم که مدت ها پیش برایش نامه یی نوشته بودم و هیچ امید جواب آن را نداشتم ، بدست داشت .

او فریاد کردم :

(او خوب است . هنوز باورم نمی شود که

اوخط فرستاده باشد)

او برایم نامه ضمیمی را داد و هنگامیکه

سر پاکت را باز می کردم گفتم :

(این نامه از حوادث که بین سال های زیاد اتفاق افتاده حکایت خواهد کرد .)

در حالیکه سیلی از سرشك از دیدگانم سرازیر بود نامه را خواندم .

عزیز ترین موجودات زندگیم هلن !

این نامه را خودم ننوشتم بلکه آن را توسط شخص دیگری برایت املا نمودم سفر طولانی و طاقت فرسایی داشتم . مریض و مرگ و میر توفان می گرد و من شاهد سپردن ده ها جسد به آب دریا بودم و این امر در قسمت زنها و اطفال مشغول کننده بود، من توانستم در برابر امراض بحری مقاومت کنم .

گرچه زمینی که با آن پیاده شدیم جزیر زمین سواحل طولانی ، درخت های خاکستری رنگ و کلبه های گلی نیست ولی آرامش بیشتری از زندگی بروی کشتی داشت در اینجا همه چیز زنده و غم زده بنظر میرسد . کلبه های لاغر و گشت های نارس .

برخی از محکومین همان شب پیاده شدن فرار کردند و پسانتر داشتیم که اجسادشان را در زمین ها اطراف یافتند .

اکنون می دانم که کار های شبانه ام به جنگل چقدر بدرم خورد. در اینجا نجار به شدت ضرورت دارند هنگامیکه از کشتی پیاده شدم دوفر زمین دار آماده بودند که مرا بخدمت بگیرند .

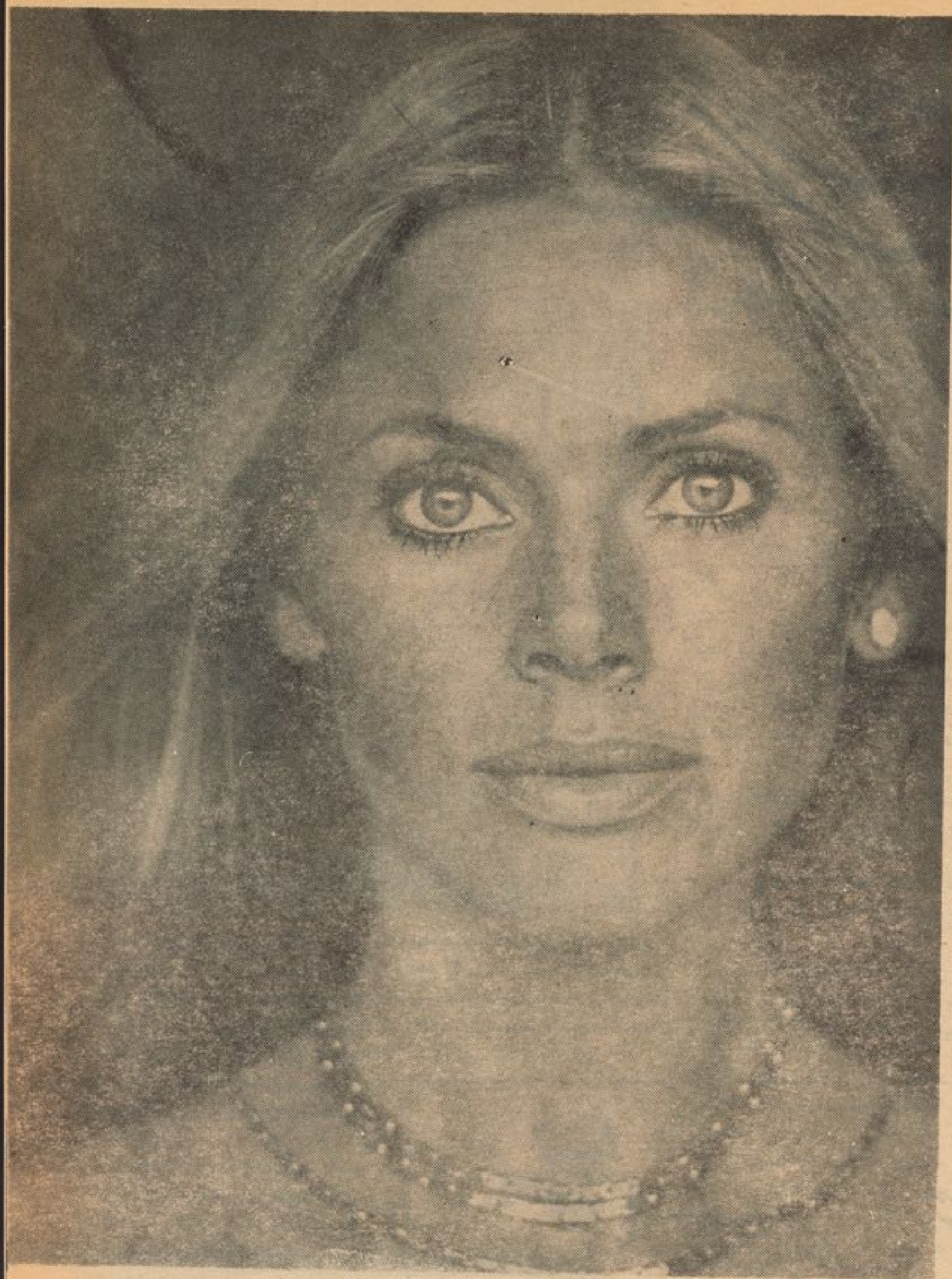
دربین مافقط دوفر نجار بودند و روی همین دلیل از همانجا مستقیم بکار شروع کردم و در بین کشتی دوستی پیدا کردم که او نیز بامن کار می کند . با دارم ریچارد پرات می خواست تا خانه اش یکی از مجلل ترین خانه های اینطرف باشد . و من نمی توانم رضایتی را که از کارم حاصل نموده ام بتو بنویسم . هلن ، تودر مکتوبت نوشته بودی که ترا و مادرت را فراموش کردم . این گپ درست نیست این دردی است که تاکنون مرا رنج می دهد و تا زمانیکه نامه تو نیامد من در دنیای غم و اندوه دست و پای می زدم .

خانم پرات همیشه مرا بیاد تومی انداخت. او به مراتب از شوهرش جوان بود تقریباً هم سن خودم . او در تزیین خانه علاقه و شور فراوان داشت و ایستاد هر سال بر زیبایی خانه می افزود . بعد ها کشف نمودم که پرات پولی زیادی دست و پای نموده و حتی برخ آن هنوز در بانک های انگلستان است. همان جوانی که در کشتی با او دوست شدم اکنون یکی از رئای نزدیکم است. او همان کسی است که نامه را برایت نوشته است . و می دانم که او کسی است که با امانت داری نامه می نویسد دريك فوردهام کسی نیست که به الهانه ها اهمیت بدهد.

نوشته : الکساندر هنزوس

ترجمه : کاو شگر

شمع ها ییکه در قلبم میسوزد



گرچه بسیار مشکل است برای بنویسم ولی چاره ندارم و آن اینکه من به شدت به زن بدارم علاقه گرفتم. او به شوهرش سخت وفادار بود. مگر پرات هم نشی که خانه تکمیل شده اثر ضربه قلبی جهان راوداع گرفت. آن شب او مهمانان زیادی را به شمول والی محل دعوت کرده بود خوشی و هیجان زیاد سرا پایش رادر هم نوردیده بود و فکر می‌کنم که این سرور بیش از حد برایش دست داد و منجر به مرگش گردید.

بعد از زن پرات تمام انگیزش من بود. مردان دیگر نیز مرا دوست داشتند و من می‌توانستم امور زندگیش را اداره کنم. هلن، تو ممکن مرا به این حرکت ملامت کنی ولی اکنون او نیز به نوبه خود مرا دوست دارد و آرزو دارد تا ازدواج کنیم. آنچه که من می‌دانم مادرت مرده است. آیامی توانم بقیه عمرم را در راه یافتن او صرف کنم و فکر می‌کنم تومی خواهی که من خوش باشم، نه می‌خواهی؟

حالا تومی توانی برای تحصیلات بیشتر به ادنیورگ بروی و حتی ممکن برای آموزش عالیتر به فرانسه. من فقط تنها نمی‌خواهم تو زن هوشیار باشی بلکه بتوانی به آرزو خویش شوهر انتخاب کنی. هلن من ممکن روزی تو ترو تمند شوی. بعد از اینکه مکتب را تمام کردی سعی خواهیم کرد ترتیب آمدن را به اینجا بدهیم کامرون همه چیز را تنظیم خواهد کرد.

دریک که اکنون ناظر من است این نامه را برای تو می‌نویسد. اگر مطالب بیشتر می‌خواهی بدانی دریک برای تو خواهد نوشت.

به امید سعادت

پدر مهربانت، تام کامن

۶ جون ۱۸۵۷

شگفت زده شدم. برایم جای تعجب نبود که چنین بیوه بی عاشق او شود. زیرا پدر یک مرد زیبا بود و حالا می‌خواست شوهر زن پرات شود.

هنگام تحصیل در ادنیورگ خیلی خوش بودم به درس هایم علاقه داشتم و سر معلم پس از فتم از کالو مری به مقام بلند تر ترفیع نمود و این کار باعث آن شد تا به دوستی ام با فرانسیس ادامه بدهم و کامرون همیشه مرادر جریان خبر های کالو مری قرار می‌داد. جانی وایزابل باهم از دواج کردند و عشق توانی شان را ثابت نمودند و دنسی بیچاره روز بروز افسرده می‌شد و بسیاری اوقات رادر آتاقش تنها می‌گذراند و سعی می‌کرد دو باره به درسش ادامه دهد.

لوسی چنین معلوم می‌شد که گوشه نشین شده است و بدیر پناه برده است. مری فروریس سعی می‌کرد با او روابطی داشته باشد ولی پدر لوسی از هرگونه تفاهم شانه خالی می‌کرد. لئونوکس هنوز آنجا بود و در تجارت

می‌کرد زیرا در آنجا دختر دیگر نبود که حتی نام خود را نوشته کرده بتواند. روزی از من پرسید:

(ما همیشه دوست خواهیم بود؟)

(البته ولی من همیشه همین جاب که هستم نخواهم بود)

(حالا پدرت با خانم پرات ازدواج کرده باشه) من هیچگاه از ازدواج غیر قانونی پسندم به فرانسیس نگفتم بودم یا ممکن قانونی باشد؟ آیا مادرم مرده بود؟

(باقی دارد)

شکری زاده بود، بمن افتاده بود. من هنوز مدیك شکری را که بمنانند لئونوکس لباس پوشانده بودم و آن دیگری که بشکل خود ساخته بودم. با خود داشتم این ها برایم يك خوشی پنهان و مرموز می‌بخشیدند.

فرانسیس کامرون، دختر سر معلم و دوست نزدیکم اکنون وظیفه معلمی رادر ادنیورگ انجام می‌داد و خیلی تجدد طلب بود گرچه اواز من سه سال بزرگتر بود ولی من هیچوقت این شکاف را حس نکرده بودم او همیشه با من همانطوری که توقع داشتم با بزرگی صحبت

قطع چوب از (چنگل سیاه) به صورت فعالانه شرکت داشت.

تمام ریخت قلعه کالو مری تغییر یافته بود و یک روز دانستم که کسی نمانده بود تا از هلن کامن کوچک چیزی یاد داشته باشد خانه جن و شوهر مردند و کاکا دن به سوی دیگر کوچیده بود.

خانواده گرانت از مدت هایش مرا بدست فراموشی سپرده بودند چشم آنها بندرت پس از جشن کرمس که لئونوکس به من مدیك

اینجا کلمه سرشکفته

مترجم ژرف بین

اعصاب آهنین

خانم این دیگر چه سوالی است که
میکنید.
بسیار خوب پس از ختم وظیفه خود را به
ترتیب خود را دهم در اداره بیوروی گلکاران
رسانید هنوز پاکم هفت بود که قفلی به در آن
زده شد بود روز دیگر میرسد:
چرا؟
آخر درین جا هم زنده جانمایی زیست
دارند همه انسانند و حق دارند و قست تر
بروند.
خوب. بعد از این کارها به گور بابا کشید
واز دور مثل آن معلوم میشد که گویا سخن
به ریشخند و تمسخر کشانیده شده است.
این صحبت بتاریخ هژدهم ماه می راه افتید
ولی بعد از یک ماه وعده دادند که نما یته
را خواهند فرستاد و ترمیم منزل پیش از دو
ماه قطعاً امکان پذیر نیست. اما بصورت دقیق
هیچکسی نمیتواند درین خصوص اظهار نظر
کند: شاید بعد از دوماه ترمیم خانه آغاز
شود و شاید هم بعد از دوماه صورت نگیرد.
چه باید کرد. حال دیگر لازم است که طی
این مدت بصورت خاصی باید منتظر ماند.
اصل سخن اینجاست که او لگا خانه ای
دارد شبیه مغازه اگر مغازه می گوئیم
مبالغه نکرده ایم. یک اتاق تنگ و تاریک
ولی طولانی، دارای یک پنجره که بطرف
شمال بازمی شود. و نور آفتاب فقط یگان
سپیده دم چشمتی به این پنجره میزند و تا
سپیده دیگر آنرا به انتظار می نشاند. مثلاً
اگر کسی را بگوید که در همچو اتاقی منزل
گزینم بهتر میدانم که مانند او به خود
کسی فکر کنم.
او هم همانطور یک نور آفتاب خوش ندارد
در منزل او راه باید در خانه خوشی کمتر
دید میشود.
اما حال او لگا میخواهد خانه اش را ترمیم
کند به سرو صورت آن رنگ و روغنی بدهد
و به این منظره زشت که تاکنون اتاق

خانمی که بامن دیر مدتیست شناسا می
دارد اخیراً به این فاصله رسیده که باید خود
کشی کند او میگوید:

— بیچوچی نمی توانم حتی تصور شر را
هم نکنم که چگونه میتوانم از سر این زندگی
براجرا خلاصی یابم. تفنگچه که ندارم و از آب
سرد هم خیلی میترسم ...

میگویم:

— شما میتوانید گل ماله و دستپناه را بخانه
بیاورید و به ترمیم منزل تان آغاز کنید این
بهترین طریقه ای بشمار میرود ...

میگوید:

— اولین باریست که این سخن را از تو
میشنوم. راستی بگو ببینم آیا این طریقه
موثر است یا ...؟

جواب میدهم؟

— صد در صد. شما یکبار فقط عزم کنید
و اگر اعتبار تان نمی آید این کار را آزمایش
نمائید. یا اینکه سری به اداره گلکاران و مزدور
کران بزنید. فکر میکنم شاید کار بد اینجا
اصلاً نکشد و همینکه عزم اینکار را کردید همه
کارها خود بخود رو بر آید خواهند شد.

و این کلمات را آشنایم بر زبان میراند:

— البته این ایده عالی است و واقعاً یک ایده
قابل توجه. جالب تر اینکه مدت پاست من
منزل را ترمیم نکرده ام. اگر به این کار اقدام
کنم هم حظ خواهم بردم هم لذت. آه چه
ایده بی نظیر. من نمی توانم از خوشحالی در
بهرن بکنجم.

در جستجوی بیوروی گلکاران افتید تا اینکه
اداره نمبر ۵ شعبه نمبر ۱ گلکاران ترمیم
کار را یافت. آمر شعبه کایران سیمو نویج
میخائیلو بیج بود. او را ذریعه تلفون پیدا
میکنند و چیز های عجیب و غریب می پرسد: شما
تاساعت چند کار میکنید و چه وقت ممکن
است نزد شما بیایم. زیرا او لگا (این خانمی
که فعلاً قهرمان قصه ماست و من قصداً نامش را
او لگا گذاشته ام تا نام اصلی او درامان و
امانت باشد) همه وظیفه دار بود و هر لحظه
ای که دلش میخواست نمی توانست وظیفه
را ترک بدهد.

به او جواب دادند:

— تاساعت هفت.

— راست میگویند. پوره تا ساعت

هفت؟

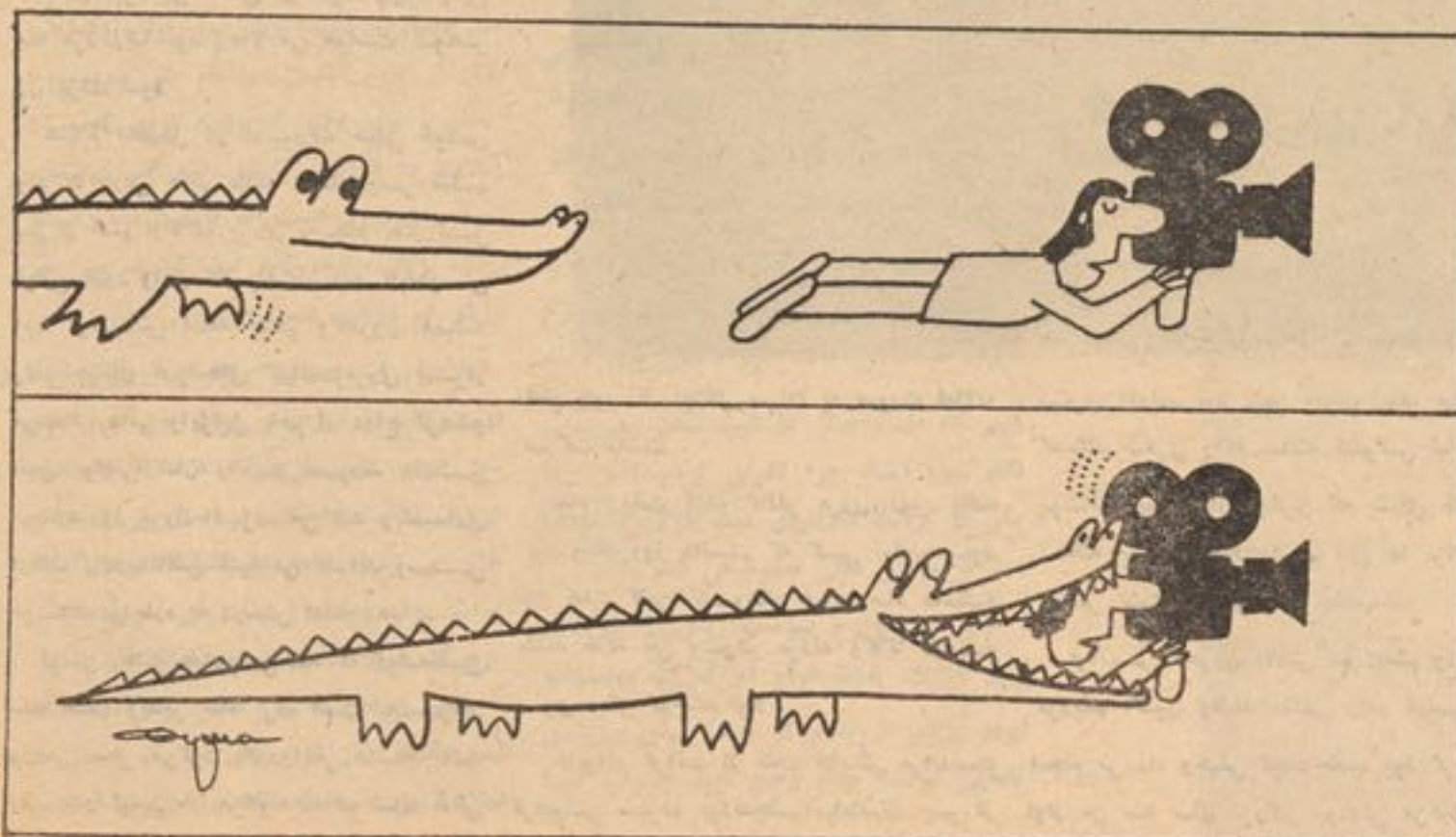
او داشته رنگ دیگری به آن بدهد تا از
یکنواختی بدر آید. او میخواهد دیوار های
اتاقش را به نحوی رنگ آمیزی کند که فرحت
آور باشد. و خوشبختانه همچو رنگی را
میتوان بدست آورد. رنگ لیمویی با چنگه های

سرخ

نه بهتر است از رنگ آمیزی آن منصرف
شود باید کاغذ های مخصوص تزئین دیوار ها
را خریداری کند ولی سعی نماید که رنگ آن
مطابق ذوق قبلی او باشد یعنی کاغذ نمبر ۱۳
و البته او لگا نزد مغازه دار رفت و با کلمات
عامیانه مطلب خود را به او گفت. خیال میکنم
مدیر مغازه از اظهار همدردی هم عضا یقه
نکرد زیرا نظر به درخواستی ۵۳۲ از مرکز
تجارتی اطلاع داده بودند که عنقریب همچو
کاغذ هایی را خواهند فرستاد. مقصد مدیر
مغازه همان کاغذ نمبر ۱۳ بود.

مادرینجا بکلی از موضوع کناره رفتیم و
به حاشیه پردازی پرداختیم اصلاً چه لازم
که با این خصوصیات موضوع را بشما دو
میان بگذارم.

اولکای بیچاره را با این وعده و وعید ها
بکلی گیج کرده بودند گاه امروز و گاه فردا
بقیه در صفحه ۴۴



بدون شرح

چرا سردرد

می شوید؟



بالمعوم سردردی در اثر تخریب شدن شرائین مغز سرو قشر آن میباشد. یکی از علایم صدمه شرائین درد نیم سری میباشد. به درد نیم سری زیادتر زنان دچار می شوند. حمله های ابتدایی سردردی در آنها بالمعوم در سنین ۱۴-۱۶ سالگی ظاهر میشود. این سردردی با شروع معده عادت ماهوار همراه میباشد. در بسیاری دختران جوان و زنان حمله سردردی قبل از شروع عادت ماهوار صورت می گیرد. درد نیم سری همچنان در اکثر کسالت زیاد، پوره نشدن خواب، در اکثر صرف غذایی وقت، در اثر بودن دوام دار در محل که هوای آن پاک نباشد و یاد در محلاتیکه تصفیه هوا به صورت صحیح صورت نمیگیرد (عدم کفایت اوکسیجن به مغز) در اثر بودن زیاد در آفتاب سوزان و غیره بوجود می آید. و این راهم باید بخاطر داشته باشید که این سردردی هادارای عواقب گوناگون می باشند.

تحقیقات کلینیکی نشان داده است که درد نیم سری دارای دو مرحله رنج و درد میباشد. در مرحله اول شرائین داخلی و خارجی جمجمه منقبض گردیده و در مرحله دوم آنها منبسط میشوند.

چونر مشوره برای اشخاص مصاب به درد نیم سری:

بعضی اوقات امکان آن موجود است که سردردی را با شستن سر به آب گرم برطرف کرد همچنان با محکم بسته کردن سر و ریجه دستمال، یا با گرفتن حمام بسیار گرم و غیره میتوان از سردردی نجات پیدا کرد. در شروع حمله سردردی استفاده از دارو هائیکه دارای مواد پیرامیدون، انالژیک، کوفین، لیومینل و بیلادون باشند موثر میباشد. در بین حملات سردردی داکتر میتواند تداوی را بکمک داروهای مشترک قدری قوی تر و تقویه کننده وجود مثل خاندان ویتامین ب و داروهای منبسط کننده شرائین مثل پایا و پروین، پلاتیفیلین و غیره را پیشنهاد کند.

در اینجا این راهم باید یادآور شویم که مساز سر و گردن بی فایده نمی باشد. برای همه لازم است که هر روزه در هوای آزاد گردش کرده و غذای خویش را به ساعت معینه صرف کنیم.

اشخاصیکه به امراض فشار خونی دچار می باشند در آنها سردردی پیدا نشده بلکه آنها سنگینی رادر سر خود حس می کنند.

این ثقلت زیاد تر در وساعه پس سر پیدا میشود. بصورت مرحله وی و تب حس سنگینی در تمام سر انتشار پیدا کرده و بالاخره با سنگینی درد یکجا می گردد.

حمله نیم سری هاباندازه گوناگون و مخصوص است که بعضی اوقات آترابجیت در دسر یک دارای منبع دیگری است قبول می نمایند. در بسیاری از مریضان مصاب نیم سری تقریباً یک شبانه روز قبل از شروع درد نیم سری عصبانیت، تند مزاجی، کسالت و زلکی و حتی سستی و خواب آلودگی ظاهر میشوند. خود حمله با سردردی بسیار قوی خصوصاً در یک نقطه (قسمت) سر پیدا شده و بعد با سرعت زیاد به نصف سر انتشار مییابد به همین علت این سردردی رادر اصطلاح مردم به نام نیم سری یاد می نمایند. کلمه نیم سری از کلمات یونانی (هیمی) بمعنی نیم و (کراتیون) بمعنی جمجمه بوجود آمده است. تغییر رنگ روی از قبیل سفید شدن و یا برعکس سرخ شدن آن از منبسط شدن شرائین نمایندگی می نماید. در عین زمان خراب شدن تحریکات حس باصره، حس سامعه و شامعه پیشرفت می نماید.

اشخاص مریض در مقابل روشنائی مقاومت نداشته طالب محل تاریک ترمی گردد و در محل مذکور خاموشی کامل باید حکم فرما

فکر میکردم اینجا سرم از فرط درد می ترکمگر گردش در هوای آزاد

بعضی اوقات اشخاصیکه بمرض بالا رفتن فشار خون دچار میشوند از سردردی تکلیف زیاد دارند. سردردی در آنها بسیار قوی شده و تا اندازه بابلند رفتن فشار خون ارتباط دارد.

حمله سردردی در اشخاصیکه به بلند رفتن فشار خون مصاب می باشند بدون استفاده از دوا قابل علاج می باشد برای این مقصد لازم

در طرف يك ماء سبب پائین آمدن فشار خون می گردد. بعد از آن در صورت ضرورت شما میتواند از آن بانك استفاده کنید. چیزیکه مربوط به دارو هاست گفته میتوانیم که تعداد آنها بی شمار است. در اینجا غیر از داروهای راولفین يك تعداد دواهای دیگر برای پایان آوردن فشار موجود است مگر داروهای مذکور فقط به هدایت داکتر باید صرف شود.

تحقیقات نشان داده است که دختران جوان و زنان زیادتر به سردردی مصاب میشوند. در بعضی اشخاص سردردی از يك نسل به نسل دیگر بطور ارثی انتقال می یابد. برای جلوگیری از سردردی باید هر روزه در هوای آزاد گردش نمود، و غذای خویش را به ساعت معینه صرف کنیم.

است از چسپاندن خردل به پشت سر و یا در بین هر دو شانه استفاده کرد، و یا اینکه از حمام گرم استفاده کرد. این را هم باید خاطر نشان بسازیم که خوردن نان بی نمک

سردردی در اشخاصیکه بمرض پائین فشار خون دچار می باشند دارای خواص دیگری است. این اشخاص به صورت مرحله وی و یا بصورت بقیه در صفحه ۴۷

ازدوستان

از: «نزهت حسینی» نگاه

ای آنکه در نگاه تو رازی نهفته است
ای آنکه روی ماه تو ماه دومفته است
ای آنکه از محبت والیت گلشنی
عشق و امید و راز خود افشا میکنم

میگویم شلو؟

میگویم بخوان؟

میگویم بین؟

راز نهفته ام... رنگ خزانم...

ای خوبتر از همه ...!

قلبم گریختن از قلب دردگشتم چیزی نیافتم
قلبم بگریه باخودت هرچاروی پرو...

نه نه غلط گفتم از پیش من مرو از پیش
من مرو...

مواظبت

وقتیکه تنها هستیم باید مواظب افکار خود
باشیم.

وقتیکه با خانواده هستیم باید مواظب اخلاق
خود باشیم.

وقتیکه در جامعه هستیم باید مواظب زبان
خود باشیم. (مادام دواستال)

از همایون (افق پالیز) فریب خورده

زپیشم رفته ای جانا نمی آید به چشم خواب
سرشب تاسحر دارم زحجرت سینه بیتاب
چه شب های که در گوشم سخن از عشق میگفتی
فریب خوردم ای زیبا که داری چهره چون مهتاب
ندارم همدمی با خود به جز باران اشک چشم
ندارم یارو همدردی به غیر از قلب چون خوباب
قرار قلب من (ای بودو) رفت از کنار من
درین رویایی تنهایی بنده ساقی شراب ناب
کلی از آذونی وصل دردل داشتم اما!
امیدت مرد در قلبم تنها نقش شد بر آب

کوی دوست

یاد آن روز که منزلت ما کوی تو بود
همه جا رفته و گریه سراغ تو صدم
خال مشکین ترا بنده شدم روز ازل
درچمن سیر تماشای ریاحین کردیم
بسر کوی شیدان تو افتاد گلد
و هنر عقل و خرد بود رخ زیباست
روز و شب مصحف مائینه روی تو بود
در زبان همه وصف قد دلجری تو بود
از قضا خاطر آشفته گیسوی تو بود
پای هر گل که نشستیم درو بوئی تو بود
همه کی کشته از آن خنجر ابروی تو بود
دام دلها به قضا سلسله روی تو بود

نیست امروز (فروزان) بهلم آتش شوق

از ازل دل هدف تیر بلا جوی تو بود

(عبدالغفار فروزان)

گلبدن
بگو و صفت چنان در شعر گویم
چشمه گویم
سمنه گویم
کلاب و سترنگ گویم
بت شیرین ز قمر گویم
دور لغت را سمنه گویم
نسیم گویم
اگر گویم کی گویم بسزیا تر گویم
نیلانی چه سیم گویم
عسیر ز گلبدن گویم

از: ملک چین

شعر: ملک چین



همکاران و رفقایش هر صبح در آغاز کار با اخلاص دست های استاد را می بوسند ..



در طول حیات کار گری بحث يك آموزنده بران وصیمی شاگردانش رادهنمایی کرده است .

بقیه صفحه ۳۳

مردی نیم قرن ..

میگوید :

ساز چه ازگی ؟

میگویم :

ساز خودت ، از زندگی ات ، از گذشته ها ...

دستی به ریش کم پستی که در گونه هایش سنگینی میکند ، میکشد ، بعد آهسته آهسته شروع به حرف زدن میکند ، او میگوید :

... تو خو میدانی ... زندگی من همین است من همه چیز رادر همینجا دارم ، از همینجا دارم آن روز ها که من مکتب را رها کردم چهارده ساله بودم ، به مطبعه آمدم ، ماهی شانزده روزه ، برایم معاش میدادند ، از آن زمان تا حال ، که هفتاد سال از عمرم گذشته ، هنوز هم به مطبعه می آیم ...

می پرسم :

بدر آنوقت ، مطبعه چگونه بود ؟

خلیفه امان سرش را کمی نزدیک می آورد لبخندی می زند ، بعد میگوید :

بدر آن زمان که من به مطبعه آمدم ، فقط چند ماشین چاپ سنگی و یکی دو ماشین چاپ حرفی بود ... جنول ها و کتاب هارا ، بروی کاغذ می نوشتند و بعد با ترکیب مخصوصی ، آن را بکمک سیاهی و زرده تخم مرغ ، بروی لوحه های سنگ سپید ، کاپی میکردند ، بعد سنگ را بالای تخت ماشین های چاپ بسته می کردند و به این ترتیب کتاب ها و بعضی نشریه ها چاپ می شد .

زمانی رسید که ده پایه ماشین چاپ آوردند و در عوض چاپ های سنگی ازین ماشین ها کار می گرفتند .

او میگوید :

روز های رابا ددارم که بایکی دوشامگرد خود ، چهار پایه ماشین طباعتی را فعال نگه داشته بودیم و هنوز هم من باشاگردانی که دارم کار یکی از شعبه های حرفچینی مطبعه رابه پیش می برم .

می پرسم :

درستی درین سن و سال ، از کار خسته نمی شوی ؟

میگوید :

نه ... شکر چشم هایم هنوز می بیند و تنم نیروی کار را دارد پس چرا خسته شوم . از شاگردانی که درین راه تریه کرده ، می پرسم ، میگوید :

... گروهی از کار گرانی که همین حالا در مطابع مرکز ولایات کار می کنند ، این مسلک را از ازمین آموخته اند

میگویم :

زندگی ات چگونه می گذرد ؟ دستانت را حرکتی میدهد ، آنگاه میگوید :

خوب ... من روز هایم را از آن زمانی که مطبعه در چار دیواری کوچکی در باغ ارگ بود ، تاحال ، بداخل همین سالون های حرفچینی و چاپخانه می گذرانم و شب هارا ، درخانه ، بین فرزندانم ...

وقتی از فرزندانم می پرسم ، میگوید : من نه اولاد دارم ، بسیاری شان بزرگ شده اند دختر ها عروسی کرده اند و بچه ها ، بخود کار می کنند ...

میگویم :

چگونه عروسی کردی ، یعنی ... حرفم را قطع میکند ، میگوید :

می فهمم ، می فهمم چه می خواهی بگویی ، توحی مایر مرد هارا هم آزار میدی ، من عاشق نشده ام ، ولی عروسی کرده ام سه هزار افغانی خرج عروسی من شد و این پول در آن زمان برابر سی هزار افغانی امروز ، ارزش داشت ، آخر آرد سیر سه قران بود ... ازین پیر مرد زنده دل تشکر میکنم ، بعد از هم جدا می شویم و او در میان هیاهوی ماشین های طباعتی گم می شود و من برای تنظیم این گفت و شنود کوتاه ، بدفتر مجله می آیم .



ترجیح میدهد قب ل از ترک وظیفه شامبا باصرف جای همراهی شاگردان رفع خستگی نماید



کارگر فعال ، استاد وظیفه شناس در جمع شاگردانش که اورا چون پدر مهربان گرامی



مسجد جامع سلطان احمد: یکی از دومین مساجد معروف جهان با مینار های آن واقع استانبول.

در کنار امواج آرام مدیترانه

-۲-

ترکیا این شهر معروف را بدست آورده آنرا بنام استانبول و پایتخت عثمانی قبول کردند تا آنکه حکومت انا تارک بهمان آمده انقره بجای استانبول پایتخت جمهوریت ترکیه انتخاب گردید.

استانبول امروز یکی از مهمترین مراکز صنعتی، تجارتی و مواصلاتی ترکیه بشمار رفته همچنان استانبول مقر یو نورسترو بسیاری از مراکز علمی و کلتوری ترکیه میباشد سرکهای عمومی درست و اساسی بوده بزرگترین خط آهن شرق و غرب بنام انا تولی از همین شهر عبور کرده است از بندر استانبول قدیم کشتی های مسافر بردار و موتور کت ها، جهازات و غیره جانب بحیری باسفورس دایما در حرکت اند مرکز استانبول را شهر گفته بابازار های پراز امتعه مختلفه احاطه کرده است. نفوس بلدی این شهر در حدود سه میلیون میرسد.

ورود به استانبول توسط قطار یا موتور دربر

مهمه جهان و پشتو سرویس دارد. استانبول یکی از جمله قدیمترین شهر های جهان بشمار میرود که در چارهای پر جمعیت مهم جهان قرار گرفته است این شهر تاریخی و مهم اروپایی و آسیایی در سال ۶۶۰ ق.م. بنا گردید و آنرا فرمانروا یانش بنام بیزانتین یاد می کردند چرخ زمان و خرابی های مسلسل این شهر شکل خرابه را بخود گرفت تا آنکه قسطنطین بزرگ آنرا دو باره آباد ساخت و در ۳۲۴ عیسوی پایتخت امپراطور روم قرار داده شده و با اسم روم جدید مسمی گردید ولی بعدا به بیزانسیوم و بلاخره قسطنطنیه بول یعنی شهر قسطنطین یا قسطنطنیه معروف گردید.

این شهر قشنگ در ۴۳۹۵ پایتخت امپرا طوری روم شرقی انتخاب گردید و موفقیت های بیشتری را در زمان حکومت تیود و زیوش دوم بدست آورد که منجمله تعمیر دیوار جنگی از آن وی میباشد. بلاخره در ۱۴۵۳



یکمده از هنر مندان تیاتر

تولیدات کوچی ها ارزش بسزایی داشته خریداران زیاد دارند با وجود حیات اروپایی و پشرفت قابل ملاحظه ای ترکیا (مخصوصا کهن سالان) لباس عنعنوی و ملی خود را ترک نکرده و دایما ملبس به آنند. ترکیا قدیمانه داشته موهای سیاه و اکثرا مردان دارای بروت های تیز و برجسته میباشد زنان ترکی در حسن و زیبایی خویش ممتاز اند رقص ترکی که بیشتر جنبه عنعنوی دارد از مشهور ترین رقصهای جهان محسوب میشود رادیو انقره بر علاوه نشرات داخلی بزبانهای

حیات اروپایی روانند

قسمت دوم شهر استا نبول که بنام (آلاتا) یاد میشود محل سکونت فرانسویها وایتالو وپا بوده تاجر انشان در نزدیکی بنادر اقامت دارند در این قسمت پل معروف آلاتا بالای دریا تعمیر گردیده است حرکت عابرین و تردد موتر ها بالای این پل زیاده است رستوران ها، دکاکین تبتگ داران، دفاتر و همچنین عده زیادی از مسافران که دایمادر حرکت اند دیده میشود در جوار پل مذکور آواز های دلخراش آهن و سامانهای آهنی که از بندر حمل و نقل میشود آرامی شهر را ناشام برهم میزند و شام پل مذکور شکل دیگری را بخود می گیرد که یگانه محل تفریگاه مسافران بشمار میرود درین پل واستیشن بندر جمع وجوش مردم تانیمه های شب ادامه داشته سپس بارها ورستورانهها شروع به فعالیت کرده علاوه بر انواع خوراکی لذیذ و کبابهای تندوتیز میوه جات، شیرینی به مشتری ان عرضه و تا نیمه شب جمع غفیری از مردم در آنجا دیده میشود.

در تحت پل قایق های مقبولی توقف و قندیل های تیلی روشن و مشغول بریان کردن ماهی میباشند آنها مراجعین زیادی دارند خریداران دور گرایی بزرگ شان حلقه بسته گرمای گرم ماهی بریان شده مورد ضرورت خود را در کاغذ پیچانیده اخل می کنند هرگاه کدام کشتی

بقیه در صفحه ۵۷

وی را مجبور میسازد تا از امتعه وی دیدن کند چلی بازار که سراسر دوکانهای جواهر فروشی و زر گریست که مملو از طلا، سنگهای قیمتی، جواهراتی است که چشم بیننده خیرگی میکند تماشای بازارهای استا نبول که طول آن به چند کیلو متر میرسد فراموشی ناشد نیست.

غروب آفتاب در بحیره مارمورا با آسمان نیلگون و مینار های طلایی مساجد یکی از زیبایی های خاص قسطنطنیه میباشد کوچه های تنگ و نشیب دارای شهر، ساختمانهای

سرزمینی که قاره ها را بهم وصل میکند ترکیه یادروازه آسیا

خاص از خود دارد و بناهای عجیبی نامگذاری شده اند مثلا یکی ازین کوچه ها بنام (کوچه بادام شیرین) یاد میشود. برای اینکه بازار های رنگین، جاده های پراز موتر و حیوانات باربر مردمان مختلف جهان رسم و رواج خاص این شهر را خویش مشاهده کرد، بهتر است که آنرا عکاسی و فلمبرداری رنگی گره زیر این خصایص را کمتر میتوان در سایر کشور هایافت. شکل شهر در حال تغییر بوده و این تغییر بیشتر بسوی غرب شهر میباشد و بسوی

فروشنده مشغول اند بر علاوه بازار های قشنگ درین شهر تاریخی مشهور ترین و مهمترین آثار تاریخی نیز وجود دارد که هر کدام از خود شهرت جهانی دارد از قبیل کلیسای قدیمی (زکاوت مقدس) مسجد معروف ایاصوفیه که عالی ترین مهندسی بیژان را معرفی میکند، موزیم، قصر سلطان، مسجد جامع آبی سلطان احمد باشی مینار های آن که در بین مساجد جهان بشمار می رود، فواره سلطان احمد قصر سونکن، مینار قسطنطنیه، مسجد جامع سلیمان و دیگر آثار تاریخی که نمایندگی

از مهندسی و کلتوری عالی اسلامی را می کنند همه درین شهر گرد آمده اند. در کوچه ها و بازار های این شهر غالمغال خرید و فروش امتعه دیده میشود و هرکس کوشش دارد تا امتعه خود را زود تر و بیشتر بفروش برساند اینجاست که از رقابت زیاده آوازی بلند امتعه و قیمت مذکور را مسلسل اعلام می کنند مخصوصا اطفال این مشاغل را به عهده دارند. هر دکاندار کوشش دارد تا مشتری بخود جلب نماید و حتی گاه از آستین وی محکم گرفته

جمعیت ترین نقطه ای قسطنطنیه قدیم در نزدیکی قصر معروف سلطان در ناحیه جالاتا پیاده میشوند و گسائیکه توسط کشتی باین شهر سفر میکنند برکنار خلیج (کنج طلایی) پیاده میشوند.

استیشن قطار قدیم که از پرجمعیت ترین مراکز این شهر میباشد در نزدیکی دوپسل معروف قرار دارد.

استا نبول دارای دوپل معروف و بزرگی میباشد که بنام پل اتا ترک و جالاتا یاد میشود جالاتا یکی از پرجمعیت ترین پلهای جهان بشمار میرود عرض پل بچهار حصه تقسیم شده از صبح صادق تا شام تاریک زنجیری از مارکهای مختلف موتر های جهان بالای آن در حرکت اند در دو کنار پل ایستگاه های کشتی ها، موتر و موت و قایق ها با عده ای از ماهیگیران جمع، انتظار سیاحین و مراجعین را میکشند علاوه بر آن در کنار های پل مذکور عده زیادی اشخاص دیده میشوند که باتبتگ ها و تگری های پراز میوه جات و سبزیجات نشسته اند و علاوه بر آن ماهیزی و شیرینی پزی دهر گوشه و کنار آن دیده میشود علاوه بر اینکه پل مذکور پراز حمام است مرکز خوب تجارت نیز بشمار میرود این قسمت شهر بالای تپه ای واقع و توسط دیوار جنگی احاطه شده است که از طرف بحیره دخول در آن ناممکن است.

زنان اکثرا در کار های صنایع دستی و



هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-

خواند یه :

«ژان» به خانه دو ستش «بیتی» می آید. «بیتی» او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی میسازد. در ضمن این معرفی «ژان» آشنا میشود بر نارد بعد از گفتگو با ژان از وی خواهش میکند که به با «برنارد» دوستی صمیمی بیتی خونه اش برود. اما ژان این خواهش را رد میکند. و اینکه بقیه داستان



این آواز بلند میسوز: «بیتنی و فیول»



ساعت چند است؟

ده بجو، دخترک!

ملین است از روحیه ای که در لب
در تقابلی دوست مان نمودی
چیزی بگوئی؟

۳۷

هیچ چرا؟



«بیتنی» با تنگنای معروف میسوز

بگیر شکم این ناف را بخور!

من ازت یک سوال کردم.



او تکلیف کرد، گفت که تو سوزده اش کردی.

درست است، خوب، دیگر چه گفت؟



تو باید به او علاقه نشان بدهی، من او را
خوب میبینم...



چرا؟ به یک پسر مثل جارج، نیایم
نه، گفت.
من به منظور عادت گرفتم.



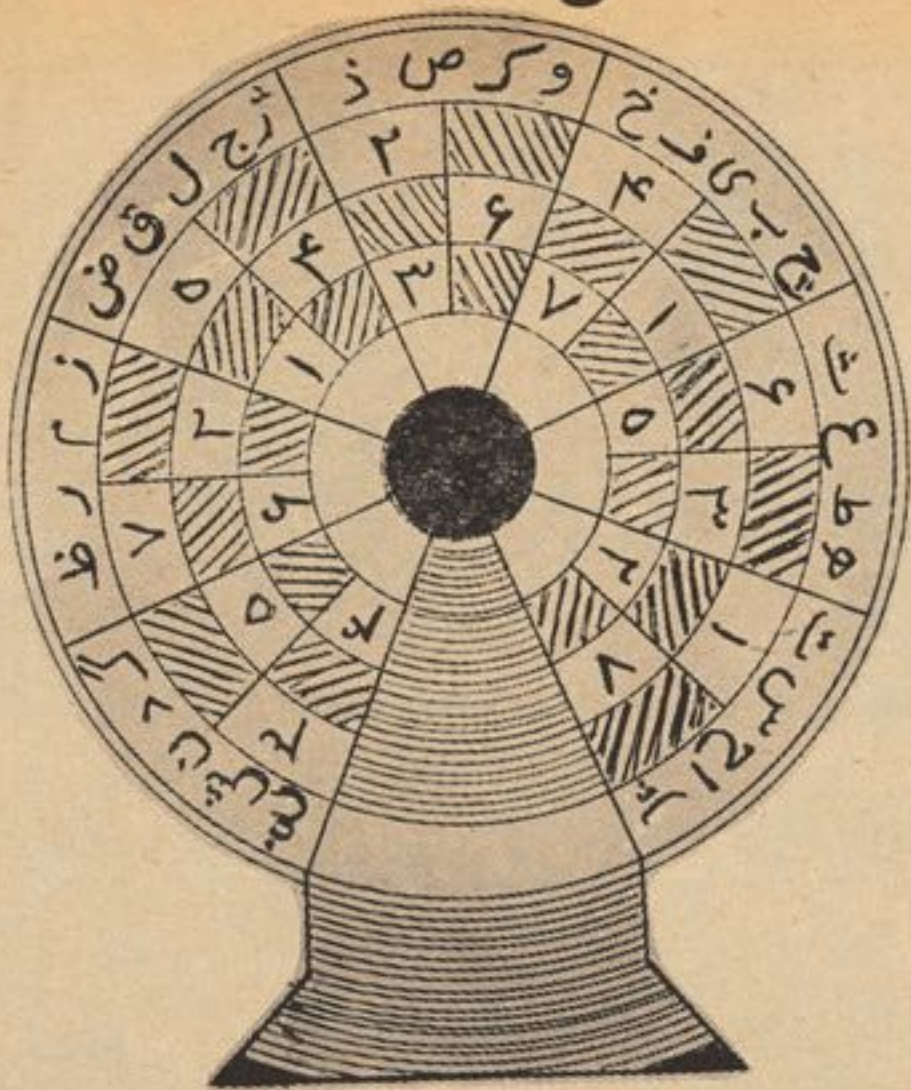
گفتم که از تو دعوت کرده بودم، نیایم
بروی، اما تو رد کردی.

من هیچگاه عاشق ندانسته ام. رو کنی؟



تکلیف این موضوع خیلی مشکل است. من
به تنگنای و مشکلات تربیه و پرورش شده ام
و قریب دانستم حق انتخاب من یک زن و
ما دلام، مردم را اینا فتم که لا این عسوة

فال حافظ



ترتیب از: ص، بهنام

خوانند گان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیری به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا نهم). در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلا روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوط به این حرف دیده می شود عدد «۷» را اختیار نموده اید. باید به یست مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.

مجبور بود هر ترتیبی میشود باید کاغذهای لیمویی با چترک های سرخ را روی دیوارهای اتاقش نصب نماید کمبود آنرا میشد بارتنگ دیگری که در مغازه موجود بود بپوشاند. هر چه بود شد برای اینکار مبلغی بیشتر از نرخ آن تادیه کرد ولی کاغذ مورد نظر را بدست آورد.

او ترمیم اتاق ۱۵ متر مربعی خود را که نه روز یعنی از ۱۳ جولای تا ۲۱ جولای نیز تحمل نمود با وجودیکه این کار را ممکن بود در دو روز هم انجام دهند.

نمیدانم کدام خانمی با اطفالش در خانه او شب را گدشته اند بود و بالاخره اولگاباردیگر نامه ای در دست نزد من آمد و شکایت کرد که همین امروز تمام کاغذها را از روی اتاق جار و زدم زیرا اطفال مهمان آنها را از دیوار جدا کرده بود و به عنوان اینکه ساعت تیری می کند و دیوار هارا پاک می نماید ذره ای از کاغذ هارا در دیوار باقی نماندند. شاید هم اینکار را از روی بدبینی و حسادت کرده باشند. و بمن گفت:

حالا شما میدانید که یک ترمیم چقدر وقت

اعتراض کردم و گفتم: سازین چه بهتر! برعکس تصور شما اکنون میدانید چگونه با مشکلات مبارزه کرد و اعصاب خود را آبداری کرد. یک شناسایی با مدیریت های مغازه ها و ادارات مختلف حاصل نمودی. همین حال شما وضع شایسته ای دارید و اینطور معلوم میشوید که بکلی از زندگی راضی هستید.

آشنایم چهره اش را در آئینه دیدو به حقانیت بسختی یقین حاصل نموده تبسم شیرینی کنج لبانش نقش بست.

اما باید خاطر نشان کنم که اینچنین خوشبختی تنها برای اولگا میسر شد. دلیل آن خیلی ساده است زیرا او دارای ارگالیزم و اعصاب آهنین است..

ژونلون



جینا لولو هنوز از زیبایی و طراوت جوانی بر خود دار است

بقیه صفحه ۲۱

جینالولو

زن در امریکا آنقدر مهم و آنقدر خود خواه است که فکر میکنند میتوانند همیشه بدون مرد زندگی کنند قدرت زن در امریکا بحسب است که گویا مساوی با مردان است.

در اروپا مرد آقا است وقتی مرد قدرت را بدست داشته باشد آنگاه زنان بیشتر زن اند به این معنی که زنان تصورات مردان را در مورد خود خراب نمیسازند ضعیف و بعضا احقرانه عمل میکنند و این راهی است توجه مردان را بطرف زنان می انگیزد.

جینا داد و در این وقت جینا ۲۰ سال داشت. هوار هیوز جینا را در بیکنی دیدو دیری نیاید که جینا در یک امتحان اکتربسی در ه لود اشتراک کرد. فلم های عمده ای که جینا در آنها ظاهر شده است.

ترایزد در سال ۵۵، نوتردام دی پاریس سال ۵۶ برهنه در جهان پروسال ۶۱، بونا سیرا و خانم کمیل سال ۶۸ لولو پانزده جایزه را برده است. جینالولو بر یجیدا باری به یک راپورتر امریکایی گفته بود.

بقیه صفحه ۳۶

اعصاب آهنین

برایش وعده ترمیم خانه میدادند او مبلغی را که خریده بود و در دهلیز گذاشته بود تا پس از ترمیم به محل مناسبی آنها را بگذارم ولی راه او را بکلی مسدود ساخته بود و همسایه ها مجبور بودند برای اینکه به خانه های شان از روی میل اولگار دشوند اولگا درین وقت سال که رخصتی خود را گرفته بود تا به ترمیم خانه اش بپردازد همه روزه بعضی

اینکه مرخصی اش را به محل دیگری مسافرت کند و چند روزی را خوش بگذراند در اتاقش منتظر بود تا چه وقت کاغذ های ۱۳ و گلکار های ماهر از اداره گلکاران سر میرسند. بالاخره به هر ترتیبی بود کاغذ ها یش را تبدیل کردند. ولی البته بایدست آوردن کاغذ های مطابق ذوق و فرمایش اولگا نمی ۱ ز حوصله اش رانیز از دست داد. فرق نمیکرد که کاغذهایش کهنه بود، چه باید میکرد کاغذ های جدید در مغازه نبود. قدری هم نظر به فرمایش کمتر بود اما فرقی نداشت اولگا



جینالولو از غذاهای تندخوشش می آید.

صفحه ۴۴

فال حافظ

۱- سر فرازم کن شبی از وصل خودای نازنین
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع
۲- هزار دشمنم از میکنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم پاک
۳- تویی که خوبی ز آفتاب و شکر خدا

که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل
۴- از لبایت خودم این نکته خوش آمد که به جور
درس گوی تو از پای طلب نشستیم
۵- چو شاهدان چمن زبردست حسن تواند

کرشمه بر سمن و جلوه بر صنوبر کن
۶- عمر بگذشت به بیخا صلی و بلهوسی
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی
۷- یارب این آینه حسن چه جوهر دارد
که در او آه مرا قوت تاثیر نبود

۱- هر آنکس را که در خاطر ز عشق دلبر باریست
سپیدی گو در آتش نه که دارد کار و باری خوش
۲- می دو ساله و محبوب چارده ساله
همین بس است مرا صحبت صفیر و کبیر
۳- مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت

به تما شای تو آشوب قیامت بر خاست
۴- ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا
۵- درویش نمی پرسی و ترسم که نباشد

اندیشه آمر زش و پروای نوابت
۶- بلاگردان جان و تن دعای مستمندان است
که بپندخیز از آن خرمن که ننگ از خوشه چین دارد
۷- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
برجای خار هجران صبر بلبل با یدش

۱- دل کز طواف کعبه گویت وقوف یافت
از شوق آن حریم ندارد سر حجاز
۲- بوی بپود ز اوضاع جهان می شنوم
شادی آ ورد گل و باد صبا شاد آمد
۳- بعد ازینم چه غم از تبرکچ انداز حسود

چون به محبوب کهان ابروی خود پیوستم
۴- از چشم زخم خویش مبادت گزندان آنکه
در دلبری به غایت خوبی رسیده ای
۵- چو گل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت کن

که فارون را غلطها داد سودای زر اندوزی
۶- خوش هوا بی است فرح بخش خدا یا بفرست
نازنینی که به رویش می گلگون نوشیم
۷- گوشوار زرو لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گل ران است نصیحت بشنو

۱- کوکب بغت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم
۲- وفا کنیم و علامت کشیم و خوش باشیم
که در طر یقت ما کما فریست رنجیدن
۳- گرچه میگفت که زارت بگشیم می دیدم

که نهانش نظری بسامن دلسوخته بود
۴- تاجند همچو شمع زبان آوری گنی
پروانه مراد رسید ای محب خموش
۵- دیده بدبین بیوشان ای کریم عیب پوش

زین دلیریا که من در کنج خلوت میکنم
۶- تشنه باد به راحم به زلالی دریا
به امید که درین ره به خدا میداری
۷- تخم وفا و مهر درین کهنه گشتزار
آنکه عیان شود که بود موسم درو

۱- فتوی پیرمغان دارم و قولی است قدیم
که حرام است می آنجا که نه یار است ندیم
۲- زلف دلدار چو زینار همی فرماید
برو ای شیخ که شد بر تن ما خرقه حرام
۳- نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستتر دارند

جوانان سعا دهمند پسند پیر دانسا را
۴- دلت به وصل گل ای بلبل سحر خوش باد
که در چمن همه گلها تک عاشقانه تست
۵- طبیب عشق مسیحا دم است و مشق لیک

چو درد در تو نبیند گسرا دوا بکنند ؟
۶- زاهدانما سلامت بگذر کاین می لعل
دلو دین میبرد از دست بداندان که می رس
۷- دل حافظ که به دیدار تو خورگ شده بود
ناز پیر ورد وصال است مجو آزارش

۱- چرخ برهم زنم از غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
۲- هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت
تا آشنای عشق نسیم ز اهل رحمت
۳- خواهم شدن به بهستان چون غنچه بادل تنگ

و آنجا به نیکنامی پیرا حتی دریدن
۴- ساعتی ناز مفرها و بگردان عادت
چون به پرسیدن از باب نیاز آمده ای
۵- پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدرای

که صفایی ندهد آب تراب آ لوده
۶- در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت
جز این قدر که رقیبان تشنه خو داری
۷- حافظ هر آنکه عشق نور زیند و وصل خواست
احرام طوف کعبه دل بسی وضو بیست

۱- ز خوف هجرم ایمن کن اگر امید آن داری
که از چشم بداندیشان خدایت در امان دارد
۲- صوفی که بی توبه زمی کرد بود دوش
بشکست عهد چون در میخانه دید باز
۳- چشمم برای ساقی و گوشم به قول جنگ

فالی به چشم و گوش درین باب میزد
۴- اگر چه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری
به تیره غمزه صیدش کرد چشم آن کهان ابرو
۵- شدمم خراب و بدنام و هنوز امیدوارم

که به همت عزیزان برسم به نیکنامی
۶- راز درون پرده زردندان مست پیرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
۷- ساقی بیا که عاتق غیم به مزده هفت
با درد صبر کس که دوا میفرستمت

آنچه می جستم آنرا بدست خواهم آورد، تا چند روز دیگر کاری هم می یابم و آنگاه... شاید چیزهای دیگری هم در دل داشت ولی فکری باز او را بخود مشغول کرد و تادیس زمانی همانسان به تاریکی هانگریست و باخود اندیشید، وقتی میخواست رویش را برگرداند دیوانه وار فریاد برآورد.

— یافتم، یافتم، دیگر احتیاج به چیزی نخواهم داشت... —

• • •

مردی در حالیکه دستمال سیاهی را بر سر گردنش پیچانده و بجز چشمهایش که آنهم در برتو چراغهای که بر سر دروازه منازل روشن بود میدرخشید دیگر شناخته نمی شد به پیش سوی هدف معینی گام برمیداشت سکوت کشنده و درد زایی بر همه جا سایه افکنده و آواز بای مرد که بر فها رامی فشرده این سکوت را درهم میشکست.

راه دور و درازی را درین سردی و بارندگی پیموده و خیلی خسته و در مانده می نمود، چند قدم دیگر هم پیش رفت و در خم کوچه یسی چرخید، مثل آنکه بهدف خود نزدیک شده باشد از سرعت گام برداشتن کاست و پس از طی کردن فاصله کوتاهی وسط کوچه ایستاد و بر فهای سرو لباسش را تکانده به آسمان پوشیده از ابر که چون بخت تیره بختان مینمود نگرست و دانه های برف بسرعت یکی پشت دیگر برویش غلتیدند و او ناگزیر دوباره سرش را پائین گرفت و همانجا خاموش ایستاد، چیزی بغاظرش آمد و شک و تردید برداش خانه کرد، لحظاتی پشت سر هم می گذشتند و او آهسته و بی صدایش می رفت اطرافش را از نظر گذشتاند و بعد در حالیکه از شدت سرما و هراس میلرزید بسوی دروازه ای نزدیک شد.

بیدرتک دستهایش در جیبش فرو رفت و کلیدی را بیرون کرد، باعجله آنرا در حالیکه به دو طرف خود نگاه میکرد وسط سوراخ قفل گذاشته از سوئی به سوئی چرخاند و آوازی از آن برخاست.

او نفس عمیقی کشید:

— «شکر باز شد، خدا یاشکر»

در گشوده شد و او با آهستگی روی میان حویلی را نگرست و بعد بامتنهای احتیاط و خجوشی پا بدرون گذاشت و با قدمهای شمرده به پیش سوی ارسی یکی از خانه ها گام برداشت، لحظه بعد مقابل ارسی بی رسید و با دست فشاری به آن داد.

— «آه، ارسی باز است»

مردی میان انبوه غابرین در حالیکه یغن شاریده بالا پوشش را بالا کرده بود بشتاب گام بر میداشت پس از سپری شدن ذقایق چند آواز پای او بروی زینه های تنگ و تاریک، سکوت دهلیز را در هم شکست و صدا تادور دست ها دویدرهای اتاقها همه بسته بودند و او کلید را از جیبش کشید، کلید میان قفل سیاه رنگی چرخید و در گشوده شد، او به آهستگی با بدرون اتاق گذاشت.

چشمش به منقلی افتاد که وسط اتاق قرار داشته و مملو از خاکستر بود اما باز هم چشمش چیز دیگری را میان اتاق می یابید و در پاکت بزرگ کاغذی توجه اش را بخود جلب کرد:

— «شاید از ذغال دیشب چیزی باقی مانده باشد»

آه سردی از اعماق قلبش برخاست:

— «اینهم ذغال ندارد، امشب باید درین اتاق بخوابم»

پاکت کاغذ را بدور افکند و خنده تلخی میان لبهایش دوید در اندیشه یی فرو رفت چیزی را بغاظر آورد و اشکها گرد چشمانش چرخیدند و به آهستگی روی گونه های لاغرش لغزیدند.

سرش را پائین گرفت و بادستمال چرکین به پاک کردن اشکهای خود مشغول شد دوباره سرش را بلند کرد و سوی ارسی براه افتاد و در آنجا نزدیک میز رنگ و رو رفته یی که چند جلد کتاب و چند ورق کاغذ بروی آن افتیده بود ایستاد و دیده به بیرون دوخت، برف تازه شروع به باریدن کرده و دانه های سپید آن یکی پشت دیگر از بالا فرود می آمدند، دیری به بیرون نگاه کرد، تنه اش بروی پاهای ناتوان او سنگینی کرد و روی چوکی چوبی که نزدیک میز قرار داشت نشست و کتابی را بر داشت، صفحات کتاب یکی بعد دیگر برگشتاند، توجه اش را عنوانی بخود جلب کرد و سرش را پیش آورد تا ببیند چه نوشته اند.

هوا تاریکتر شده میرفت و باریدن برف هم بر شدت خود می افزود او از جایش برخاست و چراغ اتاق خود را روشن کرد و دوباره به جی خودش برگشت، مثل آن بود که هیچ احساس سردی و گرستگی نمی کند، تمام حواسش متوجه خواندن آنچه در کتاب و بروی میزش بود، شده و همه چیز را از یاد برده بود، معلوم نبود ساعت چند شب را نشان میدهد ولی وقتی او میخواست کتاب را ببندد و شاید آنچه خوانده بود در ذهنش تاثیر باوژی داشته از ارسی به تاریکی های بیرون نگرست و با خود گفت:

— «آه که هوا چقدر سرد است اما بپر حال

نوشته محمد ابراهیم (سابق)

در

غبار

اندیشه

ها

آنروز آسمان پوشیده از ابر، مانند دل های آکنده از غم، بر ازنخ و لال بود و باد سردی میوزید، انتظار میرفت که برف بیارد.



وقتی میخواست آنرا بکشد صدایی از آن برخاست که بیشتر به ناله‌یی می ماند، وی خودش را به کناری کشید و لرزه محسوسی سرا پای او را فرا گرفت.

مگر نیروی تنگ و موهومی که بر تارو بود او را فکند بود و او را واداشت تا از راه ادری بدخل خانه پاگذارد.

اتاق هم چون گوری دهن گشوده و هیچ کس در آن وجود نداشت. او در تاریکی این اتاق نفسش را در سینه حبس کرد و به جستجوی چیزی پرداخت.

صدایی در دهلز خانه پیچید:

کیستی...؟ کی بود...؟

خاموشی شب باز هم برای لحظی بر همه چیز حکمفرما شد و صدایی پاهم در دهلز خاموش شد و او در حالیکه صدای ضربان قلبش را خودش می شنید خود را در گوشه اتاق پنهان کرد.

تأدیر زمانی او همانسان در گوشه اتاق تاریک پنهان بود و در حالیکه چیزی بدست نیامده بود بانو میدی میخواست دو بساره از کلکین بروی حویلی فرود آید و راه منزل خود را در پیش گیرد که صدایی او را تکان داد:

ایستاده باش... ایستاده باش!

او در حالیکه خودش را بر سر دوراهی تنها و درمانده احساس میکرد با خود تصمیم گرفت فرار کند و هنوز دو قدم به پیش نگذاشته بود که صدای شلیکی به گوشش رسید و احساس کرد چیزی در پشتش اصابت کرده خواست باز هم فرار کند و خود را رانجات دهد، احساس کرد وجودش دیگران نیروی راندارد، احساس کرد تعادلش را از دست داده احساس کرد دیگر پلکهایش بر روی دیدگان او سنگینی می کنند، فکر کرد نفسش بند شده و دیگر نمیتواند براحت نفسی بکشد، میخواست فریاد برآورد احساس کرد آوازی از او بر نمی خیزد، باز هم تلاش کرد فریاد بکشد و اینبار با فریاد خودش که در گلویش خفه شده بود از خواب بیدار شد.

خودش را تنها در اتاق سرد و خاموش در حالیکه بروی چوکی به خواب فرو رفته باز یافت و نفس و براحتی کشید.

بقیه صفحه ۳۷

چرا سردرد همیشه می آید؟

که اگر سردرد پایان کنیم و یا آن را دور بدهیم. این موضوع را چنین شرح داده می توانیم که درین صورت جریان خون از کامه سر به مشکلات زیادتری دچار میشود. فشار خون در شرائین درین حالات پائین بوده مگر در وریدها فشار زیادتر میباشد.

سردردی هائیکه دارای شدت متوسط باشد بصورت دوامدار و تکراری در بعضی اشخاص پیدا میشود. بالعموم این قسم سردردی ها مربوط به شدت و زیادی کارهای دماغی است که در وسط و یا ختم روز کار ظاهر میشوند بعضی

نکردن فعالیت قلب پیدا میشود. این قسم سردردی های شدید تر بالعموم در اثنای صبح فوراً بعد از بیدار شدن پیدا میشوند. زیرا درین مدت بسیار مدید که انسان در سطح افقی خواب می نماید جریان خون وریدی از کامه سر «جمع» به مشکلات حرکت می نماید. درین شرایط سردردی با صداهای و سنگینی های حس شامه همراه میباشد. روی انسان سردرد رنگ آبی را بخود می گیرد و پلکان پائین آن پندیدگی پیدا کرده و شرائین غشای خارجی چشم ورم می کند. سردردی وقتی بسیار شدید میشود

دایمی سستی و کسالت را حس کرده، بسزودی خستگی احساس می کند و سرچرخش برای شان پیدا میشود. این دردها فقط از اثر کفایت نکردن خون به مغز سر بوجود می آید. درد سر هائیکه از اثر متضرر شدن شرائین مغز سر پیدامی شود دارای عین خواص میباشد. این قسم دردها نه فقط در حمله نوبتی درد های مفاصل شدید میشود بلکه در جریان سستی بودن روماتیسم نیز شدت پیدا می کند. فشار خون درین شرایط پائین و یا نورمال است و یا اینکه از اندازه نورمال پائین میباشد.

سردردی همچنان با بستگی خون در وریدها نیز ارتباط دارد. بسیاری قسمت آنها دارای خواص روحی است و این تکلیف در اثر کفایت

شماره ۴۸

اوقات یکی از علایم اولی آن تصلب شرائین مغز می باشد یا پیشرفت تصلب شرائین سردردی اغلباً در شخص مذکور پیدا می شود. درین شرایط خواب نورمال خراب شده و با اندازه لازمه سنگین نبوده خواب آرام نداشته و بارویا های مخصوص همراه میباشد. با گذشت زمان احساس ضعیف شدن دیده شده و سپس خراب شدن قوه حافظه گردیده و به فراموشی زیادتر عادت می گیرد.

بعضی سردردی ها که از اثر تصلب شرائین بوجود می آید با صدا ها و آواز های درس همراه میباشد. تحلیل و تجزیه خون شخص مریض نشان داده است که اندازه کلسیون در خون زیاد میشود.

سازگاری

م. روحانی

مشاهیر علم و ادب

در این کلیشه فشنگ که توسط یکی از همکاران بانوق ما یناغلی صالح محمد کسار ترتیب شده است پروانه زیبایی را در میان چند گلبرگ می بینید که روی هر گلبرگ یکی از حروف الفبا نوشته شده و اگر دقت بفرمایید و هر چند تا گلبرگ مشابه را در کنار یکدیگر بگذارید خواهید دید که اسم یکی از مشاهیر علم و ادب بصورت پراکنده بروی آنها ثبت است.

کاری که شما باید بکنید اینست که با دقت نظر گرفتن شرح حال مختصری که از بزرگان موصوف در اینجا می آید اسم آنها را تشخیص داده برای ما بنویسید و اگر نتوانستید هفته آینده جواب صحیح آنها در همین صفحه خواهید خواند.



۱- این نویسنده شهر در سال ۱۸۶۶ میلادی متولد شد و در ۱۹۴۴ دیده از جهان فرو بست.

تحصیلاتش در رشته تاریخ بود ولی به ادبیات علاقه فراوان داشت و به همین سبب به نویسنده‌ی روی آورد، ولی نمایشنامه هایش با شکست روبرو گردید و او به تهیه شرح حال و بیوگرافی بزرگان جهان اقدام کرد و به اوج شهرت رسید و جایزه ادبیات نوبل را بدست آورد. در اواخر دلبسته عرفان شرق شد و ضمناً از طرف ایران گمانی و غیر مشهور هند بشمار میرفت.

۳- این دانشمند نامی در سال ۳۷۰ هجری قمری به جهان نهاد و مقدمات علوم را نزد پدر آموخت، ضمناً در محضر دوسه تن از اساتید به آموختن دانش پرداخت، اما بزودی از آنها

بی نیاز شد. او در طب و ریاضی و بخصوص فلسفه از نوابغ دنیا بشمار می رود و کتابهای بسیاری از وی باقی مانده است که تا چندین قرن پس از وی در شرق و غرب مورد استفاده دانشجویان بود و هنوز هم اهمیت آنها در جهان دانش محفوظ است و فائش را بسال ۴۲۷ نوشته اند.

۳- این نویسنده معروف، بزرگترین زمان نویس نیمه اول قرن حاضر بشمار می رود، وی در ۱۸۷۴ میلادی بدنیا آمد و بعد از چند سال عضو کالج فزیکدانها شد، شعر نیز میگفت اما در نوشتن داستان کوتاه یکی از اعجوبه های جهان ادبیات محسوب میشد آثار زیادی از او باقی مانده که مخصوصاً از آن میان حاصل عمرش برای نویسندگان تازه کار بهترین راهنما بشمار می رود.

۴- این دانشمند که خدماتش نسبت به جهان دانش فراموش ناشدنی است در سال ۲۸۷ قبل از میلاد متولد شده است وی در علم مکانیک نابغه روزگار خود بشمار میرفت و هم اکنون فورمولهایی که او مبتکر آنها بوده در همه جای جهان بقوت و اعتبار خود باقی است، از کارهای معروفش کشف و سنجش وزن مخصوص اجسام است.

پاسخ دهنده گان

در دوسه هفته گذشته پاسخهای فراوانی به پرسشهای این صفحه رسیده است که متأسفانه اکثر آنها یا ناقص بوده یا غلط ولی اشخاص ذیل به دادن جواب صحیح موفق شدند پیغله رعنا حافظی از پروان مینه، شیر احمد و نصیر احمد از زنده بانان، سلطان محمد مشقانی از چاریکار ابولقاسم کتاب دوست، محمد علم حزین، سید احمد، شفیقه از وزارت زراعت و آبیاری، سید نصرالله فارغ التحصیل لیسه انصاری، عبد الجبار از بیل سوخته، محمد نعیم محمد کریم و محمد عظیم از باغ بالا و فیض احمد آتشی از فابریکه بوت آهو.

معمای منظوم



این هم معمایی ساده بنام (شمس) است که با اندکی دقت می توانید طرز استخراج آنها پیدا کنید.

اول شام و میان چمن و دامن
نرمس

هر که این راز بدانست ادیب
است و مهیندس

از حساب چه میدانید؟
یکی از خوانندگان یک عدد هفت

رقمی را بر یک عدد سه رقمی تقسیم کرده بود ولی اتفاقاً بعبت چیه شدن جای تمام اعدادی که در عملیه تقسیم نوشته شده بود باستثنای ۴ عدد (۴) مغشوش گردید و خواننده نشد حالا این خواننده از شما کمک میخواهد تا به

کمک هوش خود از روی همین ۴ عدد اصل صورت عملیه تقسیم را که مورد ضرورت او می باشد پیدا کنید، آیا ممکن است به او کمک نمایید؟

ژوندون

سرگرمی ها

باقی مانده را حدس بزنید

از دوست خود بخواهید تا تعداد دلخواهی چوب گوگرد یا تکه باریک یا چیز دیگر بردارد و آنها را در دو قطار بچیند بطوریکه قطار اول یک عدد کمتر از قطار دوم باشد، البته شما در موقع چیدن دانه نباید آنها را ببینید.

آنگاه به او میگویید از قطار دوم تعدادی را بردارد، این تعداد را شما باید معین کنید، مثلاً هشت عدد یا پنج عدد.

بعد از آنکه پیشنهاد شما را انجام داد، بگویید تا معادل دانه هایی که در قطار دوم باقی مانده است از قطار اول بردارد.

وقتی که این پیشنهاد شما را هم انجام داد، بگویید دانه های باقی مانده قطار دوم را بردارد در این وقت شما بدون اینکه از تعداد دانه ها مطلع باشید، می توانید حدس بزنید که چند دانه در قطار اول باقی مانده است.

چگونه میتواند حدس بزند؟

فقط از عددی که ابتدا پیشنهاد کردید تا بردارد، یک عدد کم کنید، باقی مانده آن مساوی تعداد دانه های باقی مانده در قطار اول است.

مثلاً فرض میکنیم که دوست شما ۲۵ دانه چوب گوگرد را در دو قطار ۱۲ تایی و ۱۳ تایی چید و شما هم گفتید ۴ دانه از قطار دوم بردارد، باقی مانده آن ۹ دانه میشود که چون معادل آن از قطار اول بردارد، در قطار اول سه دانه باقی میماند که یک عدد کمتر از تعداد پیشنهادی اول می باشد.

برای دفعات دیگر که این سرگرمی را تکرار میکنید، باید تعداد دانه هایی را که در ابتدا بی باید بردارید، کمتر یا بیشتر از آنچه در نوبت اول گفته بودید تعیین کنید تا دوست شما متوجه نشود که چه رازی درین کار وجود دارد، همچنان میتوانید از او بخواهید در قطار اول دو عدد یا سه عدد کمتر از قطار دوم بچیند و در وقت جواب بهم دو عدد یا سه عدد کمتر از عددی که در ابتدا پیشنهاد کرده اید کم کنید تا جواب صحیح آن باشد.

پاسخ پرسشها

۲- معمای منظوم

از شماره گذشته

۱- فوتورومان :

«قصود از دو حرف «محت» نون و تاء است

شماره حقیقی صحنه های فوتو رومان مندرج

در شماره گذشته به ترتیب ذیل است :

۱۱-۷-۱۳-۱۶-۹-۱۰-۱۰-۱۵-۴

«نعمت» میشود .

۲-۱۲-۱۷-۸-۱۴-۱۸

یادداشت

با وصف اینکه بارها در همین صفحه از دوستان عزیز ی که به طرح جدول علاقه مند می باشند خواسته ایم تا جدولهای خود را برنگ توش که قابل کلیشه ساختن باشد تهیه کنند و بفرستند ، باز هم اکثر جدولهایی که می رسد، قابل کلیشه نیست. خواهش خود را مجدداً تکرار میکنم تا وقت گرانمای خود را که به مصرف می رسانند، لااقل حاصل کارشان از نشر باز نماند.

آیا این کتاب را می شناسید؟

کتابی هست با مشخصات ذیل :

۱- مولف آن بیشترین شاعری معروف است اما خود کتاب به نثر درمی می باشد .

۲- کتاب در سال ۴۵۳ هجری تألیف شده است .

۳- موضوع آن حکمت (فلسفه) است .

۴- تعداد بابهای آن ۲۷ است که مولف

از هر باب به (قول) تعبیر نموده است .

۵- مولف آن اهل بلخ است ولی در بدخشان وفات یافته است .

۶- سال وفات مولف ۴۸۱ هجری است .

۷- از مولف چند کتاب به نثر باقی مانده است که از همه مشهورترینام سفرنامه یاد میشود .

آیا با این نشانی ها اسم کتاب و مولف آن را می توانید پیدا کنید ؟

ابیات ذیل را تکمیل کنید

نام رقیب بر لب من گذشت	 نشد کسی که چه بر جان من گذشت
نیست از ... ز نغدان بتان قسمت ما	غیر آبی که ز حسرت به می گردد
کاش بغت و رنگ حنا بودی مرا	تابه ... دل ته پای تو جا بودی مرا
سرم می آید ز طفل محبوب مرا	بر سر بیندازید مکتوب مرا
بعد اینقدر دانه که خواهی گفت جف	تا کنم با او وفا ... ش وفاداری نکرد
تلافی غم صد سینه چاک میاست	اگر به ناز د می گریبان را

یک سوال هندسی

بطوریکه میدانید برج ایفل که در شهر پاریس واقع است ۳۰۰ متر ارتفاع دارد .

برج مذکور از آهن ساخته شده و در ساختمان آن ۸۰۰۰۰۰ کیلو گرام آهن مصرف شده است

اگر بخواهیم نمونه دقیقی از برج ایفل بسازیم که در آن فقط یک کیلو گرام آهن بکار رفته

باشد ارتفاع چنین برج نمونه چقدر خواهد بود ؟

جواب در هفته آینده تقدیم میشود .

آیا بلد هستید؟

در کتب جغرافیه قدیم مانند حدود العالم و غیره نام چند شهر آمده است که امروز جای

آن نامها، نامهای دیگری رایج است .

ذیلا اسم پنج شهر از آنجمله را یاد میکنیم و از شما میخواهیم تا نام امروزی شهر های

مذکور را برای ما بنویسید و اطلاع خود را از جغرافیه قدیم کشور به ثبوت برسانید .

۱- اسفزار

۲- پوشنج یا پوشنگ

۳- مرورود

۴- ولوالج

۵- رخد یا رخج

کوتاه. دلچسپ. خواندنی

آثار تاریخی و دیدنی ممالک جهان

خانه کعبه در مکه - عربستان سعودی. شهر آتن - یونان ایوان صداین - در نزدیکی مهمترین اماکن مسلمانان جهان که هر سال صد هাজার مسلمان زیارت آن میروند. معبد ژومپتر در نزدیکی آتن - کشور یونان. مسجد آيا صوفیه در شهر استانبول - ترکیه. یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم که سابق بنام کلیسای سنت صوفی در کشور دولت روم شرقی بود. معبد دلفی در ۶۵ کیلو متری شهر آتن یونان مرکز پیشگوییهای امپراتوران قدیم یونان. کلیسای نوتردام در شهر پاریس - فرانسه. زیبا ترین و معروفترین کلیسای فرانسه. کلیسای سن استفان در شهر وین - اتریش. قدیمترین و بزرگترین کلیسای اتریش. خانه بشوون در شهر وین - اتریش. مراکز الهامات بشوون موسیقیدان معروف اتریش. سرزمین برلن غربی و شرقی. ن. خرابه های المپیا در ۱۳۲ کیلو متری

ایزابل هنر پیشه طرف علاقه

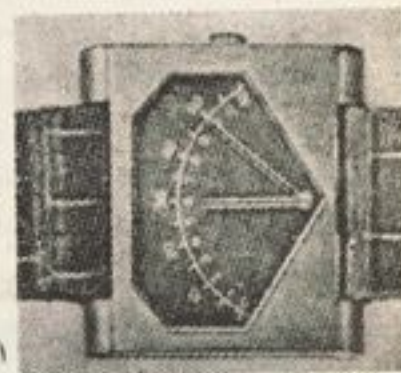
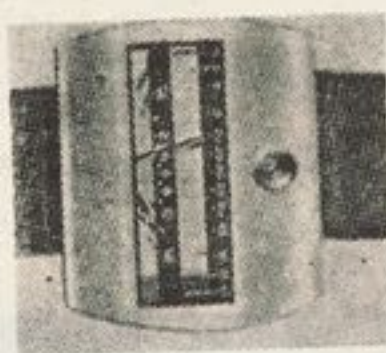
«ایزابل آجانی» بعد از شرکت در فیلم «سبیلی» قطعاً از هنرش دست نبر. داشته و در فیلمهای مختلف حصه گرفته است. روبرت حسین به او علاقه زیاد دارد. «پیر دیو» هرگز نمیخواهد که او را از دست بدهد و بالاخره آن دولن هنر پشه معروف سینما میگوید: «او یگانه کسی است که از نقش اش موفق پدر شده».



ایزابل : من هیچگاه پتلون نمی پوشم

ساعت های نوع جدید

یکی از کارخانجات ساعت سازی سوئیس ساعتی به نام ومودل سکیتور ساخته اند که ساختمان آن از ساعت هائیکه می شناسیم بکلی متفاوت است. ساعت طوری ساخته شده که عقرب های ساعت درونی حرکت نکرده بلکه از راست به چپ تنها روی یک لوحه حرکت مینماید که روی لوحه از صفر تا شصت دقیقه و از یک تا ساعت را نشان میدهد. ساخت این ساعت ها قرار اظهار صاحبان فابریکه خیلی ساده بوده و شاید از این به بعد شهرت خوب پیدا کند.



ساعت های جدید که با ساعت های امروزی فرق دارد.

موتورهای جدید شهری

جدید ترین وسیله نقلیه طوری ساخته شده که از بطری های گرادی دار در آن استفاده می کنند.

قرار معلوم این نوع واسطه نقلیه خیلی اقتصادی بوده، تکپانی تخنیک آن کم است و فضا را آلوده نمیسازد زیرا حرکت واسطه مذکور توسط دور گرادی ها تامین میشود و مواد سوخت بکار ندارد.

دانشمندان استرالیایی مصروف ساختمان

این نوع بس ها برای شهر می باشد.

گرادی های بطری مذکور برای ۱۵ کیلومتر کواک میشود و برای رسیدن در یک استگاه به استگاه آخری در شهر ها کفایت می کند برای اینکه بس در نیم راه نماد بطری احتیاجی نرزد در آن جایجا شده. وزن این گرادی ها ۶۰۰ کیلو گرام بوده و در یک دقیقه ۴۲۰ دور را اجرا مینماید.

چرخ های این بطری در وال جنراتور موتور جایجا میشود.

متخصصین این نوع تغذیه را برای موتور های شهری خیلی مفید خوانده و نسبت به رتر های برقی مطمئن تر و اقتصادی تر می باشد. ساختمان این نوع بس ها در آمریکا و آلمان نیز آغاز گردیده و شاید عنقریب در شهرهای دیگر نیز این نوع بس ها مورد استفاده قرار بگیرد.

انجیران امریکائی یک وسیله جدید حمل و نقل فضائی ساخته اند که بنام جرتقیل فضائی شهرت یافته است و آن عبارت از هلیکوپتر بالون نمایی است که در این تصویر شما آنرا می بینید.

بالهای هلیو می این وسیله ۲۴ متر



و قطر خود بالون ۶۰ متر است انجن این بالون ریاکتیوی بوده که سرعت بالون را به ۸۰۰ در فی دقیقه تامین نموده و ۶۰ فیصد برداشت بالون را نیز تامین مینماید آله رهنمائی بالون در قسمت زیرین آن جایجا شده.

این آله در امور ساختمانی پل ها، تعمیرات بلند و غیره امور ساختمانی مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

قدرت برداشت آن دو برابر برداشت هلیکوپتر های سنگین فعلی امریکائی است. سرعت آن ۷۵ کیلو متر در ساعت بوده و ۵۰۰ تن را حمل نموده میتواند این وسیله

خیلی اقتصادی بوده و مصرف مورد سوخت بکار ندارد همچنان پرواز و نشست این بالون ها نظریه ساختمان آن برای انجیران خیلی ساده میباشد.

هلیکوپتر بالون نما

مردهاره قول است

شیر گفت :

- چی ره ؟

طاهره جواب داد :

- گپ راسته خود ماره .

شیر باناسف وانده گفت :- دگه گپی مابین مانیت، از گپا گپ برآمده، اوسالاره بادرده !

طاهره تعجب کرد و شیر برایش قصه خود

(و محمود) راباز گفت (طاهره) زارزار گریست

وسراپا به غم های شیر گوش داد .

وقت وداع شیر به (طاهره) گفت :

- طاهره جان دیدار مابه قیامت .

طاهره گفت :

- شیرجان توقول دادی، توقسم خوردی ،

مگم مه قول ندادیم . مه دوستت دارم مه خاستن

خواهت هستم اگه پشتم نگردي خونم بگردند.

شیر بی جواب دور شد. و طاهره بغانه برگشت

چندماه بعد خبر آمد که محسن خان دخترش را

بزور نامزد کرده و طاهره زهر خورده اما نمرده

است . شیر از شنیدن این گپ یکپارچه آتش

شد .

خواست دیارا بغون بدهد ولی دست گرفت

وباز بر سر قولش پایجا ماند .

چند روز بعد از آن شیر ومادرش در محفل

عروسی طاهره خبر شدند ودوتائی رهسپار

خانه محسن خان گردیدند . شیر در آنشب ها

چندان انگشت های دستش را جوید که خون جاری

شد اما دست از باخفا نکرد و بیخود نشد .

میکرد وتن بیخواب و بیعالش را گرم مینمود .

از طاهره کجای توانست فرار کند . طاهره

در جلم در نسوار و در همه چیز پنهان شده بود

طاهره برترین دود هاوشه ها بود .

افتو نشستی، شیر گپ و از خود بی خبر

از (شهداء) پائین میشد که دوتا چادری دار

پیدا شدند .

شیر راهش را چپ کرد ولی یکی از آنها راه

شیر را گرفت و صدا زد :

- شیرجان ، شیرجان بغیر ؟

صدا از طاهره بود. شیر سر جایش خشک

شد. مثل درخت توت خشکی که کنارش ایستاده

بود .

طاهره رو بندش را پسزد و روی ماهش سر

قبرهار روشن کرد ، شیر لحظه بی برویش

خبره شد بعد چشمش را زیر انداخت و خاموش

ماند .

طاهره پرسید :

- شیرجان اینچه چه میکنی ؟

- شیر جواب داد :

- هیچ .

طاهره گفت :

- چرا هیچ ؟

شیر چپ ماند به همدیگر نگاه کردند و در

شرارچشمان هم سوختند مزدور زن، و محرم را

طاهره که ازدورنگران شان بود از ته دل دعا

کرد و مراد شانرا از خدا طلبید .

بالاخره شیر از طاهره پرسید :

- تو اینچه چه میکنی ؟

طاهره جواب داد :

- بند بسته میکنم .

- شیر پرسید :

- خبر باشه بری کی ؟

طاهره جواب داد :

- بری دلم !

شیر با استفهام پرسید :

- بری دلت ؟

طاهره با غریه گفت :

- هان بری دلم بری تو که خدانیست نکنه

خدادورت نکند .

وبعد خاموش ماند. آه شیر لب های شیر را

سوزاند . باز هر خند گفت :

- طاهره جان تو وخت پایش روی طایمه

واکنه بودی . حالی خواز چشمایم پریده

خوراکم، کم ، و رنگم زرد شده دگه میخواهی ؟

طاهره جواب داد :

- خودته، جان جودته، او گپام از دوستی

بود حالی هم !..

شیر پرسید :

- حالی چی ؟

طاهره جواب داد :

- تو خودت میقامی آزادم ننی .

طالع پیژنده

کی دهر یو شاگرد خنخه (۴۰) لیری
اخلی اوکه چیرته ددو کالو خنخه
وروسته به ازموینه کی بریالی شی
هغی ته یوه تصدیق نامه ور کوی تر
خو چه دهغی خنخه به استفادی سره
خپل کار واک ته دوام ورکړی دغه
مدرسه په ۱۹۵۴ کال په انکلسان کی
جوړه شوی په لومړنی کال یی اتلس
تنه شاگردان درلودل په اوسنی وخت
کی دنوموړی ښوونځی دشاگر دانو
شمیر ۲۶۰ کسانو ته رسېږی چه
زیاتره یی ډاکتران، ساه پو هان د
فلسفی استا دان اومه پیژندو نکی
دی .

دطالع پیژندونکو په ډله کی ډیر
ستر او علمی نابغه گان هم لیدل
شویدی ښه مثال یی ایساگ نیو تن
وی چه دزمکی دجازی قوه او دهغی
قوانین یی وضع کړل او په خپل دی
عمل یی زیات شمیر کسا نو ته چه
دخرافاتو پیروی یی کوله ماتی و ر
کړه دی په خپله په یو خاص ډول
دطالع پیژندنی پیرو و او هغی ته
یی عقیده درلوده چه نوموړی اصولا
طالع پیژند نه او هیبت علم یو له بله
جلا نه گانه او دهر کار داجراکو لو
دمخه یی به لومړی رمل اچاوه او
وروسته به یی کار سر ته رسا وه .

هیچکس نفهمید که در آنشب پراوچه گذشت
ولی طاهره در حالیکه مطرب آهنگ (آهسته برو)
را میخواند آهسته آهسته از شیر ازگشته، از
روزهای عید، از شبهای مهتابی واز بامها و
بامبیتی ها فاصله گرفت ورهسپار خانه حاکم
سالخورده و چاقی شده که شکمش از بینش بالا
پریده بود .

دیگر شیر در هر سال ، ده سال پیر میشد .
هنوز سی و پنج ساله نشده بود که موهایش
چون پخته سفید شدند ونیمی از دندانهایش
فروریختند . او بزودی به (بابه شیر) معروف
شد و در آخر (سراجی) دوکان کوچکی کرایه کرد.
بچه های شوقی ازین دوکان گدی و تار میخریدند
و میدانها را درو میکردند ولی شیر که تمام
شرطه را باخته بود هرگز هوس میدان نکرد و در
عمق وسیاهی کوچه ها دوتا و شکسته شد .
با عصابم تن رنجورش رابه پیش می کشید
وازد که دوکان همواره صدای پر نشاط کودکان
رامی شنید که از بامبیتی های بلند میخواندند:

(ای درک جیلانی شمالاره تورانی)

آنوقت خودش نیز از لب دوکان این
سرود جانپور را میخواند و در بیست سالگیهایش
غرق میشد .

همینگونه باز سال از نیمه گذشت وعید نزدیک

شد. شیر با زهم کاغذ پیران ساخت و تار زد .

کاغذها کورت شدند و نقش ها و تصویر ها برو

بالین گدی پرانها را آراستند . شیر هر چه را

ساخت جنگی بدلتش نزد بیاد گذشته افتاد .

بیاد طاهره ، بیاد میخچه طاقچه و بیاد شب عید.

دردل کاغذ پیرانی نوشت که (عیدت مبارک) اما

بقیه در صفحه ۶۰

عکس جالب



مترجم: جمال فخری

هنرمند چشمان سیاه

که در نخستین هنر نمایی خود
بدریافت نخستین مدال
طلا موفق شد

حلیمه شکوروا ژیمناست ۲۱ ساله

بکلی عمل طفلانه و پر خاشجویانه ای بودا و نمی دانست که زندگی چهارمشی دارد. هرچه بود او به این فکر افتید که به همجو عملی دست بزند: از منزل دوم خودش را بزیور اندازد و ثابت کند که اگر وقتی به این کار احتیاج حس شود او میتواند از عهد آن بدر شود و او قادر است به کار های ناممکن دست بزند

... و او خودش را پرتاب کرد. ولی تا جاییکه همه میدانیم دست زدن به همجو عملی هروقتی سلامتی نمی آورد و توانست شرط بندی را ببرد ولی پاهایش نیز خساره ای برداشت. این کار را فقط (حلیمه شکوروا) قهرمان مطلق ژیمناستیک جهان می تواند انجام دهد. شاید هر ورزشکاری اگر بخواهد در رشته سپورت خودش راه اوج شهرت برساند مجبور است گرکتر و خصوصیات مخصوص صر خویش را صیقل کند. هر ورزشکاری برای خودش راهی را انتخاب می کرد ولی حلیمه راهش از منزل دوم به حویلی پایان می یافت چرا این راه را انتخاب کرد؟ فعلا نمی تواند توضیح بدهد، نه اینکه از تشریح آن باامی ورزد بلکه اصلا بخاطر نمی آورد که چرا؟ برای او فقط يك خاطره ای باقی مانده بود بلندی ها و پستی ها.

عابا موصوف صحبت بسیار عاجلی رادر یکی از سالون های سپورتنی (آهای) در روتر دام، جانیکه مسابقات جهانی انجام می شد داشتیم. روز بعد، روزی بود که همه انتظار آنرا داشت و هر کسی آرزو می کرد که این روز پایانی نداشته باشد ولی قبل از این روز بروزی بود که روز فیصله کن نام داشت.

زیرا چند ساعت پیش بعد از ایفای کار روحانی های خیلی مشکل، پس از جمپ ملاقادر حلیمه توانست حلقه ای را که در ارتفاع بلندی قرار داشت (و این عمل حلیمه حالا بنام قله شکور وایاد می شود) بدست آورد ولی حلقه را خساره مند ساخت.

اما امروز این کار حلیمه رانمی تواند مایوس سازد و واقعا در تمرینات بعدی که مشکلتتر از تمرینات سابق است او مصمم است تا عالیترین نمره ای رادر بین مسابقه دهندگان بین المللی احرارز نماید.

خاطر نشان باید کنیم که در آنروز هاحلیمه شکوروا نه تنها قهرمان مطلق جهان شد، بلکه او توانست خرمنی از مدال هارا نصیب شود بدین معنی که از جمله پنج مدال طلا حلیمه قادر شد شخصا چهار مدال طلا را نصیب گردد چند سطر راجع به بیوگرافی حلیمه شکوروا:

امروز این دوشیزه خوش قد و قامت چشم سیاه رادر جهان ورزشی همه بغوی میشناسند (قدش ۱۵۹ سانتی متر، وزنش ۴۷ کیلو گرام) حلیمه راتمام علاقمندان سپورت در اتحاد شوروی دوست دارند، او يك قهرمان به تمام معنی است.

حلیمه در غرب سایبریا زندگی می نماید



اودختر شاداب بوده در حرفه اش همیشه موفق است.



حلیمه شکوروا در یکی از مسابقات

وزنم شهرش (اومسک) است هنوز نه ساله نشده بود که به سپورت علاقمند شد به موسیقی از همان آوان طفولیت علاقه داشت و رقص‌هایی که با حرکات نرم اجرا می شد می پسندید. بصورت عمومی او علاقه‌ای نداشت که به تمرینات ژیمناستیک بپردازد از همه او را سپورت روی یخ و رابیش بخود جلب کرده بود اما روزی او را خواهر خوانده هایش برای تماشای یک مسابقه ژیمناستیک که در یکی از کلب‌های ورزشی يك فابریکه برگزار شده بود باخود بردند ...

درین کلب نه جلایش یخ به نظر می رسید و نه دانه های سفید برف بنظر میرسید. اما در عوض نغمات دلپذیر موسیقی که حرکات سپورتمن هارا همراهی میکرد برای حلیمه خیلی‌ها دل انگیز بود چنانچه بعد ها آن نغمات راحتی در خواب شنید و بیاد آن مترنم میشد. کالینا ترینر حلیمه میگوید که :

حلیمه با این احساس لطیف خویش مرا بخود علاقمند ساخت. بعدها او با علاقه برداری و حتی شله گی به کارش ادامه داد. بسیار جای تعجب بوده که در اندک مدت حلیمه توانست موفقیت های شایانی را نصیب گردید که مجبور شدم او را از گروپ مبتدیان به گروپ سابقه داران شامل کنم. دختران جوان به این عقیده بودند که حلیمه کوچک مزاحم آنها می شوند و کار شان را اخلال می کند ولی حلیمه این استعداد را داشت که به دیده هر کسی برآید و بکارش ادامه دهد.

فقط پس از چند سال حلیمه توانست شهرمان شهر (اومسک) شود حلیمه در سن ۱۱ سالگی برای اولین بار در مسابقات قهرمانی اتحاد شوروی اشتراک کرد و توانست ازین مسابقات با درجه دوم موفقیت را بدست آورد پس از آن مدال برونز را بدست آورد و این مدال در مسابقه ای نصیب او شده که ورزشکاران اتحاد شوروی و یوگو سلاویا مسابقه می دادند زور نالاست ها عقیده داشتند که حلیمه يك ورزشکار به تمام معنی ملیح و دلربا است.

و بدین ترتیب حلیمه توانست در برابر ترینر معروف اتحاد شوروی عرض وجود کند و او هم بدون اینکه در موردش تاملی کند در حلقه ورزشکاران کشور شاملش کرد که البته ازین عملش چگاهی پشیمانی نیاورد.

دوئل بخاطر (جام جهانی)

تیم منتخبه اتحاد شوروی در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ به موفقیت‌هایی نایل آمد. در آن زمان قهرمان مطلق جهانی يك دوشیزه بلغاریائی بنام ماری گیلوفا بود. البته باید عرض شود که دوشیزه های شوروی هم بدون مدال برنگشتند اما باید اعتراف کرد که برای ژیمناست های شوروی مرحله بسیار دشواری به شمار می رود. لیکن در سال ۱۹۷۲ ژیمناست های شوروی با ژیمناست های بلغاریائی مسابقاتی انجام دادند که در نتیجه مساویانه پایان پذیرفت این همان وقتی بود که حلیمه شکوروا توانسته

بود قهرمان مطلق اتحاد شوروی شود و کپ اتحاد شوروی را بدست آورد. در مسابقات بین المللی که در چکو سلواکیا دایر شد حلیمه توانست به رقیب بلغاریائی خویش بفهماند که او اکنون برای جنگ آماده است و در سال ۱۹۷۳ در فستیوال جوانان و محصلین که در برلین دایر گردید حلیمه مانند ستاره درخشانی تجلی کرد آماده ساختن ماستر های فرست کلاس فوق العاده مشکل و دامنه داری

علاوه از آنها در یکی از فریکات یکی از ماستر ها و مصروف ساختن گرانبها ترین تما یف از قیمت بهترین فلزی تیم های سپورتنی می باشد و در روتر دام اولین مدال طلا را در اولین بازی تمرینی خود بدست آورد.

ملیونها تماشاگر تلویزیون حلیمه را با تمام کار روانی هایش تماشا کردند و حرکات الاستیکی، بر حرارت و جذاب حلیمه را آفرین گفتند. این صفات را حلیمه میتواند روی صحن

کرده بود هنوز در صنف هفتم بود که از مسابقات برگشت و به کتب تاریخی علاقمند شد و این کتب را در سفر باخود می داشت و مطالب آنرا میبلعید و از کتب مذکور در فواصل تمرینات و مسابقات استفاده می نمود. یکی از سرگرمی های حلیمه هم (بافت) است برای سال نو برای خودش پیرهنی بافت و میگوید: (چه خوب که سال نو را با لباس نو استقبال



میدان سپورت به تماشا چنان بنمایاند اما حلیمه در زندگی خصوصی اش بیشتر از آن بانمک، بانزاکت و قدر شناسی است. حلیمه دختر يك کارگر است و در لاکوئته تاریخ یونورستی شهر اومسک تحصیل می نماید. او رشته تاریخ را مدتها قبل انتخاب

را می خواهد. برای این مقصد حلقه بزرگی از اشخاص ذی علاقه مانند. ترینرها، علما، داکترها و بانو نوازاها، و غیره تجمع میکنند و هر کدام شان نظر به امکانات خویش در راه آماده ساختن حلیمه شکوروا برای اشتراک در مسابقات جهانی ۱۹۷۳ تلاش می نمایند.

کنم. یعنی که درین سال نو سعادت مند باشم)

در نوامبر گذشته حلیمه ۲۱ ساله شد. او انسان با انرژی است و آرزو مند جدوجهد است این خصوصیاتش او را در مسابقات قهرمانی سال ۱۹۷۵ کمک خواهد کرد.



الیزابت تایلر در اصدار حکم محکمه راضی به نظر می رسد

نموداینکه درمورد اوچه فیصله بعمل می آید بدان نمی اندیشد آنچه برای اولدت بخیر است هما نا خواب در بستر الیزابت بود که او آن کار را کرده است .

مقامات ذی علاقه برای آن مرد جاپانی که مرتکب يك حرکت غیر قانونی و ضد اخلاقی شده است حکم اخراج او را از امریکا صادر نمود .

تابقه ده ساله در سینما:

(تاتوم اوئل) که برنده جایزه اوسکار سال ۱۹۷۴ بابازی در فیلم مشهور (میتاب کاغذی) شناخته شده است . یکدهه زیادی از مردم بحث نابغه می شناسند .

(تاتوم) که در حال حاضر د ه سال دارد فرزند (ریان اوئل) بازیگر مشهور شناخته شده فیلم (لف ستوری) بوده و بقول اکثریتی از مردم او میراث بزرگی در دایره هنر از پدرش دارد .

(تاتوم) چندی قبل در لندن از پدرش دعوت کرده (اوئل) با استفاده از فرصت بیکاری اش بلندن رفت و چگونگی فعالیت (تاتوم) را که «صروف بازی در یکی از فیلم های (استانلی - کوپر)ک» میباشد از نزدیک مشاهده کرد .

دو هفته بعد از اقامت در لندن (اوئل) با پدرش (تاتوم) بسوی روم پرواز کرد که در هر کجا مردم از او استقبال میکردند .

مردم او را بخاطر نبوغ و قدرت بی نظارش می ستایند و الا در کرة زمین میلیون پسر بچه به سن و سال او است که حتی کسی باو شان يك دانه چاکلیت نمیدهند .

آواز خوان مود آفرین:

یکدهه از جوانان اروپا اخبار تمایل بخصوصی نسبت به آواز (گلی لثمن) که تازه بیست و هفت بهار زندگی را پشت سر نهاده بقدر کافی تمایل شده اند بطوریکه آواز او را (آواز ماورای فضا) لقب داده اند .

این علاقمندی بصورت يك پس منظر در زندگی هنری (گلی) بوجود آمد زیرا وقتی

(فلیپ) اخیرا در (تریدی سنتر شهر نیویارک) با ارتفاع ۴۱۲ متر ریسمان مخصوص خود را بسته و تصمیم داشت از فراز آن عبور نماید این عمل را که او بدون اطلاع قبلی وبدون وسایل مقتضاتی انجام میداد از طرف پولیس شهر دستگیر و به محکمه برده شد محکمه در مورد اوفیصله صادر کرد مبنی بر اینکه اود دیگر به چنین گونه اعمال دلپره آفرین و تخریش کننده دست نزنند .

(فلیپ) وقتی این فیصله را شنید به تاسف گفت نمیگذارند که ذوق هنری خود را تظلمع کنم تا بشهرتی که در جستجوی آن استم خودم را برسانم .

جرمانه بستر الیزا بت تایلر:

الیزابت تایلر ستاره چهل و دو ساله امریکایی چندی قبل شکایت نامه بمقامات مربوط تقدیم نموده که در فرصتی که بمنزل نرسیده کسی از غیابت او استفاده نموده و در بستر او غنوده است .

مقامات مربوط پولیسی پس از تجسس و پژوهش سرانجام يك مرد جاپانی را گرفتار کردند که خودش اعتراف نمود چون در مورد بستر الیزابت چیز های فراوانی شنیده بود که میگفتند مانند موج پرند ملایم بوده و شکوه و عظمت فوق العاده دارد بناء اودر صدد شد تا برای یکمرتبه دست باینکار بزند .

درست در فرصتی که از خواب در بستر الیزابت بقدر ناقابل وصفی محظوظ شده بود و میخواست از بیخجال او يك ناشتای مطلوب هم بدست آورده و آنرا صرف کند که پولیس او را دستگیر

مترجم : مهدی دعاگوی

ستاره گان

افسانه ساز

بر فراز ریسمان در چهار صد و دوازده متر بلندی :

(فلیپ پتیت) جوان بیست و پنج ساله فرانسوی که شور جنون آمیزی در شهرت طلبی دارد و همواره در صدد کشف راهی بود تا بوسیله آن بتواند وارد جهان سینما شده و به بحث هنر پیشه سینما خودش را به شهرت خواستی برساند. بعد از آنکه در چند بسازی تیاتری ظاهر شد و آرزوی راکه می خواست سراغ نکرد. بکار های دیگری پرداخت تا آنکه سرانجام موفق شد عبور از فراز ریسمان را فراگیرد . اودراین امر بقدر کافی تمرین کرد و اتحادی موفقیته در این کار بدست آورد که بسبب آن میتواند از فراز ریسمان های که با ارتفاع صد تا یکصد و پنجاه متر بسته باشند عبور نماید .



تاتوم اوئل باید هنر مندش ریان اوئل عبور نماید .



دیل کپادیا در آغاز نمایش معرفی شد و راجیش کپنه بعیت انسانس در پروگرام همانا لینی سهم گرفته بود.

افغانستان در حافظه تاریخ

گل را با دست های خودتر و هموار کرد و بنای « واره » از گد خود را به دست خود گذاشت بدان بزرگی که هر دیوار آن برابر یک دوش استپ درازی داشت .

یا مای درخشان در آنجا نهر آبی کشید و در کناره های آن چمن ها و سبزه زار هایی به میان آورد که همواره سبز و خرم بود و علف آن تما می نداشت . در آنجا خانه ها ساخت ، در حصه علیای میدان ده خیابان ، در حصه وسطی شش خیابان و در حصه سفلی سه خیابان کشید . در خیابانها مردان و زنان نیرومند خوش اخلاق زیبا را جای داد و از مجموع این همه آبادی ها بلخ زیبا به میان آمد که بیرق های بلند نخستین حکمرای با تدبیر و رعیت دوست آریایی بر برج و باره آن به اهتزاز در آمد .

یا ما موسس سلاله پیشدادی آریانا صاحب چند چیز معروف بود که شعار سلطنت و حکمه رمایی و نیروی او شمرده میشد .

اول : عصای
دوم : نگین
سوم : گاو آهن
چهارم : شمشیر
پنجم : جام .

باعتنا زمین را برای ساختن قصر « واره » و تعمیر شهر بخدی معین کرد و شعار حکمرمایی و آمریت او بود . بنین علامه جریان حکم او بر اقطار کشور بود . گاو آهن آله زراعت و سرسبزی و انبساط کشت و کار بشمار میرفت و با این سیاست کشور وورشك فردوس شلم شمشیر قوه جنگی پادشاه و پهلوانان نیرومند و فاتح آریانا را نمایندگی میکرد . جام علامه عیش و کامرانی این مرد بزرگ بود .

اگرچه شعرا تایک اندازه همه این چیز ها را یاد آوری کرده اند ولی



گل لهن با مود جدید و ابتکاری خود

شهر باستون ایالات متحده امریکا زندگی میکند و گاهی با یغای نقش های هنری و زمانی هم به ترتیب پروگرام های تلویزیونی می پردازد اوطی یک مصاحبه خود گفت :

آرزو دارد بعد از این در کشور سویس ویا اطریش زندگی نماید زیرا دیگر در امریکا بکلی خسته شده است . او میزدا تصریح نموده که بسپولت می تواند سالیانه یک یا دو فلم تلویزیونی تهیه نماید و یقین دارد که فلم های او را در تلویزیون های آلمان غربی پذیرفته میشود و او باین ترتیب میتواند هم ذوق خود را تطمیع نماید و هم خدمتی به وطن اصلی خود که هرگز آنرا فراموش نمیتواند انجام دهد .



شوهرش (پروفسور هتس سوار سسگی) در بریتیت هورنی



فلپ پی تیت مردی بدنبال شهرت هنری

آواز های ثبت شده سرد را در برابر بیعلاقگی مردم مواجه دید از جهان هنر باعقب کشید و به سوی مود متمایل گردید . او در قسمت دیواین مودها بذل مساعی بخرچ داد چنانچه مود تازه را که برای دستیاران دکتوران بوجود آورده بقدر کافی در آن نوآوری هامحسوس بوده و عده زیادی مود او را به دلچسپی پذیرفته اند .

همامالنی بسوی ذوال :

چندی قبل طبق معمول همامالنی پروگرام رقص های کلاسیک خود را دو چهار شهر انگلستان برگزار نمود که در پروگرام او که چهارنمایش را احتوا نمود . دمیل کپاریا با دیگر فلم بویی در آغاز هر نمایش به مردم معرفی میشد و راجش کهنه بحث انونسر در پروگرام رقص های کلاسیک همامالنی نقشی را بعهده داشت .

توضیح این مطلب میرساند که همامالنی خاص بمنظور اجرای رقص عازم لندن نشده بود بلکه اوجبهت سهگیری در شونتگ فلم (جرس) که یک بخش آن در لندن و شهر های (برمنگهم و لستر) صورت میگرفت وارد لندن شده بود . از اینرو بصورت ضمنی در پروگرام خاصی که مقدمات آن قبلاتوسط سمن کلیانور و نریندر جنجل جیده شده بود اشتراك نمود . مبصران توضیح نموده اند که رقص های همامالنی در هر چهار نمایش بطور دلخواه مطلوب واقع نشد زیرا رقص های را که او در این پروگرام تقدیم کرد کاپی بی از رقص های فلم گیتاور سینا سینون کاسوداگر شرافت پریم نگروراجاجانی بود که هیچگونه تازگی در آن بملاحظه نرسید و اگر سمن کلیان بود و نریندر جنجل و راجش کهنه و دمیل کپاریا در این پروگرام حصه نمیداشت روزگار همامالنی در این پروگرام خیلی سیاه میشد زیرا او دیگر آن محبوبیت و درخشش قبلی را نزد مردم ندارد .

بخاطر خدمت بوطن :

(بریتیت هورنی) ستاره موفق و قش که اکنون بعثت پرودیوسر امور تلویزیون کار میکند . اخیرا تصمیم گرفته بعد از این در اروپا زندگی کند . چه اواز مدت پانزده سال است که با

ورزش و تربیت بدنی که یکی از عوامل اساسی صحت‌مندی و تندرستی انسان هابشمار می‌آید از سالیان دراز به اینطرف ، یعنی از زندگانی انسان در مغاره ها تا به کاخ های سر بفلک امروزی و از کاروان های گله داری تا کیهان نوردی در اجتماعات بشری جامو مقام خاصی داشته و از مراحل مختلفی گذشته و باز هم در حال انکشاف و ترقی به پیش می رود.

کشورهای جهان هر کدام سیورت های مربوط به خویش را دارند که در اثر ارتباط و نزدیکی طبیعی که انسان هاباید داشته باشند سیورت مربوط بیک ملت و مملکت های دیگر و رواج پیدا کرده و بعضی سیورت ها وجه بین المللی را نیز حایز شده است .

وطن باستانی مانیز سیورت های متعلق بخود را دارد که افتخار هر فرد افغان بوده می تواند . ورزش درینجا نیز از باستان زمان تا به امروز نزد مردمان ایند یار عزیز گرامی بوده و بزکشی ... ما بحق از افتخار ا تیست که از سده های گذشته تا این ساعت از نشانه های پایداری و شجاعت پهلوانان آریانی دیر و زرد افغانستان امروز بشمار می آید.

باید یاد آور شد که تحت تاثیر تماس های جهانی انواع سیورت های کشور های دیگر در وطن عزیز مانیز رایج گردیده و درین سالهای نزدیک ، کلب های سیورتی و تیم های و رژی بوجود آمده که هر یک در راه رشد سیورت تلاش می نمایند.

به سلسله آشنایی و معرفی کلب های سیورتی و ورزشکاران جوان کشور که گاه گاهی روی صفحات ژورنل راه یافته و به اطلا ع خوانندگان رسیده ، اینک مطالعه کنندگان صفحه و رژی ژورنلون با کلب و رژی پامیر آشنایی سازیم . باین منظور همراه آمر جوان کلب پامیر از راه تلیفون به موافقه رسیدیم تا با مصاحبه ای از فعالیت های کلب مذکور اطلاع حاصل شود.

قرار وعده قبلی سراغ کلب پامیر رفتیم اداره کلب درندار تون وزارت معارف در ساحه جشن ، عقب کابل ندا ری قرار دارد ، محمداصف محصل صنف چهارم پو هنخی پولی تخنیک از مدت نزده ماه به اینطرف است که بحیث آمر کلب انتخاب شده است.

در شروع صحبت از وی سوال نمودم که بحیث آمر کلب انتخاب شده است . در شروع صحبت از وی سوال نمودم که آغاز فعالیت های ورزشی کلب را تو ضیح نماید .

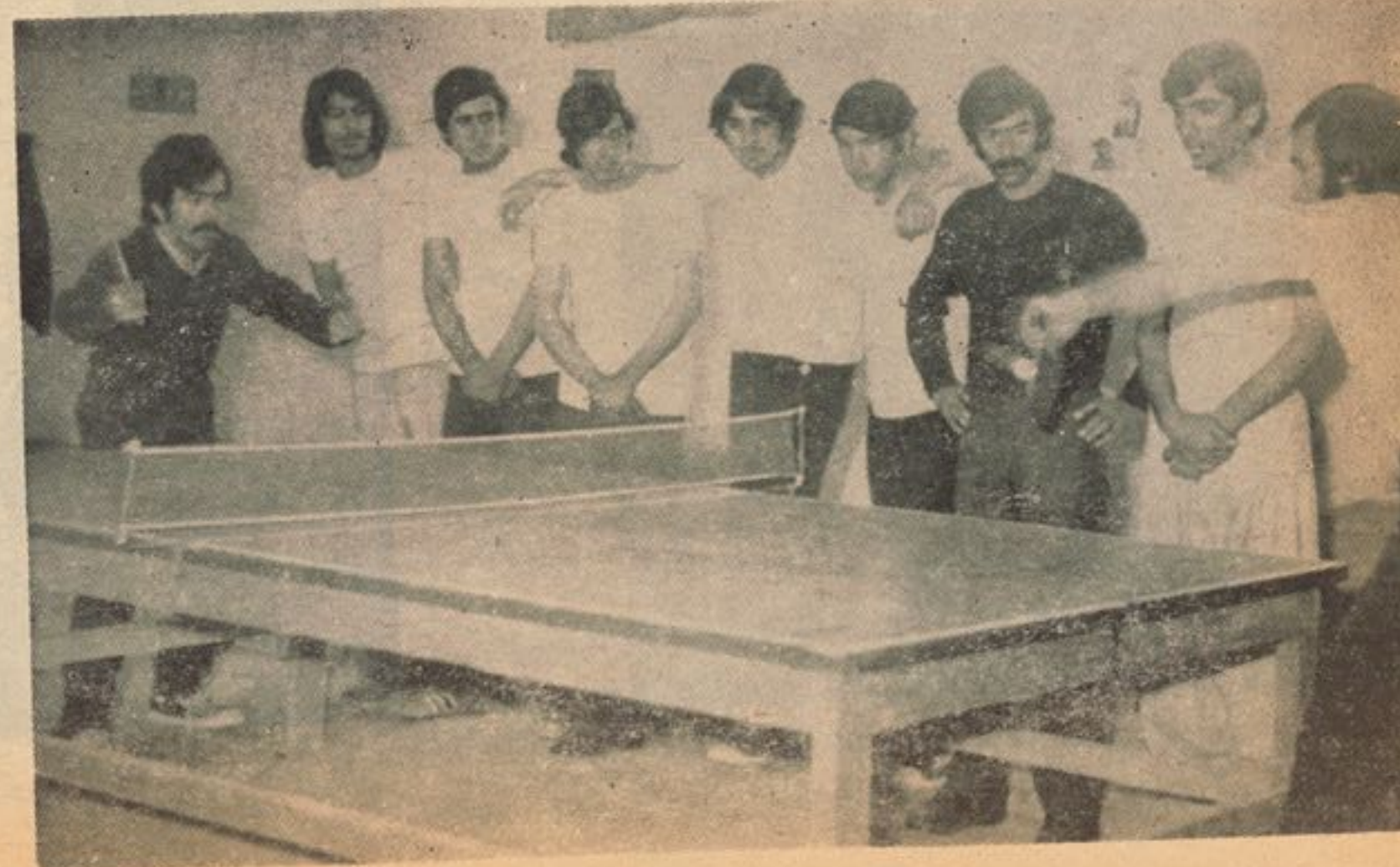
وی که آهسته و با متانت و شمرده حرف می زد گفت :

کلب ورزشی پامیر بطور غیر رسمی از سال ۱۳۴۸ به فعالیت آغاز نمود و در سال (۱۳۵۰) نسبت نداشتن جای مناسب در هو تل متروبول رسماً از طرف ریاست المپیک افتتاح شد و تا هنوز به فعالیت خود ادامه میدهد.



از: م (انوشه)

کلب ورزشی پامیر



ترکیه

اوراکه (۹۰۰۵) میباشد از ۳۰ سال بین طرف ثابت و نشان میدهد و از همان دقیقه یکمه انا ترک جان سپرد ساعت مذکور نیز از حرکت باز ماند و تا امروز ثابت است .

اتا ترک یعنی مصطفی کمال پاجا بزرگترین نابغه ترکی در ۱۸۸۱ واقع سلو نیک متولد یافته است و در سال ۱۹۰۵ اکادمی حربی را بپایان رسانیده و منجبت کپتان داخل عسکری شد و با جوانان ترکیه دوش بدوش برای کسب جمهوریت کشور پرداخت هنگام جنگ اول جهانی عنوان یک پیش آهنگ را بخود گرفت در جنگهای متعدد اشتراک ورزیده و در ۱۹۱۶ عنوان جزایی را بعد از چند یلقب پاشا را کسب کرد .

ترکیه با اساس پروگرام وی کشور ملی و دیموکراسی را بخود گرفت در ۱۹۲۱ اتحادیه بزرگ ملی ترکیه مقام درجه اول کشور را بوی بخشید شورشی ملی که تحت قیادت کمال اتاترک صورت گرفت در ۱۹۲۲ سلطنت را از بین برده و در ۱۹۲۳ ترکیه در جوکات جمهوریت اسلامی عرش اندام و کمال اتاترک رئیس جمهور ترکیه انتخاب گردید .

مصطفی کمال ریفرم های رادیکار کرد که ترکیه را در جمله ممالک عصری و پیشرفته سوق داد حقوق مساوی زنان روی کار شد ریفرم القاب بکار برده شده و القاب لا تین رسمی گردید ریفرم فتوایی را شکستاند فابریکات صنعتی دولتی را در بسیاری از شهر های ترکیه تاسیس کرد .

در ۱۹۳۴ رسماً اتحادیه ملی ترکیه عنوان اتاترک (پدر ترکیه) را بوی افتخار بخشید . مصطفی کمال اتاترک در ۱۹۳۸ از جهان در گذشت و سالگره وفات بیست و پنجمین وی را یونسکو استقبال نمود .

انیشین



رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤول عبدالکریم رو هینا
معاون : پیقله راحله راسخ
مبتمم : علی محمد عثمان زاده .
تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۳۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسؤول ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسؤول ۲۳۷۷۳
سوچبور ۲۶۸۵۱
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس : انصاری واپ
وجه اشتراک :
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .
قیمت یک شماره ۱۳ - افغانی

بزرگی در بندر لنکر انداخته و با حرکت کند امواج آن قایق های ماهی گیری را پراکنده و با فاصله خیلی دور با خود برده تا آنکه امواج ساکن آنها را دوباره بمحل خود برگرداند از اینرو انتظار ماهی گیری و بعضی ها به انتظار متبانی پول خود باید مدت درازی تا بر گشت قایق ها معطل بمانند .

تکسی هادر این کوچه ها بسرعت در حرکت بوده از هیچگونه خطری هراسی ندارند در بالای بلندی که توسط دیوار سنگی احاطه شده است فضای فراخ و نسبتاً آرامی دارد منجمه جاده (استقلال) از زیبا ترین جاده های این ناحیه بشمار میرود کمی پیشتر بجاده (جمهوریت) که با معماری و اسلوب های قدیم بنایافته است بر میخوریم میران تکسیم که مرکز تفریبات شهری میباشد نیز در همین محل واقعست و از همین میدان سرویس های شهری تراسوای، تکسی ها و غیره بهر سمت شهر در حرکت اند .

استا نبول یاروم جدید عائد روم در هفت تپه ملک موقعیت داشته جاها و بنا های خیلی تاریخی و مقبولی دارد که نمیتوان آنهمه را در چند روزی توقف در آنجا از نظر گلرانی احوالی این کشور آرزوی سکونت را درین شهر از سالیان درازی بدل می پروراند گذشته از آثار تاریخی امروز تنها نه استا نبول بلکه بسیاری از شهر های ترکیه بلاکهای مقبول و تعمیرات عالی دارد که نمایندگی از زحمتکشی و پشت کار ترکیه می کند .

استا نبول مرکز بانکها و نمایندگیهای تجارتی ترکیه بشمار می رود تعداد بانک هادرین کشور مخصوصاً در استا نبول زیاد است ولی عایدات فی نفر از ۲۶۰ دالر سالانه تجاوز نمیکند .

در قصر بهاری سلطان واقع استا نبول سالون عالی است که در حال مذکور اتاترک جان سپرد و ساعت دیواری آنجا ساعت مرگ کبر سخت معمول و مروج بوده است .

اینکه گفته شده که (اوداتیس) د خسر پادشاه (ساس) بود هم از امکان بعید نیست زیرا اساس هایاسارک هاعبارت از (اسکانی) هایی بودند که از آسیای مرکزی به افغانستان ریختند . و همچنان می شود (زریادریس) را به حیث شهزاده بلخی هم قبول کرد و از امکان بعید نیست که معاشقه جوان بلخی یا شهزاده بلخی با دختر پادشاه اسکایی اینقدر داستان ساز و سرور صدا افکن شده باشد زیرا پنجه های نیرومند عشق قدرت آنرا دارد که در عالم عشق و دلدادگی جوان باختری را با دختری از شهزاده خانم های اسکانی بشناساند و داستان سازی خوبی برای یک چنین عشق گرم و سوزان شود و داستانی ساز بدبختی و همه جانبه و شکار ی خلق کند جاودان .

غیر صحنی تمرین می نمایند و روی همین مشکلات بود که ملی پیشنهادیه بوزارت معارف و موافقه مقام مربوط ورزشگاه فعلی را که تدارکات وزارت معارف در ایام جشن استقلال بشمار می آید در اختیار جوانان این کلب گذاشته و درین جا به تمرین می پردازیم .

در حوضه پیشرفت و عمومیت سیپورت چنین ابراز نظر می نماید :

در قدم اول باید بین کلب های ورزشی کابل و بعداً ولایات مسابقات انجام داده شود و این سلسله طبق پرو گرام ریاست المپیک و اشتراک فعال کلب های ورزشی باید همیشه جریان داشته باشد تا چهره های سیپورتی ما شناخته شده و بعداً ردیف بندی صورت بگیرد که درین صورت ما می توانیم باز هم در قدم اول با ورزشکاران ممالک همجوار و بعداً در مسابقات بین المللی نیز شرکت کنیم و من یقین دارم که جوانان مادر صورت فراهم آوری شرایط مساعد سزوار اشتراک در مسابقات جهانی را دارند .

البته باید یاد آور شوم که تقاضای هم در میان است که باید ازین برده شود و آن بدینی ها، عقده ها ویر خورد های ناسالمی که ورزشکاران ما بعضاً از خود بروز میدهند قابل انتقاد می باشد که البته اصلاح پذیر است .

و به این ارتباط من بعیت علاقمند جدی انکشاف سیپورت به جوانان پیشنهاد می نمایم که در برخورد ها و رویرو شدن در میدان های سیپورت و در اجتماع سرمشق خوبی برای جوانان باشند . در حوضه اشتراک در مسابقات بین المللی می افزایند که :

بعد از پشتکار و تمرین و حوصله مندی در پرورش ورزشکاران و انتخاب ورزشکاران ممتاز در تیم های ملی سیپورت ، در مسابقات جهانی شرکت کنیم و شایستگی خویش را به افتخارات ملت افغان به جهانیان نشان دهیم .

در حوضه رشد سیپورت های ملی چو ن بزرگشی، نیزه بازی، وپهلوانی می گوید که در صورت انکشاف بنیه اقتصادی کلب ما هم

بقیه در صفحه ۱۸

(بقیه - ص ۶۲)

عشاق رویائی

مجنون و غیره و غیره تا کجای در اعماق تاریخ مامنتی می شود . بلی واقعا چنین است مبدا داستان های حماسی و عشقی در کشور عقاب طلایی ریشه های عمیق و قدیمی دارد که اکثر آن به دوره های روستایی و ویدی و از آنهم گذشته به زمانه های قبل التاریخ پهلومیزند .

چنانچه داستان های حماسی را که شاعران بلند پایه و ژرف اندیشه ما چون دقیقی و فردوسی در قرن ۴ هجری گرد آوری و تنظیم کرده و به رشته نظم در آورده شاهد خو بی برای گفته های ماست .

آنچه را که یونانی ها طی قرون ۴ و ۳ ق م شنیده اند و منعکس ساخته اند نمایانگر آنست که این داستانها وقصه هادر میان مردم آریانی



محمد آصف آمر کلب پامیر
که به پیشرفت سیپورت علاقه زیاد دارد
وی همچنان افزود که :

درین مدت با داشتن حداقل و سایل و امکانات توانسته ایم در درشته های مختلفی استعداد جوانان را بکار اندازیم و به صنف بندی های هم درین حوضه موفق شده ایم و کلب ها که از فعال شروع نموده تا اینحال تیم های اتلا تیک، دو تیم فوتبال ، یک تیم بکسنگ ، تیم بنگ پانگ تیم زیبایی اندام داریم که ماهی آمیدواری های هر چه بیشتر آینده می باشد .

در مورد مسابقه های اعضا و تیم های این کلب چنین می افزاید :

از بدو فعالیت ها ما توانسته ایم از اکثر تورنمنت های شرکت نمایم که از طرف ریاست المپیک و کلب های دیگر ورزشی کشور دایر گردیده و تیم فوتبال مادر عالم مشکلات و کمبود های زیاد توانسته سر آمد تیم های فوتبال باشد و سه بار مقام قهر مانی را حایز گردد . و البته تیم فوتبال ما غیر از مقام اول ، در بعضی مسابقات مقام های دوم و سوم را نیز داشته به این ارتباط باید یاد آور شوم که در اثر کوشش ها و تلاش های های خستگی ناپذیر جوانان این کلب در مجموع و بخصوص تیم فوتبال بود که سه نفر از اعضای تیم فوتبال ما هر یک عبدالمنعم کبیر ، محمد صابر عثمان موفق شدند افتخار عضویت تیم ملی فوتبال کشور را کما می نمایند و همراه تیم ملی به جمهوری مردم چین نیز سفر نمایند .

در جواب سوالی از دیدو تیر به چند ساله خود در حوضه استعداد و لیاقت جوانان در سیپورت بعد از لحظه ای می گوید :

برای شخصیت حقوقی این کلب اساسنامه ای را نیز ترتیب نموده ایم ولی تا حال شکل قانونی را بخود نگرفته که امیدواریم اساسنامه مانیز در آینده رسمیت پیدا نماید .

وی می افزاید :

که در کشور ما متأسفانه ورزشگاه و میدان های ورزشی به معنی واقعی آن بسیار کم و ناچیز می باشد و جوانان کلب ما نیز به مشکلاتی ازین لحاظ مواجه می باشند و از سیپورت اکثر جوانان مادر اطلاق های نمائند

عادت



بسیاری از اعمال بشر نتیجه عادت است. عمل عادی آن عملی را میتوان گفت به توجه و آگاهی شخص در آن دخالت ندارد و نقشه و طرحی برای انجام آن ریخته نمیشود. عادت خوب آن عاداتی هستند که از یکطرف موجب میشود که کارها بصورت مؤثر انجام گیرد و از طرف دیگر سعادت شخص را فراهم میسازد. هنگامیکه یک عکس العمل ویایک پلان و طرح رفتاری بکرات ظاهر شود آنگاه بصورت عادت درمی آید. و اگر عکس العمل فشار و ناراحتی روانی را بر طرف سازد و اگر رضایت خاطر را فراهم سازد میل به تکرار آن عمل زیاده میشود و همین میل بالاخره سبب میگردد که تغییری در دستگاه عصبی رونما گردد و آن عکس العمل صورت عادت را بخود میگیرد. برای اینکه عادت بد را ترک دهیم و بجای آن یک عادت پسندیده جانشین آن گردد لازم است که:

- ۱- باید دارای اراده قوی باشیم.
- ۲- در هر کار باید از تعقل و حوصله کار گرفت.
- ۳- احتیاجات و خواسته های معقول باید بصورت دقیق واریسی گردد.
- ۴- در تصمیم معقول نبا ید درنگ کرد و استثنا قایل شد.
- ۵- عادت خوب را که رضایت خاطر خود و دیگران را نماید باید جانشین عادت بد نمود که دیگران از آن گریزان اند.
- ۶- باید توجه کرد که عادت ناپسند دو باره بر نگردد و جدا از آن جلو گیری گردد.
- ۷- با بکار بردن این چند دستور امکان زیاد موجود است که بعد از مدتی شما دارای عادت خوب و شخص دوست داشتنی گردید.



چهرات



جوانان و روابط اجتماعی

وقت نشناسی؛ بدقولی و پشت پا زدن با آداب و رسوم چه وقت درمان میشود!

من نمیدانم با وجود این همه ساعت که در این همه وقت ناشناس اند؟ شهر وجود دارد و روزانه خرید و فروش میشود کسانی که برای وقت ارزشی قایل نیستند و اکثر مردم ماباد داشتن این همه ساعت چرا بقول خود اهمیت نمیدهند برای چه ساعت



ضرب المثل های برگزیده

* در موضوعات عشقی و دیپلوماسی، هر دختری همیشه زن است. اسپانیایی
...
در بوسه حرفها عا شقانه است که به جای گوش به لبها گفته میشود ایتالیایی
...
* دوستی، همان عشق است توأم با عقل!
...
* عشق یک جانبه، مانند سوای است که بلا جواب مانده.
...
روسی
* نخستین روز عروسی غالباً آخرین روز عشق است.
...
آلمانی
* عشق حتی به حیوانات هم رقص یاد میدهد.
فرانسوی
فرستنده سیده (شامل)

می بندند؟
چرا آن جوان تحصیل کرده در ساعت معین به ملاقات و وعده گاه حاضر نمیشود و میزبان خود را منتظر نگه میدارد؟
چرا آن خیاط در موقع معین لباس مشتری خویش را نمیدهد؟ و چرا.....
اگر این جوانان واقعا به اهمیت وقت توجه داشته باشند و بدانند که تمام اشیایچه ذیروح باشد وجه غیر ذیروح، جامد باشد یا مایع در عر حال تابع زمان و وقت است و مسئله وقت خیلی اهمیت دارد.
مثلا اگر مملی به وقت معین آب داده نشود می خشکد، اگر غذای در سر ساعت معین از روی آتش برداشته نشود مزه خود را از دست میدهد و.....
بهرحال منظور ازین تذکر اینست که جوانان به ارزش وقت مخصوصا درین عصر تکنالوژی جدا اهمیت قایل شده و از طرف آنها مراعات گردد.

بقلم: عبدا لحکیم «پیما» محصل و هنرخی حقوق و علوم سیاسی.

معلومات تازه برای جوانان

بایسکی که دو پایدل دارد



درین شکی نیست که هر یک از کور جهان توسط دانشمندان و مخترعین بوجود می آید برای استفاده معقول بشر است. و البته این پدیده ها نظر به ارزش و اهمیت آن قابل استفاده است و اما آن و صا یلیکه برای بهبود زندگی بوده و مشکلات مردم را رفع میسازد بیشتر قابل ارزش و اهمیت است. از همین جهت نصب یک پایدل اضافی در بایسکل در ظاهر امر ممکن است آنقدر مهم نباشد اما برای اشخاص معیوب و کسانی که به دردی مبتلا اندخیلی ها با ارزش است و (آنتونی سیگنول) ایتالوی بانصب یک پایدل خدمتی بزرگی درین راه نموده است.

ما و وطن مان

حالا که سا ختمان جامعه نوین و مردمی ما شاهراه رفاه و سعادت عمومی را گشوده. جوانان باید وظیفه خود دانند که در راه ارتقاء اساسی سطح زندگی جامعه خویش و در همه شئون زندگی اجتماعی و اقتصادی روح نو آوری، جدیت و ابتکار بخرج داده و همراه با مراحل نوین رشد جامعه ایجاد شاهراه های رفاهیت عامه را که در آن منافع و مصالح اکثریت متصور باشد و پاسخگوی نیازمندی های مردم جامعه شده بتواند سرعت بخرج دهند. البته تجارب زندگی به انسان می آید. موزاند که هرگاه انسان در جستجوی

بقیه در صفحه ۱۸



ورزش برای دوشیزه گانیکه طالب زیبایی اند

داشتن صحت خوب و اندام زیبا آرزوی همگان است اما بیشتر از همه دوشیزگان و خاتم های جوان آرزو دارند که دارای اندام زیبا باشند. و زیبایی مورد نظر آنها زمانی برآورده میگردد که از یک رژیم غذایی همیشگی بر خور دار باشند و البته گرفتن رژیم غذایی به تنهایی کافی نیست بلکه در بهلوی آن ورزش های مفید و در عین زمان سبک و سواره که برای هر کس و در هر شرایط موجود است، تمرین مداوم و همیشگی آن در زیبا بودن و متناسب بودن اندام رول مهمی دارد.

باترین همیشگی بعد از مدتی متوجه میشوید که اندام تان متوازن و مطابق دلخواه تان است. و این خود برای شما لذت و خوشی را بار می آورد.

در امر زیبایی اندام شما تا ثیری داشته باشد زیرا این وسایل را می توان از چوب یا فلز، یا قیمت کم تهیه نمود. و اگر اراده استوار داشته باشید با ساده ترین وسایل میتوانید به ورزش های خود ادامه دهید.

باید متذکر شد که نداشته من وسایل ورزشی شیک و لوکس نباید



هر ورزشیکه با علاقمندی و تمرین مداوم، توام باشد نه تنها به زیبایی انسان می افزاید بلکه ضمان سلامت نیز میباشد.

مردهاره قول است

با خود گفت: بری کی... بری چی...؟

نادم پیشیمان گدی پیران رابردیوار دوکان اویخت و سرش رامیان زانوانش پنهان کرد از فضا همان فسلو که در آن روزگار به (بابه فسلو) معروف شده بود از دم دوکان گذشت و شیر را در آن حال دید باتمسخر صدازد:

- شیر، شیر بالونت چه شد طیاریت چه شد نقل عروسته کی بخوریم؟

شیر سرش رابرداشت و با چشمهایش که بی شباهت به کاسه خون نبود سرایای فسلو را از نظر گذراند، فسلو داد زد:

- او کرکوش اولافوک چرت چی ره میزنی؟ شیر پاسخ داد:

- چرت نامرداره، چرت بوداره، چرت توره! فسلو قهقهه خندید و دندانهای گرم خورده و بیره های شاریده و سرخ رنگش شیر را بیاد رو به پیری انداخت که کاری جز حیل و گزافه گفتن ندارد. با استغنا و غرور جواب داد:

- برو فسلو مه کتیت کارندارم. فسلو گفت:

- مه کتیت کاردارم. حالی اوسالاره گاو خورده که تو جوهر نداشتی حالی وخت وخت فسلو است وخت سر شکستنت.

شیر گفت:

- مثلیکه باز هم حریف می پالی؟ فسلو گفت:

- مه حریف ندارم. شیر گفت:

- لاجول بالله - چشمه سبل کو... فسلو گفت:

- آووه می غار، بروموش تره گپ رسیده. شیر سخت عصبانی شد. خواست با پیشقبض دودش شکم فسلو را بپاره کند ولی خدا را در نظر آورد و به آواز جبر چندانکه همه دوکانداران گرد و نواح صدایش را شنیدند گفت:

- فسلو، ای گزوی میدان، شرط ماکل زندگیته. اگه مرداستی صیاده (دوراهی) قبل کو.

فسلو گفت:

- درست است بسیار پرتگو. جنگ شد یار، سر شد یار.

این گفتگو زبان بزبان سراسر کوچه را پر کرد و حتی در گوش کوچه های دیگر نیز نشست، عصر روز جمعه (دوراهی یقمان) از صد ها شوقی و حرفه بی پر بود، باب به شیر در حالیکه دو پهلوان جوان در راست و چپش راه میرفتند به میدان نزدیک شد. لنگی پاچ و کالای گیش از دور پیدا بود و کاغذ پیران بازها راه را برایش

نظر غایب گردیدند. دستهای هر دو راتار فصایی کرد و خون از بند انگشتان شان میریخت از فاصله شرطیها تازی کاغذ پیران ها صدها نفر ایستاده بودند.

و بچه های نیمچه، خورد و کلان، برای گرفتن آزادی دستپارایم می ساندند و (آسمان بینک) زیرتارها میدویدند.

گدی شیر آهسته آهسته بی هوش و تاراش لم کرد. باز شرطیها (دوبالائی) زدند و گفتند: فسلو میره، فسلو میره...

شیر که نیم خیز بر سر دو کنده زانو تارمیداد احساس خطر کرد و فهمید که لحظه انتقام فسلو فرارسیده و نزدیک است که کاغذ پیرانش را مردم جور کنند. هر کس نظری به شیر میداد و کسی شیر می فهمید که کار از کار گذشته است و دیگر دست فسلو بالاست. در آخرین دقایق که گدی شیر غرغره در حال افتادن بود شیر بر سر چرخه گیر صدازد:

- جم کو بیجم کش می کنم. همان بود که یک دوسه به سرعت گدی پیرانش را کش کرد و تار در دست فسلو (شل) شد.

خلاف انتظار شیر برنده شده بود. فلاحهای دیگر نیز تار داد. تا اینکه خطر مرده تار فسلو دفع شد. فسلو از خجالت غار می یالید و شیر بی آنکه خوشی از چشمانش ظاهر شود. نشاطش را مثل مرد عافرو خورد و تاراش در دست دیگری داد تا گدی را باین کند. آفتاب نشسته بود و آسمان بردام آیش لاله های سرخ گاشته بود. ابر های سفید پر پنهان داشت سرخفام غروب چون بره های چریدند و هلال عید از دور چون ابروی طاهره پیدا بود. مردم (هرو مرو) فهمیدند که فردا عید است و پیشاپیش بیکدیگر مبارک باد گفتند. گدی شیر مثل عروس، مثل

فسلو از خجالت غار می یالید و شیر بی آنکه خوشی از چشمانش ظاهر شود. نشاطش را مثل مرد عافرو خورد و تاراش در دست دیگری داد تا گدی را باین کند. آفتاب نشسته بود و آسمان بردام آیش لاله های سرخ گاشته بود. ابر های سفید پر پنهان داشت سرخفام غروب چون بره های چریدند و هلال عید از دور چون ابروی طاهره پیدا بود. مردم (هرو مرو) فهمیدند که فردا عید است و پیشاپیش بیکدیگر مبارک باد گفتند. گدی شیر مثل عروس، مثل

فسلو از خجالت غار می یالید و شیر بی آنکه خوشی از چشمانش ظاهر شود. نشاطش را مثل مرد عافرو خورد و تاراش در دست دیگری داد تا گدی را باین کند. آفتاب نشسته بود و آسمان بردام آیش لاله های سرخ گاشته بود. ابر های سفید پر پنهان داشت سرخفام غروب چون بره های چریدند و هلال عید از دور چون ابروی طاهره پیدا بود. مردم (هرو مرو) فهمیدند که فردا عید است و پیشاپیش بیکدیگر مبارک باد گفتند. گدی شیر مثل عروس، مثل



یکی از جمله ۱۰۳ سد جمهوری تچکو سلوا کیا سد اور لیک است که بر علاوه اینکه از آن استفاده های در زمینه آبیاری مزارع و برق استفاده میشود یکجای بسیار خوبی برای تفریح و تفرج نیز میباشد و مردم چکوسلوا کیا روزهای رخصتی خود را در کنارهای این سد میگذرانند و از هوای صاف و پاک آن استفاده کرده و لحظاتی را خوشحال و دور از هوای مسموم شهر ها سپری میکنند

عکسها



کشتیرانی بالای دریای کامینس

یکی از وسایل دیگر خوشگذرانی و تفریح در چکو سلواکیا کشتیرانی بالای دریای کامینس و گذشتن از بین تنگه که در جریان این دریا قرار دارد میباشد و جوانان چکوسلواکی همیشه مشتاق این کار هستند.



دختران جوان چکوسلواکیا و مود

دختران چکوسلواکیا بر علاوه اینکه همیشه فعالانه و دوش بدوش دیگران در تمام امور اجتماعی سهم میگیرند از سرو وضع خود هم غافل نمائند همیشه لباس های آخرین مودل را به تن میکنند.



نوزاد جدید باغ وحش پراگ

اخیراً در باغ وحشی شهر پراگ مرکز چکوسلواکیا زرافه ای چشم بدنییا گشوده که ۱۷۶ سانتی متر قد دارد مادرش که دارای ۴ متر قد می باشد دینزا نام دارد و پدرش که فارو نام دارد دارای قدی بطول ۴ متر و بیست سانتی می باشد.



دهکده گلها

دهکده لیدا میس در نزدیکی شهر پراگ به دهکده گلها مشهور است این دهکده که پر از گلهای زیبا و رنگارنگ است یکی از مراکز تفریح گاه در چکو سلواکیا می باشد و زیبا و هوای خوش آن همیشه مردم را بطرف خود جذب میکند.

رصدخانه عمومی



در این اواخر در چکو سلواکیا یک رصدخانه عمومی ساخته شده که هر کس بطوری رایگان میتواند از آن استفاده کرد و ستاره گان و دیگر اجرام آسمانی را مشاهده نمایند و مخصوصاً جوانان چکوسلواکی از این رصدخانه بیشتر استفاده میکنند.

زمزمه‌های به پیشو از بهار

برف باغهای تیره باریده بود .
عشاق در سایه دوخت ،
دیدگان بانشاط شان رامتوجه بالامتاجند .
همواره به ندای غم انگیز قایق رانان
شب و ستاره ها پاسخ می گویند
وباره ها آرام و موزون بر آب میخورند .
بر قسمت های فروریخته دیوار بزودی
بنفشه میروید
بی هیاهویی شقایق انزوا چو به سبزه
می نشیند .

تراکل شاعر آذربای

گل

وقت که باز بلبل آشوب کند
فرش چمن ز باد جاروب کند
گل پیرهن دریده خون آلود
از دست غم تو بر سر جوب کند
کمال اسماعیل

چون بشکفت ساغی بر خیزیم
از شادی می زد ست غم بگیریم
باشد که بهار دیگر ای همفرا
گل می ریزد ز باد و ما می ریزیم
عطار

دوخت صحرا

می رفتم و خون دل به راهم می ریخت
دوخت دوخت شرر ز آه می ریخت
می آمدم و ز شوق آن زیبا روی
صحرا صحرا گل از نگاهم می ریخت
عبدالله رازی

شام غم

دودی که از دل من در شام غم برآید
بر باد طره او بر بیخ و خم بر آید
ازطهری طهری

گرم خوی

دل تقدجان به خاک دردستان سیرد
بوسند آستانش و بایوسه جان سیرد
اندوه عشق بر در غمخانه دلم
ظلی زد و کلد به دست فغان سیرد
مست آمدم به سرچشم ناگهان نسیم
رنک از رخم بود و به برگ خزان سیرد
جز شعله سرگشی به کشته جهان نبود
آسیم به دست گرمی خونیت غنای سیرد
گرمی عجب زخوی توی بود که در جهان
هر آنشی که مرده خوی توجان سیرد
نازم به همت دل طالب که در جهان
هر جوهری که داشت به تیغ زبان سیرد
ازطالب آملی

از، ر، اشعه

عشاق رویائی

ادبیات افغانستان از زمانهای باستان و سده های دور باینطرف بادو صلیحه زرین وطلایی بیچانیده شده کهاولی صلیحه رز میودو می صلیحه عشقی است کهدرپیچ وخم د هلیزه های روزگار از عصر (ویدی) بدینسو بااستقرار آریایی ها درکوهپایه های این مرزو بسوم دلیران آغاز گردید. که کیفیت پر ادج آنرا در طی صد ها هزاران سال در آثار نظم و نثر و اشعار عاشقانه و عامیانه و تصنیف های رزمی و حماسی و عشقی قابل یزی شده و چون انعکاس آواز زبان به زبان ، گوش به گوش و سینه به سینه باد فترجه زمان به انتقال یافته است.

آریایی ها آنگاه که درین بیشه شیوان گمن گردند خیلی جمال پرست و عاشق پیشه و خیال پرور بودند که زیبایی را چون نور حیات بخش و زشتی را به مثابه سنگ گران و وزن ثقیل تعبیر میکردند و میگفتند : که چهره زشت چون سنگ سنگین و گرز گران بر آدمی زاد میخورد .

در سرودهای آریایی داستان هاو قصه های عشقی زیاد است که خاطرات آن صحنه های تاریخی در وادی های قشنگ رود کابل و گرم گومل و سوات جو دان مانده از آن جمله یکی داستان عشق دودلداده است . بنام (زریادریس) و (اودانیس) که اولی جوان نیرومند و خوس هیکل و دومی دختر زیباروی و قشنگ بود که انعکاس قصه های عشقی ایشان را کارمندی از دفتر تشریفات بارگاه اسکندر مقدونی موسوم به (فارس می تران) راطی قرن چهارم ق م بگوش ما میرساند.

چنانچه اسمی این دودلداده را تا هنوز تاریخ افغانستان بزرگ در لایای صفحات خود حفظ نموده و نام (اودانیس) در سرودهای ویدی با

صحنه های معاشقه او در وادی (گومل) طنین افکن بوده و اسم (زریادریس) تا هنوز که هنوز است زیب منظومه های حماسی و اشعار دقیقی بلخی شاعر پر آوازه ایسن د یار است.

داستانهای عشقی (زریادریس) و (اودانیس) که آنگاه هاتقل مجالس عام و خاص شده چنان بود که این پسر نیرومند و دختر زیبا هرگز یکدیگر رانیده بودند و در عالم خواب و رویا نرد عشق باختند و دلها خته یکدیگر گردیدند.

علاقه مفرط و عشق سوزان ایشان را به تجسم همدیگر انداخت. مدت ها طپیدند و بالیدند و یکدیگر را نیافتند تا اینکه نزد یک بود (زریادریس) چهره قشنگی را که در خواب دیده بود بدست تند باد فراموشی بسیار . که ناگهانی در یک مراسم جشنی گمشده خود را می یابد و مطلوبش حاصل می شود یکدیگر را می بیند و با چشم دل می بستند و برای خود جوانی می سازند و ییاد دوست داشتنی اما با نچوهای عاشقانه و بیتابانه گرمی عشق های مجنون و ولایی.

از آن زمانه ها و قرون ناگون داستانهای عشقی این دو عشق و معشوق در میان اقوام آسیایی شهرت زیاد کسب نموده و تا ویر این دو دل داده و صحنه های معاشقه ایشان را زیب رواق های معابد و دیوار های قصر ها و در و دیوار خانه ها گردانیده است .

و آتیایکه در کتبه مرآب ادبی و تاریخی قصص و قصه های رزمی و عشقی معرفت دارد بهیچ مدانه که ابتدا داستانهای مانند (خبر و شیرین) (ویس و رامین) (لیلی و مجنون) بقیه در صفحه ۷۵

مرغ جنگی

می شود و در این مسابقات مانند افغانستان شرط بندی های صورت میگیرد که بعضا تما ملیونها افغانی در آن معامله می شود. و از طرف مرجع تدویر کننده مسابقه به هزارها قطعه تکت بفروش میرسد.

چند سالی قبل برای اولین بار يك «مرغ جنگی» افغانی بنام قیظی در تمام مسابقات بنام خروس افغانی اشتراك كرد و در نتیجه عنوان قهرمانی را در ایران حاصل نمود چندانکه پش که يك مرغ افغانی به شاهور سیودی وزارت اطلاعات ایران فرستاده شد با استقبال آن صدها نفر حاضر شدند خروس مذکورابه نام گشتاسب مسمی گردید.

خروس جنگی از يك تا سه سالگی میتواند خوب بجنگد بعد از آن قوايش به تحلیل میرود. نسل جدید خروس های امروز کابل تقریباً از ۷۰ سال به از طرف پرورش می شود، خروس های خوب در ولایت پروان در جاریکار، دولت شاهی و قره باغ موجود است. خروسهای جنگی کابل و پروان قدری خورد تر مگر در مسابقه بسیار فعال و تیز میباشد اما جنس های خروس گلنگی مزارشريف و میمنه کلان تر است که مانند خروسهای کابل و پروان چالاک نیستند. خروس اصیل در مسابقه تا غالب نشود میدان را رها نمیکند و تا پای مرگ می جنگد.

تا چند سال قبیل بهترین خروس های جنگی در کابل نزد خلیفه نظام الدین پهلوان، محمد غز پنجشیری و محمد اسلم پسر شاه قل، محمد نیس قصاب سرچوك، لاله عیدان، بابا اعظم چپکلی، ملك اسمعیل دولت شاهی، ملك سلام قره باغی، شباغلی عبدالاحمد ادا و شباغلی فاروق سراج موجود بود. نژاد های خوب خروس های که تا حال نتیجه خوب از آن در مسابقات گرفته شده است عبارت از نژاد قیظی از افغانستان، گلنگی دکنی از هند و همچنین نژاد پتی. در این شماره صحنه ها و جریان يك مسابقه خروس جنگی در فرانسه از جمله پاریس ترجمه و بشما تقدیم شده است.

دولتی مطبعه



جهان مود



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library